

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



مجلس شورای اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۲۸۸

کتاب طب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۶۱۲۳

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



مجلس شورای اسلامی

شماره ثبت کتاب

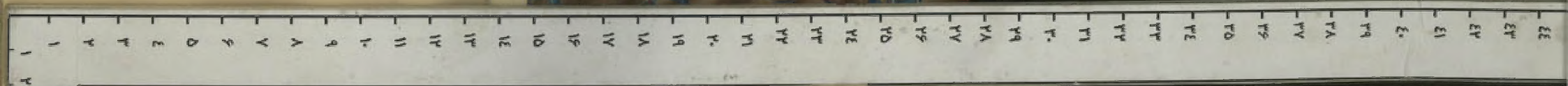
۲۰۷۶۸۸

کتاب حب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۶۱۲۳





کتاب خطی قدیم



۱۹۱۲۳  
۲۰۷۲۸۸





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَشْفِي  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
 أَجْمَعِينَ **و بعد** این مختصر پیش مشتمل بر مقدمه و دوازده  
 باب است **باب اول** در بیان سلوک طبیب با خلق و طور او که وقت  
 سؤال از بیمار و تشخیص احوال سابق و طرق معالجه اکابر  
 و قانون معالجات متفرقه و سایر آنچه تحقیق امراض  
 موقوف بر آنست **باب اول** در معرفت ادویه بطریق احوال  
 و کیفیت ترکیب آن و طریق ساختن معاجین و افراش و طبخ  
 اشویه و اخذ آدهان و مزاج و اطلبه و امثال آن **باب دوم**  
 در معالجات امراض مزاجی که اسباب و علامات آن در کتاب  
 طبیه مدون است و نسخ تراکیب که مشتمل بر این عصر است  
 و سبب ترکیب بعضی از معاجین که مشتمل بر طبیه است  
**باب سیم** در امراض عین از ندر و نفی و الکحال و سایر اعمال

**باب چهارم** در امراض اعضا وجه و ما تحت آن از من و حلق  
**باب پنجم** در اعضا تنفس **باب ششم** در آلات غذا **باب هفتم**  
 در اعضا اطراف **باب هشتم** در اعضا شاسل **باب نهم** در امراض  
 جلد و آنچه شلق برینست دارد **باب دهم** در ادرام و ثور **باب یازدهم**  
 در حیات خاوری و سوز و جوش و جلاب غشیه و آنچه مخصوص  
 مناخین است **مقدمه** بدانکه که طبیب اگر بحسب تقدیر و تقاضا  
 بزرگان شود باید که مزاج ایشان و منسوبان و متعلقان  
 نیک بدست آورد و در حال محض و طبع ایشان احوال  
 نماید و انحراف مزاج از حاق و سبب شناسد و بحسب مزاج  
 هر یک را در هر فصل و سن و بلد مشدد هر مرض که یابد  
 موافق آن در تقدیر محفوظ و اسنظها و عادت ندر  
 و تصرف بکار دارد و الا که بحسب قضا و قسمت ترکیب معالجه  
 متفرقه شود و سر و کار او اکثر با عوام الناس باشد و بعضی  
 اوقات مجلس خواص راه یابد طریقه آنکه هر روز بعد از  
 اذیاف و افراش در مطب نشیند و نیک او بچهر باشد و شفقا را  
 از حکم علی الاطلاق نماند و خود را در میان نه بیند  
 و دعوت مؤمنان از غنی و فقیر اجابت کند و وضع مطب



بخوبی کند که مردان با زنان در هم نشینند و با اغنیا  
نیکه و طرفه خرافه و نکند و سلوک بقسط و حکم  
بعدل کند و در هر روز که او را مکر و هی باشد احتیاط  
نماید و در امراض غامضه خوش نکند و عذر نخواهد و اگر  
علیل باشد در مطبقت نشیند و بهمانان بنویسد  
نماید اول از ندر سابق سؤال کند و سن و مزاج بقدر  
امکان بشناسد اگر بیمار زن باشد از بشیره پند چندان  
شخص شود اگر از عمو و ولود و عادت و وقت و کثره  
حیض کیفیت فاکول و شری و معلوم کند و از آنجا  
نماید و اگر بعضی شده مکن باشند از پرستار احوال پرسد  
پس ملاحظه قاروره نماید و عوارض ساعه شخص کند  
بعد از آن نبض بگیرد و مجموع را تطبیق داده اگر منافی  
ظاهر شود احوال نهوده مرئیه دیگر احوال و عوارض معلوم  
نماید تا جنس مرض بلکه نوع شخص شود پس اگر بعضی جزئیات  
روا و اول شخص نشود سعی کند تا در ایام مزید معلوم او  
شود که بعد از آنها نماید نکند مثلا بیماری که شبانه  
باشد و از احوال و قارور و نبض غریب که صفراوی است

معلوم شد

معلوم شد و نوع آن که غلبه زهر است تشخیص یافتن  
خاص این مرض ماده صفراست و عرص عامه دم اگر غلبه  
خون مجسمه حاج و سن و فصل و عادت و سایر امور عین  
بوده باشد فصد جاری است الا بسبب قلیل رطوبت  
صفرا ضرر نکند و این در ایامی علوم طبیب نیست  
معلوم شود چنانکه شیخ الرئیس در علاج حمی صفراوی  
فرموده که اگر درین شب غلبه خون باشد و مانعی منع نکند  
پس فصد را بچند روز مهلت کند و خون کمتر میریزد  
و در شب طبقه و موی امر بکس باشد و علی هذا القیاس  
در نضج و نقیه و سائجه باز آله سبب منع عارض ثلث  
دارد و اگر ماده مرض قوی باشد و قوت مرض مساعد  
نکند یا در سن شجاعت باشد یا مرضی باشد که محتاج  
بنقیه و استفرغ بسیار باشد و بنیه بیمار تابان نشد  
باشد باید که در معالجه دخل نکند و پرستار را از مرض  
خبر سازد و مثلا استسقا عارض مرد که کهن شود و سوا  
ند پر از قبل معالجه یا از جانب مرض شده باشد و قوت  
ضعیف باشد پس اشغال با سعال یا سئل کند ظاهر است



که طبعش مجاهد تمام با مرض سابق کرده طافت مقاقه  
 با کوفت لاخوندارد و اگر چه قوت فی الجمله باقی باشد و سار  
 قوانین علائجه رجوع بوضایا بشیخ رئیس که منتخب است  
 موجز قانون مسطور است نموده افتد نماید **باب اول**  
 در معرفت ادویه و کیفیت ترکیب آن بدانکه شناختن  
 ادویه بحکم مطالع الکتاب ادویه واعتماد بر قول تجار و  
 عطاری کافی نیست باید که طبعی غلبه شکر معرفت حاصل کند  
 و ادویه غریبه مکرر دیده باشد و بیش و بدان از اسناد  
 کامل تحقیق نموده مجرب بکده یقین او شود چنانکه فرق کند  
 روغن الصبر از نعشوش و این بدان توان نکرد که طبعی غلبه  
 باشد که غش هر چه بکدام توان کرد مثل دهن البلسان که  
 بر نیت عین غش کنند و سقونیا که بحال الساجین نفس  
 سارنده و این در عصا را پیشتر کنند و بعضی از ادویه شیشه  
 باشد بعضی باید که مکرر امتحان کرده باشد چنانکه طبعی  
 معدیه بمرقش و زفت خالص شیشه شود و بعضی  
 عصارا که در طعم و بوی شیشه باشند بعضی و تمیز  
 مابین دو طبیعی و دو اصطناع مانند شاذخ و اشد و تمیز

میان عصارا و مرکبات که از بلاد بعهده آورند  
 و در وقت طبابت و عزت آن شفیدان و حیل دران  
 شیشه آن سارند چون نیزی خطای و فاذر هر چه  
 و امثال آن و از ادویه که بکچنس باشد و بحسب نوع در  
 وضع مختلف شوند چون افتوی شامی و افتاد ری  
 و اسطوخودوس مصری و سنبل که بشاری و کیدانی  
 و کرمایه از جهت قوت و ضعف مختلف باشند و هم چنین  
 معرفت به ثبات ادویه چنانکه بعضی مانند صرغ چون  
 فرغون و مرکبی و حشایش چون شکای و یازا و کچندان  
 اسباب ندارد و قوت آنها زیاده از یکسال باقی می ماند  
 و بعد از آن در ضعیف شوند و اصول مثل اصل الکرو  
 طشاور و عاقر قرحا که ناده سال بلکه زیاده قوت اینها  
 باقی می ماند و بز و رطل بز و الکروس و بز و الکوث و امثال  
 آن که بعد از اصول باشند در ثبات و آنچه در ثبات میا  
 بز و مد کوره و حشایش است از نر و مر چون بز و القرم  
 و بز و الحیار و بز و البطح و لبوف منقیه نزدیکست بز و  
 و سیه چون فرغون و مرکب کمان و لهذا با پوست



و محافظت میکنند و بطریق حفظ ادویه مفرد در کتب  
ادویه مسطور است اما کیفیت ترکیب ادویه و ان بر دو نوع  
یکی افزایند چند مفرد که با غسل و شکر مجنون سازند  
یا فرض با جوی سفوف و ان نیز بر دو نوع است یکی علاجین  
و ترکیب که قدامن حشر الزلح و قد در مشعل بحساب  
در آورده و طریق ان در باب خود مسطور است و قسم  
ثانی آنکه طبیب خود اختراع نماید بشرطیکه معرفت ترکیب  
ادویه حاصل کرده باشد و از علم حساب بقدر حاجت  
عارف باشد اما باید که در ترکیب منعقدین اصلا داخل  
نکند و آنچه خود ترکیب کند نیک حسا کند تا غلط نشود  
و مکرر تجربه کند و نفع دیگر افزایند مفردات بجهت طب  
اشبه و مطبوعات منصفیه سهاله و طریق ترکیب  
آنکه ملاحظه اغراض نماید و هر یک از ادویه که سمیت  
داشته باشد با عضو از ان منصرف نشود یا دوائی  
که مصلحان باشد ختم کند و اگر از مقدار مشعل زیاده  
و نقصان باید که بحسب مزاج و سن و قوت در این تمام  
جا بر است بخلاف علاجین که مجموع ان ترکیب مزاج ثانی

دارد و مقدار در مشعل بعد از ترکیب گرفتن مزاج تبیین  
مزاجی شود و ملاحظه اغراض آنست که مشعل منصفیه  
نصف مواد غلیظ بدهند باید که بحسب قوت قوی و  
زمان مدید باشد و در مواد رقیقه بالعکس بخانکاده  
سودا در اسبوع و اسبوعین با وجود ادویه قوی نصف  
باستوانیک کند و بعضی مواد در برابر مزاج و کمتر از ان نصف  
باید و هم چنین در سهالات اگر غرض سهال صغیر باشد  
باید که سهالات صغیر افطار کند و خلطی بکرمجرت  
نیاید و اگر طبیب خود قوت کند و بعد از دفع بلغم و بعد  
سودا اگر بخون نرسد که خطر است بحسب بلغم میشود  
و هم چنین در سهالات با قی اخلاط هرگاه جدا شوند  
و اگر غرض سهال جمیع اخلاط باشد سهال جامع بدهند  
و در منصف نیز رعایت کنند و در معالجات مزاجات  
ادویه مخصوصی باشند مثلاً در امراض دماغی اسطوخودوس  
که مخصوص دماغ است در نصف و سهال داخل کند و شو  
که از ادویه مفصلیه است در او جامع ان بکار دارد و در  
منصف صالح ادویه که منسوب بالانف تقصیر است



چون اصل السوس و زوفاه و پرسیا و شان فی فایده  
نیست و در ادویه حقیقه هلیلیات نفع نکند زیرا که عمل  
اینها بعضی است و آنچه در حقیقه استعمال میشود خندان  
مکث در امعانی کند که عصر عمل یا چون در بعضی نسخ  
بنظر رسیده که در حقیقه استعمال هلیله کرده اند و خاطر  
میرسد که شاید رطوبت و از وجبت با افراط باشد هلیله  
بجهت صلاح رطوبات و جیس میارادویه حقیقه میباشد  
و این در حقیقه حاده مجرب است استعمال شود و الا در حقیقه  
لینر و غل ندارد و در مرض شری که از ازاله سبب خصوصاً  
باید که رعایت شراب یکیند مثل صداع که بشکرت معده باشد  
از ازاله خلط فاسد از معده میکنند و ادویه صداع بان  
ضمیم نمایند یا مهل جامع النفع مانند یارح فقیر و اگر  
غائس استعمال میکنند و در استفراغ مراعات امور  
عشره بطریق مشهور لازم و مهم است اما طریقی طبع  
حالات اشریه و غیران بدانکه حالات باطلایع قد  
لما عبارت از شرب غذا است طلاقاً و بعضی گفته اند که فندک  
با آب و کلاب بقوام آورند و در عرف متأخرین آنچه در کتب

باسم مطبوخ و مغلی ذکر شده جلاب کوپند و طریقی طبع آن  
چنانست که در یکی که بر وزرها آن جلاب استعمال خواهد کرد  
و آخر از هر شواب خالص کرده آنچه اصول و بر و باشد  
مخصوص کنند و شمار و ضایع آن غلط کرده در آب صاف  
نفوع نمایند و مثل افهون و سنا که توشان در نفع و طبع  
از کثرت لطافت ضعیف می شود در صورت بند صد علی الصفا  
بانش نرم طبع دارد بر سر ترنجبین و شیر خشک صاف نمایند  
و بکذا رند تا در جلاب حل شود و اگر فلووس بان خم کنند باید  
که فلووس خالص اول بار و غن با دام ملوس ساخته در آن حل  
کنند و نیم گرم بدهند و اگر هلیلیات در جلاب کنند هلیله  
زرد و کابلی با از دانه حل کنند و پوستان مخصوص غوره  
با آخر انفع نمایند و اگر ریونند چینی اضافه کنند ریونند را نرم  
کوفته بر سر جلاب میزنند و این را سر واده کوپند و بعضی هلیلیات  
و زرد و مانند آن سر را روی میزنند و اکثر طبایع قبول ناکرد  
روی می شود اولی آنکه حبوب و صفوفان مسهل و لایزال  
جلاب بکار دارند اگر مهل ضعیف باشد و قبل سحر شود  
و علی الصباح جلاب یا نفوع تمدان سازد اگر مهل قوی باشد



بطریق شنبیاد است حال نمایند چنانکه وقت خواب بپاشانند  
و خواب روند و درین مقام البته قیافه و عمل کاملی نمیکند  
و هرگاه شنبیاد استعمال کنند بجهت مدد شیرخش و آلودگی را  
و امثال آن نفوع کرده علی الاصلح بنوشند و این انسب از جلاب  
مطبوع باشد و بعضی از ادویه باشد که در زمان فک است  
میکردند در این امراض کثرت و درین عصر شیوع یافته مثل آب  
کاین تازه و آب شاهنره و بعضی مزوج با ملینات در مقدم  
محفظه و در معالجات میکنند باید که در بلاد شمالیه و  
خارهره سال در فصل بهار تا مقدم و باشد بجهت تعدیل  
مزاج با سبکی بنهاد و بواسطه دفع اخلاط با ملینات  
و مسهلان بکار دارند و در فصل مدد کورانفع از جلاب  
باشد و جلاب کامل وقت آن واسطه خرمیل است و درایه  
مفرده بنظر رسیده که هندی باطری در تموز میل بحارث  
میکند این قول مورد است خواه کاسی بری باشد و خواه  
بستانی اما آنچه با سحر معلوم میشود کاین بستانی که  
در اول نشان خشک شده باشد و مرینه دیگر سوز  
باشد حکم کاین اول دارد و اصل حارث ندارد و در بعضی

از کتب سپید کلاه کش مسطور است که این مخصوص کاسی بری باشد  
و این خالی از صحت نیست اما طریق بلخ اشربا است که آب را  
بدستور که در جلاب مذکور شد بکافور نفوع نمایند اگر  
شرقی باشد که سرکه داشته باشد مل سبکی بن بروری  
و افقون و غیرها باید که در آب و در سرکه بچکانند پس  
جوشانند صاف نموده با فند سفید تقویم آرند و باید  
که قوام شربت با بخندال باشد و آنچه در اصفهان با سم  
کثوث مشهور شده و در سایر بلاد مشاعره <sup>در بعضی</sup>  
سبکی بن بروری معند است که بی سرکه میسازند و گاهی سرکه  
میکند و کل کثوث و ریشه آن داخل میکنند و وزن آن  
با یکصد مثقال فند مخته شود و دوازده بوم بکار دارند  
و درین عرض و مرسوم سرار و اضافه میکنند و این  
مثقال مثقال صیف باشد و ما درین مقام بیان او  
زان طبعه نموریم بدانکه در هر دروغ طبایعها را  
مثقال طی باشد چنانچه سدر هم دو مثقال میشود  
و مثقال طی آنچه محقق است بر این حد است مثقال صیف  
باشد و وقیه هفت مثقال و نیم مثقال مذکور و در ظل



که نصف من طبعی باشد نو و شغال است و استوار که در آن است  
سیر می کنند و هر یک چهل بار باشد و اوقاف معمول هر یک  
که یکبار یا زده شغال بوده باشد و درخی و او سون است  
آن که در قدیم مشعل بوده و درین زمان مثل اول  
و در قرآن در مشعل این عصر یا سلم این اوزان مذکور  
یشت و در قرآن مبالغه زشت و بعضی حشایش و زود  
اطبا خرمد و کف می نویسند و وزن نفیس نمیشود  
چون در معاجین استعمال نمی کنند بل در حقه و مطبخ  
بکار می دارند اگر زیاده و نقصان در وزن آن بعمل آید  
قصود ندارد اما طریق طبع معاجین آنکه آنچه با سم بود  
و در کتب معلوم است باید که نرم نمایند زیرا که اگر خوا  
رشات در ضعف معدی با الجملة در آلات غذا استعمال  
میشود باید که چندان محک نکنند که قوت مغز ایشان  
مرکب ضعیفتر شود و آخر همچون نیک حق کنند اما در اعانت  
اعضا نفوذ تواند کرد و اگر از صوم خورد همچون باشد چون  
فرهیون و قتل و ایون باید که در کباب نفوذ نموده حل  
کنند و در وقت آب اخرا مسحوق و مملوث سازند و غسل

و مضمون که اخرا یا نه سرشته می شود اول صاف و خالص  
کره بقوام آرند و چنانکه بسیار کرم باشد اخرا قوی  
کنند و او را بدان برشند و تحتی یا خوب بدلت کنند  
تا خوب مزوج شود و اگر اجازت نفیسه چون یا قوت  
و زرد و بیش جزو مرکب باشد باید که درها و زبانشکند  
و بیک صلایه کره داخل کنند و مثل مروارید کج  
و مرجان که هر چند از اجزای نیت لیکن شاکت دارد  
و بل سئور صلایه نمایند و طلاء و نقره را بعد از طبع  
مجموع بطریق نقاشان حل کره مزوج کنند و اگر برایشه  
مرکز مشعل این زمان نیت و مقروض خدا و است باید  
که نیک صفا کره در سنک صلایه قدری بپایند  
و قبل از سایر اجزا بریزند و مشک و عنبر را بافتند معنی نوز  
تلفظ کنند و بعضی عنبر را ایضا استعمال کنند و قویات  
که شود آنچه خوازش باشد چندان احتیاج مزاج کرش  
ندارد بلکه اکثر را در حال طبع بکار توان برد و همچنین  
را در ظرف چینی و نقره چنانکه ظرف پرنیاشد و در میان  
کیسه جو بقد یا آنچه در کتب مزاج هر یک ذکر شده نگاه



دارند و سوزن و غبار مشهور نموده و در مکان مضدل  
از هر دو بردھا حفظ نمایند اما طریقی ساختن جنوبی و اقراض  
انست که سخن آخر بدستور معاین نمود با آب کاف  
یا لغایات سرشته آنچه اقراض باشد بر روی غریبال  
و منفرود سایه خشت نماید و جنوب را چون حال  
و جب عقل که بنید ریج استعمال میشود بدستور اقراض  
خشت نمایند و مانند شبیا رات و جب یا ریج در صبح  
که بعد از ساختن بکار میدارند باید که نیک خشت نشود  
و بعد از شش ماه ساعت که ساخته باشند استعمال شود  
و اگر غرض مکتب جنوب باشد در معدی یا در جگر یا خلط  
نیک میکند جنوب ضمعا و قتل نموده باید ساختن و الاکیار  
بسیار نادر و در هر حال شود و آب یا ریجچه از آب جگر  
و کلان است باشد اما دستور کشتن ارهان بدینکه نقاد  
ارهان بر سه قسم است یکی آنکه در جوهر ادویه و هفت شد  
مانند لیوب باید که زرم کوفته و روغن کپنه و بکریانست  
که آخر نیم کوفته در آب نجفستانند و بعد از آن با روغن  
شریعت یا نیت جو شافند تا آید و در روغن نمایند

چون روغن قسط و روغن چنا و امثال آن و قسم ثالث  
آنکه کل تازه و یا بونه نرومانند هر کدام که خواهند با روغن  
شریعت در شیشه کرده در آفتاب گذارند اما ساختن  
مراهم باید که اول به و موم و روغن کدخنه و زنجفر  
انچه صمغ باشد با آب نجفستانند و غیر آن زرم کوفته  
درها و نیت کنند تا مزج شود بدینکه استعمال رها  
بعد از تهیه مفید است بکار داشتن مرهم و قیج که ضرر  
تا وقت زرم بقول انقال کنند تا سبب شفا اطمینان  
و سایر آنچه در خارج بدن استعمال میشود بدینکه طلا  
صبارت است از نمایند و شی و قیج بر اعضا چون مضدل  
و آب کپنه و مانند آن و ضماد سرشتن چنانست که غلظت  
داشته باشد و بر ریج و بقیه نماید بر او زله و غیر آن  
بندند چون ارجو و یا قلا که با سفید تمم سرشته  
به بندند و اطوح انست که شیخ غلیظ بطریق خاص  
بر ریج کرباس مالیده بیدارند و طول انست که شفا  
بخشد در آفتاب کرده زرم زرم بر عضو موقوفه باشد  
و این اکثر در صلاح مستعمل است و کما دانست که موقوفه



صغیر بر عضو علی که دارند و هم چنین بطور شش  
و صبور اما لان کرم کرده در کرباس بسته ببینند  
و اشوقا غم از روغن و سرکه و آب کشیند و روانند  
بر کف دست ریخته بدان استنشاق نمایند و سوط  
اگر شیهه یاغ باشد بریضه خوا مانده در پیچ چکا و اگر شیهه  
جامد باشد در پیچ نمند و این قسم نفوخ بکنند  
و مطبوخا غم در گوش چکانند **باب دوم**  
در معالجه مراضی بدانی که مراضی که عارضه  
برنج قسطنطنیه و لا آنکه سبب باشد خواه اسباب  
خارجی و خواه داخلی و سانس و مادی و فانی و بیرون  
گاشه سر باشد یا اندرون و ان صدراع بود و آب  
و علامات ان بر طبیب مشخص است بر آنچه در دستور  
الطیب از جربات باشد بیان می رود اما صدراع که سبب  
ان انما ارج بدن باشد اگر از حرارت آفتاب و آتش بود  
قدی و مسکن و مادی و مشهورات بارده و اعده باره  
رطبه و اطلیه مریه باشد و شرباب و بویه را داخل بدن  
نباشد و اطلیه را اثر عظیم است و من الجربات روغن

فصل

یا دام با سرکه و کلاب نوعی دیگر که از بر و رت هوا و برق  
و استعمال آب سرد بود قبل از آنکه بر کام فرو شود علاج  
بکنید کنند و کلابی دیگر از جربات و من صغیریت و تلبیح  
و ابله است و تلبیح غذا و هرگاه منتقل بر کام شود علاج  
رکام چنانچه مذکور خواهد شد اما صدراع که از خوردن  
شراب و غسل و غرما و سایر اغذیه و دوا و بیهوشان  
اشرب بارده و اغذیه بارده و طبعه و اطلیه مریه کلاب  
و من الجربات ضعیفان و من الجربات کاه و ضعیفان  
ترومرکه و کلاب اما صدراع و موی تدبیران است که قصد  
قیال و اگر کلاب نباشد حجامت سابقین بدانان نمایند  
طبیعت بطبع فواکه مثل غایت پستان تمهیدی الوی  
بخان و بقیه مینا و ماضی و من خلی بالربحین و شیرخشت  
نمانند غذا اش و شو و با ماضی برنج و مانند ان و اگر  
نباشد اش الوی و تمهیدی و انما و استعمال ان است و باید  
که مروزات مذکوره بالا حجامت باشد و قصد جایشه نمایند  
و اگر ضعف غالب باشد و من بیهوش و خفیه داخل  
باید کرد و باید که فند در ان نکنند یا اثرش ان کمتر کند



یا قدری کشش بجهت اصلاح هم وصله خافه کنند پس اگر  
بعد از تقصیر مضع صداع باقی باشد باطلیه که در صداع  
خار مدکور شد ظاهر نمایند و در صداع خار خواه  
سابع و خواه مادی طلقه را اثری عظیم باشد و آن عبارت  
از آشیانه مایک در قارون کرده حرکت دهند تا خروج  
شود و استنشاق مکرر کرده باشند طلقه الجرب با بخار  
کدو آب کشین تر کنند این روغن کل سحر آیسر که و کلا  
بدانکه از آشفته باطلیه آنچه در معالجات مدکور  
میشود رعایت فصل باید کرد چه آنکه در تابستان  
بار و با فصل و در سر ما بالعکس و اگر در فصل یکی از این  
حاضر نباشد بدل نمایند شلار در لخته مدکور و اگر آب  
کدو نباشد آب کاهو و اگر نباشد آب کشین تر و الا باقی  
اجزا با آب و اگر زمستان باشد قارون اخرا با بر رو  
آتش دهند و لخته را عوام لخته را بخور گویند و اگر کرم باشد  
بر روی سنج گذارند اما صداع خار صغری و ی که با لجه  
از علامات پان آن است راحتت بوضع بار و در بعضی  
علامت که در مقام خود مدون است بدین است صداع

صغری باطلیه یعنی آنچه از اطعمه فواکه باشد بویست  
زرد و کابلی اضافته نمایند و قلو من خیار چوبی و عناب و  
جرب غوره و زرسیموم داخل کنند و قلو من عبارت از  
فلسه های سیاه باشد که در میان خیار چوبی دهند تا  
بیرون آورده وزن کنند و اگر محتاج بخوردن سر و شل  
نرید و بیرون ندهند و غیره باشد باید که در روز آخر که ماده صغری  
یا فله باشد استسماال کنند بعد از آن تبدیل مزاج را س کنند  
باطلیه و اخضره بار ده چنانکه مذکور شد و مبالغه در  
صداع صغری و زیاده از رموی است قصد درین صداع  
موافق نیست و اگر غلبه خون در بدن باشد و فصلها  
و شخص معتاد و جوان باید که بعد از شکیب صداع متدارکند  
قصد نمایند اما صداع بلغمی را اول استغراغ بلغم از بدن  
بکنند پس عقیده را س یا ریح فقیرا و سایر ایات و ششیا را  
و اگر غلبه خون باشد قصد در آشیای تقصیر بدن جابجاست  
پس تبدیل مزاج با خنده و تطولات خار و ضماد بحرب کما  
پس سرفوط بحری صداع کوشه با کلا بر سرشند بدانکه غرض  
درین صداع بسیار نافع است که بعد از تسخیر مایل شیانیم کریم



غرغره کند خردل بر زنجبیر عاقر قرقص صندل و سکنجبین  
 صلی و آب گاه مزوج نمایند اصلاح سوداوی و عده علاج  
 این صدام اصلاح و تقطیل اغذیه است و اقضای الشحیر  
 و مزو رات مرتبه بدانکه مزوره طاز تر و بر کشته اند معنی  
 اشی که در آن حبل کرده باشند و بجای حمل و ضبط بقول  
 کنند چون مزوره ماش و مزوره استشفاح و مانند آن و فصل  
 در صدام سوداوی مثل صدام صفراوی است و دواء به  
 موضعی بلغمی یا در مشترک است چون نکید بخمر فسخه عواله  
 و درون بلغم و سیار آنچه در صدام بارد مذکور میشود و استخرج  
 ماده سودا بعد از بضع تمام بما الحین مقوی شراب قشون  
 و سفوف سودا و امثال آن و در وقت شش ماهی بن بر وزن  
 بنفشه بادام و بنفشه کدو واجبست زیرا که ماده سودا قوی  
 ضعف دماغ میشود و حقیقت این در صدام موافق است  
 و مما جربناه مواد کثیره السوداوی الیایس تضاد الراس النفا  
 لودج الرقیق المنفذ من الجحر البید و من اللور و التفرغ و السکاه  
 لا یقصر و یختم ما الخشاش بر راس که عیار بتار فطول باشد  
 و صفات آن در باب اول مذکور شد و نطول بلغم البصر و صفات

و زود و باب گرم شدن و حلق و اس بر همه معالجات مستند  
 و ملک راس بخمر فسخه بادام است و غش نافع است اما علاج  
 صدامی که از سوء المزاج باشد بلغم ماده در تقطیل مزاج  
 مشترک است با صدام مادی از اشربه و اطیل یکم محتاج است  
 بقیت آنکه بلغم طبع بنفحات لطیفه و مطبوخات ضعیفه  
 یحتمل اما ماده از اعلی با سفل و اجابت و از کثرت کلاله و صدام  
 ان اجتناب کلاله و اما علاج صدام شرکی و سودا و آنکه اصلاح  
 عضو شریک کنند اگر بشرک معدله باشد تفیدل بقی  
 و اسهال و اگر دم باشد باد را در طفت و تقطیل و فصول و  
 و علی هذا القیاس و در مشترک معدله بعد از تقطیل الخیره  
 که از معدله بدماغ مرفع میشود باید کرد و منع بخار یا  
 طریق کثیری و کثیر خشن بود که کوفه بشریت و یا شربت  
 حاضر برشته که بناشتا لغو نمایند و در وقت خواب نیز  
 جایز است علاج صدامی که از مزاج طبع جارث سودا که  
 از مزاج حاره باشد چون مشک و غیره و مانند آن باید  
 که بر مزاج بارده تعدیل کنند چون صندل و کافور و انیسون  
 و صدامی که از مزاج متعادل شود بر مزاج طبع که مضاد



مزاج آن باشد چنانچه اگر ازجا و بشر و جلیت باشد بیوئید  
بنفشه و نیلوفر و سپید بیدل دهند و صیقل که از زخار باشد  
لهذا زنی و عالجیست شستن سر و روی بعد از زنی بکوه  
و آب کریمه منعذر باشد اسهال صغیر اگر و بترید درین  
صداع میقد است و همزوات خاصه غلظت انداخته  
که از ضرب و سقوطه حادث شود اول قصد بقدر امکان  
و تقبیل غذا و بنی بر خورست و صیقل که از غوطه جاع باشد  
علاج صداع سوخته بار و باید زیرا که اکثر احداث پیوست  
میکنند و صداعی که از ضعف دماغ باشد علاج نفوت  
دماغ بمصرجات یا قویته و تدبیر بارهان مرطوب و صیقل  
که از قوت حس دماغ باشد تعالقات چون هر یک بمصرجات  
که از قوی باشد و الا بمزوره خسته و کوششهای  
و استعمال محذرات چون ایفون و جران اما صداعی  
که نزد اطباء بخورده و بعضی معروف است و سبب غلظت آن  
در کتب مسطور است این صداع مزاجی باشد و در عالج بزرگ  
و صاحب قویه باشد و بالعلاج مسکن بخار و معده بود و عالج  
که از فصول راس حادث شود علاج آن مشخص کنند که بخار

از کلام خلط است بقیه آن خلط کرده منع بخار کنند و قصد  
در اضافات این صداع واجبست حتی بلغم و در وقت توفیر  
نشانید کرد بلکه ماضی و عسکات و جمع و محذرات شراب  
و طلا باید نمود و بعد از قویه شروع در تقیه اخلاط و  
مدوا کنند و من الحریات حب البصر صفتان صبر و قوی  
شش در دم مصیقه چهار در دم تپید مجوف تراشیده و بر غن  
با دام حریب نموده و در دم کوفه بجهه باب از آن نه حکم  
هر چه بقدر نفوذی ده دوازده حبث خواب فرو بردن  
معالجی مشرب است و یا نه بضم صیقل که عیون است بقیقه  
در اطلیه و اشربه و از اطلیه مجرب و اقراص کوکب صیقل  
که نشازان در انقرا باد نبات مسقوذا یا کلاب جل که در طلا  
نمایند **فصل** در واد راس اما سر صیقل خارج علاج قصد  
تقبال و یا لغه در خارج دم بقدر قوت و محل طبیعت  
لین و صیقل مناسبست بترید راس بوضع یا بیکه آن که بر که  
و در غن کل سرخ و کلاب لوده باشند و لخته بسیار از آن  
و خیار و آب کشیز و سرکه و دروغن کل سرخ بیه مملو است  
از در رشیده که بر روی او نشاندند اگر رشتان باشد



والاحزاب بسیار نموده بپوشانند و بپوشند بنفشه نیل  
مقدار است و ماء الشعیر غذا کنند و اگر سرش صغری باشد  
اشاره به باب الواب بخار و آب دهند و آنه و آب کدو  
مشوی بایش خشت و زنجبین و قلع و سرخاچین و اگر سرش  
باشد بپزند آنک و مبالغه در تربط باغ مثل روغن  
بنفشه کن و بنفشه بادام را بشویند و نظر سازند  
و نه این بادها را مذکور نمایند و سرش با باره که اگر ایشان  
نیز گویند علاج اشغراق بلفم بمحبه متوسطه و بپوشند  
خصوصا با رب و در اول با طبعه سرش و خار عمل نماید  
بعد از دو روز چندین بار اضافه نمایند و در آنه چند  
چندین تر عاقر قراط و نون باب و زنجبیل طلا کنند  
و بعضی زیت و سرکه فصل داخل میکنند و عطوسه درین  
مقام مناسب است و از عطوسات چیزی بهتر از کندن نیست  
و چون درین زمان که ریاست چند ترک کنند و از عطوسه  
انچه این صیفه تجویه نموده بپا کوی کنند در خیطه کرده  
خوب بپوشانند و سرخوطه نزدیک دماغ بکشایند چنانکه  
غبار آن بدماغ رود **فصل** در بپوشانن امراض باس و باطن

دوا است و آن از خلط رقیقه از ریاح غلیظه خارج شود  
علاج آن اگر از خلط حاره باشد قصد بقال و هلال است  
و اگر باره باشد حقه و صوب هلال و اگر سوزان باشد  
الحین بدینطور که در خانه فکران خواهد شد انشاء الله  
و اگر ریاح باشد پس اگر بدن از خلط منحل باشد بپوشند  
الریاح و الاکاسر ریاح کافیه و اگر معده شربک باشد  
القی من انفع للشیاء و نوعی از واد که سبب آن صعود  
الجزء بدین است از راه شریان رگها و صدقین باخلف  
ازین و علامت آن اتقاق و امتلاوشی این مذکور است  
و اختلاف هر یک از آنها در عظم و صغر و قوت و ضعف است  
آن بعد از اشغراق و مقیض قطع شریان و باکی آن باشد  
اما سد عبارت از تار یکی چشم است یا سبکی سر و آن گوش  
و مقدمه دوا دامت و سبب آن بخار باشد که آن را  
شده باشد و هنوز نفطت ماده در او نشده باشد  
و علاج آن مثل معالجه دوا رسیات یعنی خواب بسیار است  
که زمان آن در آن باشد سبب آن سوء المزاج بارد بود  
یا شرب چند قوی علاج آن بنیدل مزاج بمقتضیات و انفع



مواد غلیظه و دفع سمیت محمد ناگزشتن و بالجهله تنقه  
 بلغم و تعدیل مزاج بدو مسک حلو و مشروب دیوس و تریاق  
 کبر و میخون تبدیل المزاج و تنقه در حالت نوم بحقه  
 لینه و متوسطه و حاده تریقیب باید کرد و بعد از آنهم اگر  
 غلبه دم باشد قصد قیصال و حجامت ساق و اگر غلبه  
 خون باشد حجامت مذکور در وقت خواب جایز است بشرط  
 واحد خون بقدر احتمال مریض و گاه باشد که سبب  
 ارتفاع الخوه حاره بمرسد و آن در حجات باشد علاجی  
 باید کرد و هم چنین اگر بسبب خزه و نقطه باشد علاج  
 آنها ویتجا جانب دماغ از تنقه و بقوت و غیرها و سبب  
 سهری اسم ورم و شای و شبیه بسبب حاره باشد علاج  
 آن مثل علاج آن و همیشه میشود سیات بعلی که معروف  
 میجو و شخص و آن مریض است که تا گاه سده در بطون و غده  
 دماغ عارض شود در هر حال که انسان باشد تا باطن  
 یا تمام پنهان حال باقی ماند و فرق میان این علت سبب  
 آن باشد که بحد بطریق انسان نام باشد و چشم مفتوح  
 باشد و نفس بطریق اصحاب گفته بود علاج آن تنقه دماغ

بعد از آنکه روند بن موخر راس او دهان حاره سهری باری  
 با فراط باشد سبب آن سوء المزاج یا دماغین بود اگر چه ماده  
 نباشد شلجی دماغ مجامیر طبعی و ندمین روغن شم کاهو  
 و دهن الدیوب السخ و ترطیب عذیه خصوصاً و عیده اسفنا  
 ناحیه و ماء الشعیر و امراق القوارح و سکون و دعه و اگر  
 ماده بلغمی عصبی شود یا باشد علاج تنقه ماده و تعدیل مزاج  
 مذکور است و اگر سوء المزاج حار یا سرد باشد یا ماده بود  
 مرطبات مذکور را با سریات مثل تنقه و نیلوفر مزج  
 کنند و ندمین بروغن تنقه یا دام و تنقه کدو و جام مزج  
 مرطبی اگر با ماده باشد تنقه موالصه نموده پس در  
 مذکور بکار دارند و اگر سبب سهری باشد علاجی و اگر  
 باشد شکم و جمع **نسیان** سبب آن بر دماغ مزاج  
 می باشد و علامت آن سهری و صفای مغزین و صغریه  
 کلام علاجی لخیخ و ترطیب عذیه جانیه مثل خودا  
 کوشش بر و جوان مرغ و مالیدن مغز ساق کاهو و روغن جام  
 و یا نوبه بر سر خصوصاً موخر راس و نظولات و اگر از قساد  
 و فکر و دگر باشد استفراغ خلط موید تنقه راس یا رطبه



و شیاوات پس تعدیل و تقویت دماغ و استعال جوارش کند  
و کند زنها و کند ریاز تحصیل و نبات و معجزه خاطر که در قرا  
با نبات مستور و من انا فعات و لیله مر با و طریقل صغیر  
مقوی با بارح و سایر آنچه متعین دماغ باشد **ما لیخیر لیا**  
برقیه استیکر آنکه ماده در دماغ تنها باشد و ان الصفت  
و دیگر آنکه در جمیع بدن باشد و ان اسلم انواع و سهولت  
مراقب باشد و ان بین بدن بود و علامات مغایرت فی الاضنا  
در متون و شروع بر سبب تفصیل موقوف است علاج ان با طبعه  
استغراق ماده شود اول قصد صافی و با سلیق و اگر متعین  
شود قصد کمال بفضیحه کامل و مطبوع افقون و اگر طبیعت  
میرین باشد تحقیق و اگر کافی نباشد متوسطه اما تحقیق  
مضر باشد و ماء الحین من نفع الاشیاء و اسهال طبیعت  
در فعات و عود بفضیحه و مسهل با تحقیق راه بعل ای و اگر  
بشرکت **مخفی** باشد رعایت معده و تقویت ان بقویات  
مذکوره در باب معده که انشاء الله مستدرک خواهد یافت  
و در هنر فم معده بر وجه مصطکی مرطب و سکن مطباید  
و فرجه یاه و کثرت خوراک و سایر آنچه در ترطیب دماغ شاید

و در هنر دماغ بر وزن نقشه بالام و نیت مکرر و اگر محرور و علاج  
و در هنر النبوی السبع اگر میرود بود و هم چنین استعمال یابا  
و در فعات و شیاوات و حبوب ضعیف با باقی امراض  
با خون باشد مثل ما یا و الکلیه قطرب علاج انها بود  
مذکور است از قصد و سهل نهایت در امراض مذکوره  
احتیاج بحسب ضریح شود و نوعی از این امراض که مشهور  
بعش است علاج ان و حال معشوق باشد و اگر مبرر شوق  
استهانت و استهزا و بختی و موعظه و بالجملة  
ما یخولیا از یقین و غیر ذلک انما منفع و مسهل خفیف  
و در نهایت بدن که احتیاجت به منزل منزل بیکه هر دقیقه  
نرسد و در صیارات که چون عاقل بدستور عشق عمل نمایند  
اما تیرید بدن از یقین واجب دانند و هر چه اسودا محترق  
باشد بزیاده است و اعتدیه در امراض مذکوره ما الشیر  
و شکاف و امراق فرارح و تحریک هوا قریح و خرو من بجه  
و از فو که انار شیرین و به و سبب و امرو و شرب خند  
سر و یقین است و اجتناب از عوصات مطلقا و ان کند  
و شرفی با فراط و از علل الحان جیده در جمیع انواع مباحث



و با صفت و سماع عصب و با و نارینه و با و نارینه که صفت  
 حزن خود **کابوس** خیالی است که گویا شخصی در حالت خواب  
 مردم می مانند سبب آن بخار خون غصه یا بغم غلیظ با سودا بود  
 و از دندان صرغ باشد علاج آن اخف از علاج صرغ باشد  
 چنانکه غریب مذکور میشود **صرع** سه تا فاصله است  
 در دماغ و سبب علامت آن تیره طبعی و غریبی است علاج  
 در وقت نوبه آفاقه بود بمشروبات مخصوصه بجمیع بدن  
 و شوخ بوداده کوفته بقله که آن یکود رنگ که بزرگ الوده  
 باشند در مخزن وضع نمودن و شد اطراف و بالجه نذر  
 آفاقه صاعقه که در پایین مذکور خواهد شد و بعد از آن  
 قصد واسعه فراغ خلط موجب تفسه دماغ و تعدیل مزاج  
 واسهها لطیفه بختی است و متوسطه و خاده و بعد از تفسه  
 معاجین که با رخصه و شامش و دیوس و نریاق کیر و معادن  
 و بر شفا و برون نجام و اگر صرغ سوداوی باشد و بجماعت  
 مذکوره در باب عفا و افسون و اریه و بقیق اشیا خصوصا  
 فاطمیا دخل عظیم دارد و این معالجات درین حالت  
 تا اوایل شباید عقید بود و بعد از سن و قوت فایده نکند

و برین برین نشود مگر نوبه و خفیف ابتدا الحاح کند و با  
 ماده دیر بر نوبه کند و خوب بختی بعد از تفسه تا مفعول  
 و اگر سیفاده صرغ طول عهده نجام باشد هیچ علاج بهتر از  
 مباحث نباشد مگر آنکه مصرع غریب باشد و ندر بر اعزیه  
 بنحوی که در مایه لیا مذکور شد اما اعزیه مبریده مصرع  
 و اشیا بخار و طبع عقید بود و روز نوبه روزا مسال باشد  
 و در سایر ایام بتبیل اعزیه لازم باشد **سکس** عبارت  
 از سده نامه در دماغ بود و از علامات مفارقه نیز  
 علامات آنکه نظر و دانشان عین برین کند که خیال فرستد  
 مسکوت بود و الامت باشد و باین علامت و قتی لطیف  
 شود که تفسه ظاهر نشود علاج آن اگر از سر حادث باشد  
 ناکه برین بران گذارد و اگر با دمی باشد که علامت آن خون  
 ظاهر باشد قصد قیفالین و لکل و بجماعت ساق و لاکه  
 باشد حقیقه متوسطه و خاده و ندر ایام که در آفاقه صرغ  
 شد و شم کندش و اگر مفقود باشد بد لای که در باب  
 ادویه مذکور شد پس تعدیل مزاج و تفسه و تقویت دماغ  
 و در قسری بر این لطیفه تا به تفسه میشود چنانکه بقیق



را من وضع کنند تا احراقش شود و در کنگه شریکی نافع  
باشد که بر مرغ روشن کل مرغ جرب نموده یا یا رخ فقیرا الموده  
یکلو فرو دهند تا کنگه و ماء العسل چنان آب قند بود و شاد  
کلفتند و انیسون بعد از حقه و کوشک و ترنجبه و کشتک  
با آب از نافع و عوط بنهرم کنند با آب زردچون از هر تان  
و منع غذا ناسه روز واجب **فالج** در عرق عام عبارت  
از اسفنا اعصاب بود و در اصطلاح طبایسی بکنیه است  
باشد از راه طول و سبیلان عدم نفوذ روح باشد و بعضا  
حسنا و هر که اعد قبول اعضا باشد و اکثر از آن فصل بود  
و از قطع عضو که در عرض عصب واقع شود حیوان شد و قابل علاج  
نیست و آنچه قابل اصلاح باشد در پیران اولاد رخا نه نارین  
جا دادن و علی الفور شد اطراف بقوت نمودن و منع غذا  
القدر و اقل آن دور و دایم باشد یا پنج یا هفت روز و از اعلا  
انصار بر ماء العسل اگر علامات خراش ظاهر باشد و  
ماء الشمر و بصل و در نیم انداخته و بنوعی سحره و بول  
اسبوع اول منفع و منفع پس ایاریان و حبوب سهله بعد از  
عود منفع و منفع و سهل ناسه هفت پس حب من و تریا قیو

و مشرد

و مشرد و بطوس و اگر علامات غلبه خون ظاهر باشد قصد  
قبل از منفع جایز است و الا ضرر کند و بعد از تیفه نرسن  
بروخی بلان و قسط و قرقون و چند سد و عقید باشد  
و اگر مزمن باشد شود و فرج طارده برده شولی باشد در  
کفشار و خوکوش نشاندن و با آب که مرکب عبارت از میا که نه  
باشد اسفنا کردن و عای که آب شود داشته باشد نافع است  
و اسفنا با آب عذیب نمودن مغزب رسانند و منع آب نافع بود  
باشد و بجای آن ماء العسل دادن و اگر عطش غالب باشد  
کلاب با آب مزوج کرده بدهند **لقوه** کشان بکنیه بود  
باشد چنانچه اگر کریدن در بار و یکیش و آب ظاهر شود  
و یکیش منطی شود و الا قه اشغیل منفعند ناسه سبیلان  
یا تشنج یکی از دو جانب و جبهه بود و علاج آن علاج تشنج است  
باشد چنانکه مذکور خواهد شد با سبیلان و یا بود و علاج  
بدستور فالج باشد چنانکه ذکر رفت **تشنج** علی باشد  
در عصب که سبیلان منطی شود و عسل ببار و خود پس  
کند در انبساط پس بحال خود با چمانی و آن نوع که عود کند  
من بها با انبساط از انشا رب بکینند یعنی میانه و خاص







از اخلاط الهی غلیظ خارج شود که قوت تمام نفوذ  
 نکند و از شرب آب بسیار سرد با فراط و اوجان شرب سرد  
 بپرسد و از غیر قوت بسبب غرض آخر نفسی که قوت غضب  
 و غیرها و از کثرت جماع و عقید افراطی مزاج عارض شود  
 و علاج آن ازاله سبب باشد و دفع خلط مزاجی و تقویت  
 قوت بشرطی که مریض بدین وقوف بسوزد و شرب قوت  
 نکرده باشد و در عینه شرب نکرده باشد و باطله علاج  
 تشنگی و استرخا بموجبی که در آنها مکرر شود نمایند و که  
 باشد که بسبب بر نفاذی یا الحراق یا لیس حیوان عارض  
 شود و علاج آن ازاله اسباب مذکور و ندادن از خفا  
 عارض شود چنانکه عصب غلیظ نشود و علاج  
 رطوبت بود چنانکه در تشنگی با مکرر تشنگی و تشنگی  
 با اعتدال باشد که باعث استرخا نشود و در همه موارد  
 تعدیل مزاج و تقویت قوت و التلازم است و الله اعلم  
 بالاصواب **خوردن عیادت رطوبت** و نقصان حاصل شود  
 و مریض احسان چیزی کند مثل زنجبیل و زرد و غیره  
 اما مؤثر باشد و حرکت عصب شود باشد یا در کتب

ان افشاء در عصب بود از وقوع کسر و قطع بران یا کثرت حیوان باشد  
 یا سده عصب که از خلط بلغمی خام خارج شود و عصبی که قوت تشنگی  
 در و نکند یا فضل رطوبی که موجب تشنگی گردد و کما یشاء  
 غلیظ شود و عارض شود و علاج آن فصل و تقویت تشنگی و غلیظ  
 جوهر عصبی است و مزاج نادره مکلف بپرسد چنانکه دفع نفوذ  
 کند و از بر و خفاقت نریزید باشد و از سم مشرب و طبع حیوان  
 حذر عارض میشود و علاج جبر که حرکت تشنگی و ازاله  
 شد و تشنگی اخلاط و اصلاح رطوبت و تعدیل مزاج و تشنگی  
 میوست و تشنگی به بدن و دفع ضرر سم و علاج تشنگی و تشنگی  
 دستور تشنگی و تشنگی و تشنگی و تشنگی و تشنگی و تشنگی  
 که عارض آن نباشد بر عت و تشنگی و تشنگی و تشنگی و تشنگی  
 و باشد که در او کند و تشنگی و تشنگی و تشنگی و تشنگی  
 فالج باشد و تشنگی تشنگی تشنگی تشنگی تشنگی تشنگی  
 فصل شود بر عارضی شود و تشنگی و تشنگی و تشنگی و تشنگی  
 و تشنگی و تشنگی و تشنگی و تشنگی و تشنگی و تشنگی  
 مواضع اخلاط و تشنگی و تشنگی و تشنگی و تشنگی و تشنگی  
 تشنگی باشد بدن تشنگی و تشنگی و تشنگی و تشنگی و تشنگی



اکتفا یا دیگر و اگر فاعلند و نادره غلیظ باشد دفع مادی  
بمسهل و مقوی و بالجملة معالجات مذکوره در اعراض عصبیه  
این بود بحیث از معالجات اطباء در همه هم گفته و آنچه دستورات  
در مسهل و اعراض مذکوره اند که آنچه ازین امراض در طبیعت  
و امثال او مشرخابا باشد بعد از تفحص کامل و ثبوت غلبه  
که در خاتم آن شام الله مذکور میشود مفید است و کمال نفع  
میکند و آنچه بسبب سردی و خفا و باشد میسر و طبع سرد است  
مسهل مشهور و در جوی مفید است بدانکه فاعلین که در  
که درین امراض که در کتب سطورات مثل زیاق کبر و مشرب  
بطوس و غیره درین زمان خرد و کم بدست میاید بقیص  
ارویه نفیست قلت رجوع ملوک و سلاطین بطبیایست و معالجات  
اگر بجای فاعلین مذکوره عصبیه و جوی عصبیه را بعد از المزاج  
و مقوی القوی ساقط است نماید و زیاق فاروقه و کبر و کبر  
مفصله می آورند مفسرین باشد این ضعیف مرأ را تجربه نموده  
بقی منصور شد و در اکثر امراض حضرت کاینده مکرر و بعضی  
مواد مشرخابه و در مزاج مشایخ را اندک منفعت دهد  
والله اعلم بالصواب **کلام** فرق میان نزل و نزل کلام و اصطلاح

ان است که ناله نزل از راه خلق منصب شود و ناله از راه  
ان نفع شود و نزل به اسم عام عبارت از فصول بود که در  
جمع شود و بلند کرد و ان فصل یا اختلاط باورده غلیظ باشد  
و این و ثبوت باشد که با احتیاجی درت عطارک باشد اما فصل  
در حاجی زیاده کند بر سایر بدن و این اسام انواع باشد و بسبب  
برده و این فصلان دماهی ضد میشود حرارت عارضی خواه  
ان لعل و خواه از خواص از اینها گرفته کرده که بعد ازین  
مقدمه را در از راه انفاذ و اگر بخوبی بطین مذکور  
مایل باشد از راه خلق نزل کند و علامت باران است  
که مخاط و براق سفید باشد و نیز می ندارد و علاج آن  
هل طبیعت علی منضج و مطبوخ حلو و احساء علیه است  
از آب سرد بلکه بجای آب جلاب غلیظ و انکیاب  
برای که حشایش چاره در آن جوشیده باشد و بخور کمر  
و خربل و هامر بعد از منضج و اگر سببها باشد و مزاج  
دماغ مستعد این نوع بود علاج بنکید جاود و در منضج  
مستعد و دخول هامر و تخییر بعد از تمام و حاصل آن کند  
یا موه المزاج عارضه نفع شود و اسباب خارج چون



حرارت افتاد و در این بادها بخار و سرکه صحرایی  
 را سر و زرق و فصول کرد و مایل در کمال دلت و لغت  
 و این یا صاف بود و علاج آن بیدار مراح و استعمال  
 و بخیار که خود یا خاله که در سرکه نفوذ کرده باشند یا ماد  
 باشد و علاج آن اگر دهن باشد فصد و حل جابجایی و ماء  
 و صفراوی یا سهال صفراوی و بیدار مراح و منع انصاب  
 خشک و اجساد از حر و ضاقت در غلظت و کما و زله و جفت  
 و اشیا در سهال و غلظت و غلظت اخذ نه فرج است که فصد  
 سر و زده نیم مرث و حوضه العلب اما نبات نیم مرث  
 باشد و چرخ نشا سه نبات فافع بود این جمله نیم مرث  
 باشد و زله و غلظت و غلظت و غلظت و غلظت و غلظت  
 دفع غلظت از آن عضو و منع انصاب غلظت و غلظت  
**باب سیوم** در امراض عین و متعلقات آن اندام  
 و اعمال و غیر ذلک بدانکه طبقات سبعة و طبقات  
 ثلثه و عادات آن مرث و در کتب مسطور است و در طبیب  
 محقق در امور علاج بنابر مشهور و بالجملة کائنات در این  
 رساله ذکر خواهد شد **در امور** و در امور و در امور

باشد و از اسباب خارج ماده و در هر یک که شود و نشاید  
 که از مراح مراح و درم عارض شود بلکه نکند که انقباض  
 تا غلظت ماسه المراح ضم نباشد تا شود و در صورت که در حقیقه  
 انقباض دهد بود و ماده رسد از غلظت اربع باشد که درم  
 و بعد از آن صفرا و بلغم و نادر اسود **در امور** در هر مواد  
 و فصد فیما لحنی صفراوی و اگر صفت باقی ماند فصد بکر  
 و بعد از آن اگر ضیاع شود خیمت کامل یا آنکه در کتب  
 خیمت نفوذ نکر شده لیکن ریشوار است و نفوذ نکر  
 ضرر می رساند و عادت جاری شده که این موضع را بجامه  
 میکنند و کار آن میکنند و نفع می رساند پس اصلاح اخذ  
 و زله طوم و در سومات اشیا غلظت و بالجملة در هر لطیف  
 و اسهال باقی مواد بر نفوذ سهال و خیمت چون **در امور**  
 و در المهل و امثال آن که در هر یک در خانه مسطور است  
 استعمال نمایند و شاید که سهال غلیظ در صحرای راند  
 هر چند بلغم و سوای باشد زیرا که سهال قوی غالب است  
 نمی شود و در کتب میکند و ضرر می رساند و علایق فاع  
 را و نکر کند و درین عصر مشهور است بنام باشد



نفلون در رمد عظیم بر وجه و تحت چشم عمل مستعمل است  
 و این بعد از فصل احتیاج شود و چهارم قیام و فعالیت  
 اگر مانعی باشد و قصد مانع گردد بطور کش و در پلین طبع  
 اگر طبع زود اجابت نکند حقیقتی نیست باشد و بعد از  
 مذکوره لایح فیکر و اطراف غیر مبتدیان باشد و بعد از  
 و سایر مسهلان مستعمل در امراض دماغ و مجرای نصاب  
 بنفشه و یلوغریا با آب دهنند و دندان را نظا و خیم بیا  
 کشید و میان دندانها مملکت بگذارند و به موضعی  
 در ایند سفید تخم مرغ بچکانند و این چاره بچکان و زرد  
 بای کره شستن پس شیاف این در لایح عمل کرده و قوی  
 بالخطا نکند بای کره که در شانه کوفته اند کرده باشند  
 پس خامیحت تحلیل نفع کند و اگر رمد از ناله باشد علاج  
 ناله و رمد بخیل نکند بخور مستعمل سایر کاران مذکور  
 و اصلاح اغذیه و اگر فصل رس و سایر امور و اعتدال  
 کند قصد و الا مضر بود و پلین طبع مفید است  
 و در **فصل** اعظم از رمد بود و در طویل از اجاست  
 بله و خصوصاً صیان که در طوب در ایشان زیاده است

و عضو قابل جمعیت می شود و رمد بود اما مبالغه  
 در اخراج دم و سایر بدن بر کنند اگر طفل باشد و بقصد  
 شرابان صدغ و قطع آن احتیاج شود و این وقتیکه باشد  
 که افعالی بدزد و تکلیف شیاف این کافوری و افیونی و اگر  
 جرب بار رمد عارض شود شیاف سماق و در حلقه و عقیقه  
 و زرد و راسخ و زردی از رمد که از آنکه خوانند و علامه  
 است که چون از خواب بیدار شود در چشم چیزی احساس کند  
 مثل رمل و زردی از رمد و سیاه بجات غلیظه باشد  
 که در طبقات وقت نوم میسر شود و دستور است فراغ  
 بدن و تفرقه دماغ و تکلیف شیاف این و یکسره باشد  
 که شبیه بود بقرص و دندان در فرجه در خواهد شد  
 و زردی از رمد باشد که صاحب ان اشیا را سرخ باز بیا  
 یا اشیا خونی مشاهده کند یا غیر اینها از لایح خط  
 غایب است است که رمد در طبقات خارج قد امر طوبه  
 جلیک و افشور شود بخوبی که در رمد مذکور شد  
**فصل** در امراض عیون و استرخا جن بداند که جن  
 بالا استرخا عارض شود چنانکه بک بر غیر دسیان







اول بود و چشم بطریق صحیح باشد و قشایست اسبیل مستحکم  
 نماند مگر آن بسیار غلیظ بود و منع بصیرت و حدقه  
 شود **و** دفع اول فصد و اسهال و ادرام حمام و خلا  
 معده و تکمال الکاحل جاده چون با سلیقه و ن در و ششانی شال  
 آن در دستور مستحکم با لفظ کنند و لفظ بدو عمل نهند یکی آنکه  
 بخوبی طریقه عروق سبل را بکشند و اینجا بر داشته  
 بقراض لفظ کنند و دیگر آن است که بصیار بچند قلاب  
 بقدر آنچه بکشد و عروق را بر دارد پس بقراض بچند و قطره  
 که در تپش کشش کار دارد و نوع وسط را ملاحظه نماید  
 اگر بچند باشد که عمل جدید تواند کرد و عمل را نهد و الا با کمال  
 معذرت بعد از تپش کشش نماید **شرایق** زیاده از زمانه شخم  
 نباشد که در پلک بالالهرسد و جفن سنگین شود و صحت  
 بماند زمانه سیم ملک چسبیده باشد و علامت شرفایان  
 باشد که برآمدگی پلک در آنکه عضو بکشد از پلکشان  
 منفرد سازند تا شفا در طبع صغیر ظاهر شود سبیل  
 بطریق غلیظ و استخوان جفن و در **و** بعد از آنکه عروق جفن  
 میشود **و** استخوان عروق فصد و اسهال و تنقیه فافع

و اصلاح غذا و نیکد با ی که خشایش حلقه در و چشیده  
 باشند چون با یونه و خطی و اکیدل الملك و مانند آن  
 حمام و کفالت با سلیقه نگیر و اگر مذکور است باقی شش  
 عمل بد و دستور آن است که اول وسطه وضع رطوبت را  
 شق کنند از طه عرض پلک چنانچه مبعض فعلی است و جراحی عمل  
 شخم نرسد و سرانگشت بال را با شخم بد را شود پس بخرقه  
 گمان شخم از پلک بیرون کند و از چپ و راست حرکت دهد تا با کمال  
 اخراج شود پس بخرقه بکشد و آب زکریه بماند و شش از آن  
 سالم بماند **طریقه** نقطه سرخی بود در سطح حلقه از آن  
 تازه که غلیان کوبه باشد یا از صوبه و سقطه خارج شود  
 علاج فصد و اسهال و تقطیر خون کبوتر یا خاصه خون از  
 میر بکشند و سایر دستور و مدد کار دارند **ظفر** یعنی  
 ناخنه عیب را بیک است که در مایه رخاوت شود و اکثر آن  
 اینست باید کند و گاه از عاق و حشره باشد که هر دو عاق  
 شریک باشند و از سطح مایه بخاورد میکند و بفرینه  
 میرسد چنانچه منع ایضا کند و سبیل عو با سبیل  
 نزدیک است و الحاله از کثرت فصول از جراحی شود



دستور اگر دقیق باشد بعد از قصد و اسهال الکالی بسیار  
 و برنج و دینار چون با سلیقون کبیر و اگر غلیظ باشد وضع  
 ابصار کرده باشد دستور کشط بود یا نکه رواند و بشار  
 بعضی قلابها دارند پس اگر خمبیده باشد علیهم فیها والا  
 روغن بنفشه یا لیمو بچکانند یا بر خمر و بنوع بر مرغ و ریخت  
 رواند و چنانچه عروق خوب می شود بمقراض لقط کند  
 بچینی که هیچ باقی نماند و بار غریب و حد کند تا لیمو ماق  
 قطع نشود که احداث دفعه میکند و فرق میان ظفر و کرم  
 ماق است که لیمو سرخ باشد و ظفر و عشاوی دقیق بقید بود  
 و اگر خواهد بعد از امتسار عروق وضع و استر و قطع نماید این  
 ظفر را چیدن بود و نوعی از ظفر باشد که دو تو بود و کوبای ابر  
 و استر به چسبیده و از غلظت آن بجز و ریختن آب باشد  
 و در سوراخ بکشتن نماید کرد که حضرت رساند بکمال الکالی  
 علاوه آنکه غایبند **سلاخ** عیار را از قوی شدن پلاک سکن  
 به جرب و فستق و در جرب ز راهها را شش یکبار در سلاق  
 حک در ماق باشد و شره بریزد و در جرب حک در ماق  
 باشد و شره ملان بود و میان علامات تفاوتی که در جرب

مذکور خواهد شد و در سلاق جفن بسیار سرخ شود  
 و سرخ ماق که شود و گاه باشد که عکس کهن شود و بلیک  
 مجروح شود و سبیلان ماده آگاه بود و قلمست و از ماق  
 احراقی می حادث شود **دستور** قصد و حجامت و استغراق  
 و بنفشه و بنفشه ششها را از روش و کل سرخ که با هم بنفشه  
 بسفید و تخم مرغ و روغن کل سرشته باشند نافع بود اگر  
 قدیم بود ششها را بر این و در جرب الکالی نماید **روغن عین**  
 بدانکه قرص در هر طبقات عین هم رسد بیکر آنچه در غیر  
 ملته و فریسه و عینیه باشد و ظاهر نشود بحسب تولد و  
 از اخلاط طاهره لذاعه باشد علامت آن شخص و فربان و جرب  
 شدید یا بسیار شدن آنچه در طبعی باشد نقطه سرخی  
 که در شش از زیاده از سطح بسیار سطح بود نمایان باشد بخی  
 در سفید چشم و آنچه و بنفشه باشد نقطه مذکور  
 در جرحه نماید و عروق قشقه بافت صم بود و گاه باشد  
 که قرینه بخاورد و قرص سوراخ شود و عوامان و اشتفت  
 گویند و آنچه در قرینه باشد هفت قسم بود و چهار سطح  
 ظاهر طبقه بود و در مواضع غایب که شبیه بیدان



و غبار و عذاب باشند و مجموعا با اسم عام قرحه گویند و  
 قروح آنکه در سطح ظاهر شوند و اصعب آنکه غایب باشد  
 دستور اخراج در هر دو حالت از فیهال چنانچه هر چه و شش  
 روز یکبار یک کباب و خون هر مرتبه یک کباب و بعد از هر  
 تبین و مصلح به دار و رفیق بدهد و وضع واد بطبع فاکه  
 و نفوق موی و اسهال بی بقیه و مانند آن و مانند آن  
 در چنانکه مذکور شد و باید که تا سه روز چیزی نخورد  
 نکند پس قحط و در روز یکبار دار و اگر بیش از چشم  
 باشد و بر پهلوی چپ بخسید و بالعکس و اگر قرحه در  
 مجرای لید بای جلیه و اکلیل الملك قطور نمایند و شش  
 شامی و اینها فیهال که در اینها مذکور شد که یک  
 قسم کنند که در قروح خواهد شد و این نوع گفته اند  
 انجس طوی و غش جلیهات باشد سیاه فیهال و مانند قرحه  
 نقطه دارد اما سفید باشد و سوزناخ نشود بلکه  
 تحلیل رود و قرحه در موضعها خاتم گردد و در  
 کتب با اسم گفته قحط رسیده و علامات و دستور یک  
 مذکور شده دستور از حقیق از دستور قروح است

بیماری

بیماری که در یافت **بیماری** موی یکشنبه باشد و در چشم  
 و موی زیاد از شرکان اصل علامت آن غیاز ذکر است و  
 دلو باث غصه که در باخا جمع شود دستور نسیقه دماغ  
 و اکتال بیاسید قون و روشنی و مانند آن چون احقاد  
 لخص بعد از آن تنفس بکند و موی و سوزن موضع را باغ  
 نمودن و باید که مویها را یکبار یکبار کند و دماغ کنند  
 موی یکبار و در وقت دماغ یکبار بکشد و پسند تمام  
 مرغ باد و غش کل سرخ بعد از دماغ طلا کنند و تجربه شده  
 که بعد از تنفس غریب این انجس و سایر شوعات طلا کنند و در کتب  
 کتب نظر رسیده و مکرر تجربه شده **بیاض** سفید رنگ  
 باشد در ظاهر قرینه یا باغ غلیظ بود در غوان و این بعد از  
 قرحه خاوت شود و این قسم در شوار علاج شود و اگر اصلاح  
 لا بد نیز و اما زایل نشود و بعد از زردی و سوزند و غیره  
 اگر نکند باشد خطور بای شقایط و عمل کافیه و کفر غلیظ  
 بود این کل جریب است سلطان سوخته زید البحر و البیوت  
 خایه اش مرغ و شایطانی از هر یک در در و سفید  
 از بر تو بال من رایج شایطانی از هر یک از سفال است



از هر يك يكدم مر و اريد با سفيد عقيق بخشنه در جگر  
هنگام از هر يك يكدم مر و اريد با سفيد عقيق بخشنه در جگر  
کف آینه از هر يك يكدم مر و اريد با سفيد عقيق بخشنه در جگر  
مور سرج که شبیه بر مور باشد و این علامت از اعلان غلبه  
باشد و اینچنان بود که پره مذکور دیده شود و اغلب این  
فروغ حادث شود پس اگر اخراج نبوی باشد که افت بر طوبه  
پسیده رسیده باشد علاج دشوار بود و بر فاره که شکل  
ساخته بر سه با سفید آب بر کرده افشار نمایند و لا که در  
مضر نباشد دستور استفرغ و شقیه و نقویات الکمال  
با کبریت و فاره مذکور در دهه اقسام مفید باشد جریب  
افش که در بیک چشم که ششمر صد و خارش کند و گاه  
جرك کند و آن بر دو نوع باشد یکی رطبت و سوزان قصد  
و اسهال و الکال با کمال تخفیف چون اگر چاره و اسهال  
و اگر بقیه از رمذیان باشد رطبت طاق که رطبت نور باشد  
و شیافان نافع بود و دیگری با بر و دشواری است  
یعنی تراشیدن بکف و یا و برک انجیر و شال آن برده  
رطوبتی غلیظ نباشد که در باطن جگر شود و رطبت آن با

و شیه بکرن بود دستور بیک در بکر دایند و آنز رو  
وضع البطون و سر که بر شیه طلا کنند شیه و درم طولانی  
در جگر بیک شکل شیه پدید آید و سرخ باشد دستور  
قصد قیال و استفرغ و یا با رخ و بشیم ماء که آخته با رطوبت  
ضماد کنند و خون که بر بنوعیکه در طرف مذکور شد  
طلا نمایند در معده یعنی اشک چشم خلقی باشد و این  
و از غار خراجه نایع رخو باشد علاج از مرض و جیه  
از آن شود و اگر نه باشد در رطل آب نارنج و شوشان  
نابین فایده پس صبر و قوی حصص می شیا و اشیا  
و حقان از هر يك يكدم مر و اريد با سفيد عقيق بخشنه در جگر  
در رتبه نار مذکور مزوج کرده چهل روز در آب آینه  
و سر از انجیر بوشانند بعد از آن شیاف ساخته استعمال  
کنند خیار الان اشیا و آن باشد که در ده و انظر رسد  
و در خارج وجود ندارد و گاه شکل آینه نماید و باشد  
که اشیا موجوده بزرگتر و کوچکتر از آنجه هست نماید  
یا لون آن برنگ دیگر مشاهده شود و چشم بر وضع طبع  
بود و جگر نداشت باشد و بیک نشاء بود و گاهی



کند و باشد که رمض یعنی چنگ کند شیب اگر دکان حسن  
 باشد یا افراط رفت در معنای جو بود بعد از تقویت دفاع  
 و تقویت مواد الکال جوهر بار و امثال آن نمایند و اگر در  
 یا طبقه فیض و باشد یا روح یا صوره بسیار غلط شده باشد  
 استفرغ و تنقیه و تکمیل شایف مرا را باشد و با سبب  
 کبر و امثال آن و این خیالات اگر از ششماه بگذرد و نزول  
 آید شود از نزول آید و قبل از آمدن مذکور خوف  
 نزول باشد و تنقیه واجب است بعد از جمع کتب طبعی  
 رسیده بخوبی که مذکور شد و در مشور کمال و عارف  
 این عصر که صدیغ باشد بدانکه در کتب طبعی است که  
 که مسفور شده و تحقیق است و مشور آن در کمال  
 مبین است چون نفع نماید بمشور دارد که منع اضایع و اد  
 غریبه بعین میکند از اینجا استنباط کرده اند که این عمل  
 در خیالات نفع میکند و در باب تحقیق بخوبی بیان شده  
 که شعر بر مفعول و درین زمان طعنه است و در  
**ماء** آب بخار از رطوبت غریبه باشد که در طبقه  
 غریبه یا نه رطوبت مضیه و طبقه غریبه یا نه سبب است

از اسباب خارجی باشد مثل ضربه و سقوط که موجب تفرق  
 اتصال دفاع شود و چیزی از آن خارج کرد و در عصب جوهر  
 رسد یا از داخل بود بسبب تحلیل رطوبات در حق بدن  
 و بخار آن رطوبت در دفاع جمع شود و ثواب کند و  
 دفاعی متصل بهین بسبب قبول آنها کرده باعث نزول  
 و گاه باشد که صداع شدید بسبب غریبه افراط و تکدر  
 رطوبات شده موجب نزول گردد و این امیکثر سفید و  
 باشد و کمال آنرا آب می نماید و در مشور آن بعد از نفع  
 تمام قدم باشد و دفع کردن آب بود بآلت معروف **دستور**  
 آنکه اول سرشیت فرورند و زرد بشکافند و آلت مذکور  
 چون میل باریک در میان برده و بایند و آلت از موضع رگ  
 منتشر سازند و درین امر طبیب خطی نباشد باید که کمال جمع  
 نماید و باقی میاه که در ده غای و در سقی و حصی باشد قابل  
 نیست و آب سفید اگر قوی باشد که منع اضایع را که بکند  
 باشد استفرغ و تنقیه و بالجه الکال شعله و سایر  
 در امر در خیالات بخوبی که مذکور شد بعد از **انتشار**  
 است که طبقه غریبه از طریق شود و نور منتشر گردد



از اسباب خارجی و داخلی عارض شود اگر از سبب باشد چون  
 ضربه و سقوط و بنفشه و سبب مزید علت گردد **دستور**  
 قصد فعال و حیات ماق و جنبان را عارضه غلیظه و  
 جماع و شاکر کات عینقه و برپشتن خوابیدن نفع کند و بخند  
 بارد با قاع و خطی و بنفشه بزوره تخم مرغ و بنفشه شود  
 که مضعه بر باشد و بعد از زوال ورم اطفال بر دستان  
 مفید است اگر باخالی باشد که اخلاط و غارات غلیظه  
 موجب تب شده بنفشه را و سبب میکند و از عین  
 امراض و او را در باغی و افغ شود مگر اصلاح نیز کرد  
 با الجله بنفشه و مانع و اسهال قوی و اطفال شیاف موارده  
**عزب** ناصور است در باقی بزرگ که از بیره و خراج کوه  
 حار شود پس بنفشه شود و چنان سبب آن کند و چون  
 بنشانند ریح زیاد اخراج شود و فضا در شوار دفع  
 شود و کاه باشد که مده در داف نفوذ کند و بر کات  
 مضع شود **دستور** استغراق بدن بقصد و اسهال و تخفیف  
 غذا و اندال فرجه بر هم مناسبت اطفال شیاف از بیره اگر  
 کاف باشد بعد از بنفشه کات که مده و اسهال را بر مایه

ذاع کنند بر هم مفید است بدلیل بازند **عشا** شب کو  
 باشد که از بخار غلیظه برسد **دستور** استغراق بدن  
 و اطعام طعمه عریقه و منع بخار و از قیر بافت که جگر را  
 که شرح کرده شود میکند و در طالت اشوار و اطفال و از  
 زهر کوفه بران نثار کند و صد مد یعنی آب بخونی که دیگر  
 حاصل میشود با کوه مذکور مره به یک کات مده و درون  
 منزع کرده و چشمه کشد **چهارم** در و کوری که میباید  
 ضد اسباب عشا است **دستور** بر طبیب مانع بسعوطات  
 مرتبه چون آب گشتر و عین العالی ها نژاد و سایر  
 ندر و غلیظه دم و با الجله آنچه در نکاح حسن کرایه اطفال  
 مقویه که شدن جزوان باشد و سایر امراض عین کبایان  
 شد چون دستور در ده مواد مشترک است و انصاف  
**باب چهارم در امراض عشا** **عشا** انقباض و انقباض  
 آنچه بی حیانت محترقه باشد بدستور عی عمل میشود و اگر  
 مزخربا شد بر طبیب مزاج انقباض و غرض بنفشه که در  
 باطام و دروغ نیا و فری که حرارت قوی باشد مگر کوه  
 یا در همان مذکور ضم کند و اصلاح غذا و سایر مریضه



دماغ از سقوط و تشوق بخوبی که در مقام خود ذکر یافت اگر  
 سبب خلط روح باشد نفیقه و استغراق **روح** از اجزای  
 اگر نباشد و سبب از کندی در سینه و قلب و غده و غده  
 مفید است و اگر خشک باشد روغن بنفشه و صندل و صندل  
 طایفه که مغز ساق کاو و مرهم سازند و بعد از فراغ و اصلاح  
 غذا و اجبت و بلبلین طبع اگر صفت باشد وضع الحار و سقوط  
 کثیر کند **ششم** از سوء المزاج باور نباشد و از ماده  
 بلغم بود و از سد و مصفا عارض شود و علامت آن ثقل و غثه  
 و اختراع مخاطه بود **دستور** بعد از مزاج و استغراق بلغم  
 و از آله سده بشریت اسطوخودوس و یارچ و ماء الاصول  
 و اطریفل در خمر و از عقیق بود **ادویه** هر چه بود که منتهی  
 باشد هر چند مشهور و مشتمل باشد **دستور** و فیله از سد و بل  
 و در د و قرقل و صبر ناب و در سد بعد از آنکه مکرر نقل  
 بشاید شده باشد استعمال نماید و این عمل بعد از شقیه میگویند  
 و سقوط بل و از نافع بود پس ششم شد **دفعه** بلغم  
 بعضی اگر شقیه منقح بکنند طبعی را میباید **دستور**  
 ثقیه و دماغ و شقیه میباید و از آن و از آن و از آن

محرقة و لالت کند بر هاله چنانکه در کتب مشهور است  
 زیرا که دلالت کند بر سقوط قوت مدبره **دفعه** اگر جوانی  
 نباشد قطع جایز نیست که خوف سقوط قوت نباشد و از آن  
 عرق بود که منقرض شده باشد قطع آن بعد از اعتدال خمر  
 و ضعف قوه و زوال قدرت از دل و نوال ثقل باس جانت  
 و اگر از نضیه و سقط نباشد که اندام و رید و شرابان شده  
 نباشد قطع واجب **دستور** ادویه رعایتیه بعضی از آن  
 بود و بعضی ضعف و غثه و غده و بعضی کاه و ی و نع کندی  
 من الحار و ثقیل را با کثیر تر و سرکه و کلاب بشوید پس  
 اینون و غبار آسیا و جلا را ز و سرکه کوفته بمصاره روش  
 الحار و شقیه غایب و غلبه و غلبه اندام در آن فایز کنند و  
 و کلاب و کاه و ز و سد لاطح سازند و اگر من غیر احتمال  
 آن نباشد نباشد فسد و تقوای فعال و اخراج در هر یک که  
 غثی غرض شود پس علاج غثی بخوبی که مذکور میشود بعمل آید  
**امراض** که در خلط نباشد از سد و جوی بود از سد و سد  
 و خلط غلیظ و از سد و خلط و سد لازم خواهد بود اگر  
 خار بوده و سد و از سد و خار جوی نباشد چون بند شد







اما در بعضی جهات قوه و کشودن چهار ریش در استخوان  
 صفرا و صفیه بالی که کما رو مورد و کشید و کشید و کشید  
 در آن جویشده باشد نیم گرم و وجع بجا که با باشد صفیه  
 اگر بیاورد و بعد از آن ملزج و اصلاح غذا و بار در صفیه  
 از غر و مکن سود و عاقر قرحا و سرکه که کهنه و کلاب کوم  
 نافع بود و در کوبیدن زرد نه نیم مرغ مشوی نیم و آن گرم صفیه  
 و اگر وجع قوی باشد فلفل و در شش اش با رضا و علی السن  
 نافع بود و وجع خا را اینون فالیدن و صفیه بپزند  
 مفید بود و کافور و سباق و زرد در نفع کند و وجع با  
 بعد از ستودن آن کافور باشد و در دوزالقه کوبه و در  
 در دوزالقه کوبه و باقی دندانها را بپزند که بکشد و در  
 زرد و اگر سبب در بپزند کافور و باقی دندانها را بپزند  
 نافع بود و در دوزالقه کوبه و در دوزالقه کوبه و در  
 دندان یوغا بود اگر کوبه و باقی دندانها را بپزند  
 کدانه بریزند و نیم خفصه شجری نافع باشد **الاسنان**  
 اکثر اسباب نقصان است و در **سور** سنون و مقویه و  
 قابضات چون باز و غل اندازد خصوصاً با دانه و غل

ان

ان لب که کرده باشند و بوز الورد و حلیار و اما قبا و اما ان  
 و صفیه سباق و کلاب و آب و در دوزالقه کوبه و در  
 و بپزند و در نیم نیم کد و در دوزالقه کوبه و در  
 کد و در دوزالقه کوبه و در دوزالقه کوبه و در  
 بشیر کافور و در دوزالقه کوبه و در دوزالقه کوبه و در  
 دندان **سور** شب یامی سوخته بیکه اطماعه و در دوزالقه کوبه و در  
 غل اندازد و در دوزالقه کوبه و در دوزالقه کوبه و در  
 المطویه سنون سورنجان که مشهور است و سنونی که مرکب است  
 از کد و در دوزالقه کوبه و در دوزالقه کوبه و در  
 کافور و در دوزالقه کوبه و در دوزالقه کوبه و در  
 غل اندازد و در دوزالقه کوبه و در دوزالقه کوبه و در  
 رز و در شب یامی سوخته بیکه اطماعه و در دوزالقه کوبه و در  
 سباق کوبه و در دوزالقه کوبه و در دوزالقه کوبه و در  
 بوی دهان از غل و در دوزالقه کوبه و در دوزالقه کوبه و در  
 شده تغییر کرده و از سطح دهان و حلق بود و از آن کافور  
 باشد و از آنجا که در دوزالقه کوبه و در دوزالقه کوبه و در  
**سور** تقویت کننده و از آنکه در دوزالقه کوبه و در دوزالقه کوبه و در



از سطح فم قیاضات مذکوره در ضعف لسان و اخراج خلط  
 متعفن از معدة پس اگر صفراوی باشد زرد و الوانزه و نفوذ و زرد  
 خشد بعد از فصل صفرا نافع بود و بلیغ را بعد از استغراق  
 اطریفل و شربت لیمو و سکنجبین به و ثنا و لعل و لعل و لعل  
 آن در دهن مفید است **فلاع** جوشن دهان اگر بلیغ بیدار  
 باشد بابت زیتون غلک سوره شستن و پاشیدن قیاضات  
 مذکوره و اگر بقیه باشد بعد از اخراج قیاضات مسکون  
**اکله فم** خورده دهن مانند قروح بود فرق میان اکله و فم  
 آنست که اکله در اندک تیفای اکثر دهن را بکیر و بسبب خلط لزاج  
 اکال در نهایت عفونت و خضات پس منع عفونت هر چند  
 زود تر بقصد واسهال و تصفیه شود بهتر باشد یا دیر که پوسته  
 بیکه و غوره و سماق و کلابه و خضه نمایند و غار یقوت و سوسن  
 کوفه بپايند **کثره رقیق** آب تن دهن از حرارت و رطوبت ناشی  
 و در ضلعه و قلیل عینیه استند اکند **سور قصد**  
 باسلیق و اکله که قیاضات چون انار و سیب و غیره و روغن که  
 چون در غوره و انار و روغن و سماق و زرد لعل و لعل و لعل  
 و انصار میرزا یا و مشوات و از روغن و بلیغ غار نشود

دستور تشخیص معدة بزنجبیل و نبات و استغراق بلیغ بقیه کمال  
 و اصلاح معدة با طریفل و جوارش شهر نایان و جوارش عود  
 و سایر جوارش نبات مسخنه و زغال مریم و بقیه اکامه و طعام  
 وضع کند و مصطکی و از دیدن بلیغ سببی که معدة  
 و امعاء و سبلان مخصوص شب بود و روز اغلب دهن خشن  
 شود دستور قتل دندان بخوبی که در موضع خود مذکور شد  
**ورده حنک** اما سکه اگر از حرارت و رطوبت دم ناشی جمع  
 شدید بود و کام بسیار رخ شود دستور قصد واسهال غرغره  
 بیکه که در روغن عنب الثعلب و برك مورد و بزرگ الوند و جوار  
 جوشیده باشد نمایند و قیاضات یا اگر خورده و سبب از دل  
 بلیغ ورم رخ بلیغ **سور** استغراق با بارح و غرغره بلیغ  
 و غار قرحا و کرنا **پاش** و تشق و تشق و تشق و تشق و تشق  
 حرارت بود خصوصاً موضع **سور** واسهال کامل و اصلاح  
 فساد با غده صالحه الکیموس و نند دهن یقر و طی لعلات  
 و طالیدن روغن بنفشه یا با مریم و ناف و حله در **پاش**  
**پاش** اگر موی بود در طفولیت نماید دندان بسیار با اصلاح  
 آید و اگر از تشق یا پس باشد علاج بزیت و اگر از تشق



اندر این باشد علاج یک تور باشد بخوبی که ذکر یافت **و ششم**  
 اما سبب علامت ظاهر معلوم باشد **رستور** فصد  
 واسهال خلط غالب فصد بقا بقا چیده خون کشین  
 خشک و جندار و بزالتور و اندک محلول اضافی باشد چون  
 اکلیل الملک و عدس و فلفل الحار باشد و سکه مضایق  
**ششم** بواسیر لب در غریبه باشد و آن عبارت از شقاق  
 و غلط بود و از وسط آن خون آید و گاه نباشد که مانند توده  
 در اینجا ظاهر شود و جمع ندارد و باشد که عام شود و اثر آن  
 بوجه رسد و سبب آن فضل و موی مخترق بود پس اگر موضع  
 سبب و تیره باشد فصد قهال و چهار رک و شرط باشد اگر  
 بکبر اگر سرخ و در خون بود بقا بقا ضما کنند و چهار رک  
 و شرط ضرر کند بلکه اگر غلبه خون در بدن نباشد قهال  
 نیز بد باشد زیرا که دلالت کند که خون از شریان حوالی لب  
 و ریه میلان کرده وضع و روع آن بقا بقا و راجع است  
**توجه ششم** خراش لب فصد و اسهال و اسهال هم فصد  
 آب الحار با نان و سیر و مرزبانک تر کوفته پدید آید  
 مرغ و روغن کل سرخ در هم که فصد هم را هم سرشته بمالند

**و در زبان** اما سبب زبان اما موی زبان بسیار سرخ شود  
 و این که از دهن آید دشوار و وجع دندان بود **رستور**  
 فصد قهال و نایب طبع بجهه لب و غرغره بقا بقا  
 چون عصاره کاه و عصاره القلی و آب کاشنه تر و غرغره  
 تاز و غرغره و آب مذکور است تر کرده بزبان هند و غرغره  
 صفت زبان و شدت وجع و التهاب و گاه باشد که زبان  
 بپوشد و تور ظاهر شود و منورید تور و قهال باشد که  
 فصد که بپوشد بطوبت ضرر کند و مبالغه در نرید  
 و اگر از بطن باشد باطن زبان و میلان لعاب رستور  
 فصد حاد و تبرغز یا باج و دلایل جعل و ستر قهال  
 معاینه کبار و در لبک معاینه مذکوره نیز نافع باشد و  
 و سوزان سوزان و خشکی زبان دشوار فصد قهال  
 و اسهال سوز و غرغره با عصاره و بزرتکان انحرش  
 و روغن بنفشه یا نام و فلو س خیا چینه و هر لحظه تر کرد  
 زبان نایب کاه و خیار و کشین تر بجهت تخفیف فصد  
 واض از سرطان و گاه نباشد که زبان اما سبب دندان سوز  
 و توران دفع سرخ باشد بجهت مذکور خواهد شد



**بطلان ذوق** فساد ذائقه بسیار ترخا و رطوبت باشد **درستور**  
تغذیه دماغ با یارح و شبیا بعد از سقی ماء الاصول و غرق  
بموی رخ و غافرقها و خردل و اگر صلاح خاد باشد غرقه بطبع  
ریاس و کل سرخ و سماق نمایند و بجای ماء الاصول سکنجین  
عنصل استعمال کنند **فصل لسان** که فتن لسان و تقصیر کلام  
ناراضی اگر حقیقت عادت عارض شود که اصلاح پذیرد  
و جهت تحسین رطوبت مزاج و دلت لطافات و ادله آن شعور  
نمایند و آنچه از فالح عارض شود و دستور الف و دلت بدل نقل  
و عمل باکر از تشع رطوبت باشد علاج آن و آنچه از تشع باطن  
در خشت قسم اول است علاج آن و آنچه بعد از مرض دماغی  
خادش شود شرح **ایضا فصل لسان** که فتن لسان و تقصیر کلام  
اگر از خوارش نباشد قصد واسهال و دلت بصل و آب نیچ  
و نارنج و اگر از برودت نباشد اسهال بفرصه و دلت نمک  
و سرکه و زنجبیل و نوشادر **مقدم** غده صلب نباشد  
تحت لسان **درستور** قصد واسهال و وضع او در دهان  
چون قهوه و قهوه رطوبت نمک و پوسته آن را و شاید که با او  
آگاهه لشیان آمدن چون رخا و نوشادر و زاج سخته و گاه

باشد که شخ شق و خراج شود **شفا لسان** از غیر دماغ نباشد  
**درستور** رطوبت لسان بکرو زرد قوتنا و شرطها و الشیر و نیک  
با کارع و بر رطوبات و دلت بکفی که انضیا رطوبت رسد و شفا  
رطوبات عارض شود و علامت آن عرق بسیار باشد و طعم  
دو دانه ای بسیار این بخار **درستور** تغذیه معد و دفع  
لشیریه و و حار از فح و اشال آن با کشتن خشک **فصل لسان**  
مؤثر لسان از خوارش هم معد بود و از فح و خلط انداز شود  
هم شود یا از شام و لشیان رطوبت یا از فح و خلطها و از فح  
کند **درستور** بقدر بل مزاج معد تغذیه دماغ و اصلاح غذا  
و اما آن عصا رات بارده و العبدین در دهان و فح و از فح  
خیار و قش و هند و آنه اخرا **درستور** خارش زبان از فح  
خلطها و محرق نباشد از راس و فح و خوارش و خوارش از فح  
مضاعف شود و نزول کند و پیوسته زبان را بدندان جاک  
کند و زبان سرخ شود یا یک کرم زحمت یابد و شور بعد از تشیه  
و دفع بخار مضاعف یا کرم و آکسین باین و کرم و خورده نماید و از فح  
بخل و دهن در پس لسان زبان بمیل به زرد و کاه استیلان  
در دهن **اولی الخ و المری** ورم لسان و فح و خوارش با ل



اما و موی با وجع و اشفاق و حریت **رگستر** و فصد قیال و غرغره بخل  
و قیاضات و علامت صفراوی نخس و التهاب شدت وجع و طش  
و پس قم دشور تبیین طبع و غرغره با رعنب الشد و بویست  
و بلندی با رفاه و ت و نهیج و قند وجع باشد رگستر و غرغره و موی  
و سکنجین و غسل و رغو و خردل پس اگر بدیم غلیظ بود و اسهال کند  
و غرغره را عود نماید و سوسن و آب کاه با صلابت وضع و کوب  
لون آن باشد رگستر و شیره ماده و غرغره با بویه مطهره و عسل  
شیر کاه و آب انیسون و خلیج خیمه از دشور و دم و موی کاه است  
و اگر بار داشت غرغره و موی و غسل و اشفا با صفت از الحار با  
ماه شمع را با این زرش شیرین با نیک شمع حرق **خناق** بخار می  
اشباع شود و شیره بیه و قبل باشد مین و دم نورین بود که  
عضلات خارج کرده باشد و این اسلیم انواع بود و ورم قد کو  
و موی باشد و در همان شیرین بود **رگستر** و فصد قیال این عجمه  
سایق و رگستر زبان و تبیین طبع و خیمه لینه و غرغره  
بریت نوبت سیاه با بویه عسل و عدس و عشر و کشمش خشک  
و نلو و خیار چمن و کاه باشد که علاج بشرط کنند بیهوش  
نرند بشرط ظهور و دم از خاق و این قطار و غلیظ علق بود

اگر چه مدار

اگر چه مدار اطباء عصر ما نرولاند خن است و از ضعیف نمی  
مگر آنکه ماده مهیاج باشد و یکدن زلو موجب حریت شود  
و اگر که موی این عضو شیرین بسیار زایل است و موی ضعیف  
میشود و اگر ورم مذکور بدین لحظه رخو باشد که قابل انقباض  
انگشت نهارد و بان شکاف و علاج بنکوست و الا که طبع  
خطر است و اگر ماه ورم میل تمام کاه رخ باشد باشد نشیر  
زدن جایز است اما صفراوی با نخس و التهاب و طش و پس  
باشد رگستر و علاج دم کمر و تبیین شیره و چون درین نوع  
بلع و اسهال شربت مکر است بلبلان و بطیوخ و کاه و سایر  
مسهلان صفرا نمایند و غرغره به صورتی که باشد و بشرط  
و پیش محتاج نبود و زلو کمال عرضت رساند و من الحار با  
و در خناق صفرا و بلکه در دیگرها در رگستر پرورده باشد  
کند و بر هر دو طرف علق کشید نمایند و این عمل سکن وجع  
باشد و نفع بسیار کند بدانکه در کتب اطباء وضع ضما دجا  
از خارج و سطو را در این مخصوص نوع صفرا و لیت و رگستر  
ضی رگستر و رادع که درین باب به سطو شده علق از شر  
بر اوعات باشد نه ضما دجا بلع نهیج عین و کثرت رعا



و شدت غشوق و ثقل جمع و بلوغ غشوق و شوق و در غشوق  
مکی حقه حاره و غرقه بمری و سول و کینه علی التبت  
و ریه شور و الجور الرطب و مریخ و غرول و عاقر قرحا و اگر  
عناج نیفوخ شود بود و غشوق و نوشا و کوفیه در اینوبه  
در حلقه دهن و قصد دین نوع اگر غلبه دم باشد تهمل  
ضرر کند تا سوزا و وان تا در باشد مکر که دم حا آتو  
ند بر صلاست اشغال یاید و علاجات سودا کورت لون  
علیل و غشوق غشوق و قصد با سلیق و استغراق حقیقه  
منو سطر و غرقه بدیشون بلغمی باضافه عمل چون حله  
و بزنگان و باغ خشک و اما تعداد **خفاقی کلید سلب و**  
عضلات داخله باشد یا فقر ایه و قبه سینه و سطر  
از مواضع خود زیاده شود یا منشع شود یا ریح غلیظ داخل  
مفصل شود یا انقباض حاده و مفصل با از وضع خود  
کند و غذا شریک انواع و علل بر اینها پنهان حرکت نتواند  
داد و دهان باز نتواند کرد و اگر رهن باز نشود زبان بیرون  
ماند بطریق کلید **در علاج قوی** از قصد و غشوق و غشوق  
مذکور شد و در غشوق و ریه بالت و ان چنان باشد که لغی

بشود

شبه زبان طام یعنی میل و یقی که احاطان میل همان گویند  
در ریه فرو برده موضع ریشه را بر دارند و میل بخارج  
و هندی شخصی را که زرد رسته که هندی تا فقره یکا خود یاید  
و کر زرا با با ایشات مسکه خمد کنند و اگر کافی باشد  
بند دارند **در حجه** و دم حار در عضلات از دو جای نه شود  
که هر باغ است تا در بلع نباشد البته و اگر جهل کند از سوزا  
بنی بیرون آید و تکم بشواری باشد و گاه باشد که اندر تکم  
نباشد و چشمه حار که در آب بنی یاید و بطریق غرق  
از گوشش که در دم الحاط کنند **در غشوق** و قصد اشغال و اخراج  
در بدن نهافت و با سطر حفظ قوت و لیکن بلع بحجه لینه  
پر ها و در فصد تا نیا و تا اش اگر قوت و نهافت و وضع  
خمد و جانب از خارج بعد از تفسیه و اشغال ماء الشفر  
شرابا و غرقه **در حجه** جو شش که در دم را کل باشد و باط  
در جرب نفس را بجمع و حرف تمام خصوصاً و نشانی بلع و در  
عند **در غشوق** و قصد اشغال و قوت ماء الشفر و غرقه و نهافت  
نشا شده و در غشوق و باط که در اشغال و بر غیر از آب سرد تا فیه  
نیج رسد پس اگر فرجه شود بقی و طی و بر هم کا فور علاج



کنند پیچ مرغ بر هم آورده و حلق فرو برده بمانند **علی بن مرزوق** کتاب  
 زلو و خار و اشال آن که در حلق و حنجره با بسترند و در حنجری  
 بچرخانند زلو با بسترند و اندوه بود و هر چند بماند از نیکند  
 خون بزرگ شود و حنجری را بشکند **دستور** باید نظر کنند  
 اگر قنطاریل بکشد که بگوید و باید که دندانها این طریق  
 از ما باشد که خوب بخند کند و بعد از آن بکشد که سر زلو مانند و  
 و دم نشود و الا که مرده شود **دستور** غرغره بکشد که بکشد  
 و غلک یا بکشد که اینون در آن عمل کرده باشد نماید یا بشد  
 سوخته در سیر که خمر غرغره کند و در شرح اسباب پند  
 مذکور شده و این ضعیف تر به کرده اند که صوره از کل شیء  
 بر کرده و حلق فرو برده تا زلو دینیم که با آن از درد نطق  
 بفرمیل کند و با آن بخند کند و این عمل را فرمایند و اما  
 شولک و استخوان اگر مرده شود با آن و الا بلعانات مزیه  
 قی فرمایند پس که کافی نباشد اسفنج که خواهر بگوید یا طبع  
 کوشک و یا پند بکشد و بعد از آنکه فرو بردن بر سر  
 بکشند و پیش که از موضع بخار کرده باشد **الطیاء** بفرماید  
 مرغی که هر اکله و شراب باشد از اسنخا غلی که بر آن موضع است

خالی شود

جاری شود فان عضل اگر چه از آری دارد اما معان و بلع  
 بودند فاعل و علامت است که بلع میسر نشود و شیء یا بلع  
 دهن و هرگاه لغه بزرگ نشا و کند لغه مذکور را بکشد  
 و زود برود نکند و این علت که اصلاح بدن بر مکرر منقض  
 نباشد **دستور** استغفار با بار حان و غرغره یا بجه نشاف  
 رطوبت کند و نفوذ موضع و بالجه **دستور** **حکاک**  
 خارش می بیند خلط اندازد بود که از معده بخار از موضع  
 شود و درین موضع موجب کک شود **دستور** تفتیه عده  
 بقی و غرغره سر که کهنه و کجی غصلی و شرباب تلخ  
 یا شکر طبرزد **باب پنجم** در اعضا تنفس **تجه الصوت**  
 که مکی او از آن ترله خاوه باشد که تعصیه بیه فرو داید  
 و صاحبان احسان خوشونت و لذت در آن موضع کند  
 دستور منع ترله بشریت خشاش بود و سایر صمد راه  
 که مناسب مزاج باشد و مغلظات موارد راس از نظرات  
 واطلیه و غرغره و از سوء المزاج خار که در جگر بود  
 عارض شود و اکثر در حیات خار بود **دستور** برید  
 عاء الشعر و بزور بارده و البصه و روغن با بار باسته



و امثال ان و از سوء المزاج نادر هم رسد **دستور**  
تشخیص بجا بین بیماری و الجذبت و امثال جبروتی صغیه  
حتی اللسان خسته بر طفل قند خردل بریان کرده و ترکی  
با عسل سرشجبه کرده در زیر زبان بگذارد و از برای طب  
باشد **دستور** غرغره از اشیا حاره یا البیون استخوان  
و ناریانده و بر ساد و جوان و قوی مایه الوصول و تناول بحل  
برورده و از مزاج ایمن بود و از دندان و غار این نوع برها  
شود **دستور** حریق فاساده با دود غش بنفشه با دار و سایر  
ملینات صدر چون البیه و غیرها و از صیاح شدید باشد  
و گاه بود که ورم کند **دستور** استخام و سر کشیدن زرده  
خم مرغ نیم لیست خیره مذکور و کمر نهان بیدانه و کثیر کردن  
و شرب لغامات با دوش کرد و نهان از خارج روح **دستور**  
و انصباب نفس بغلی ناراست نشود نفس تواند کشید و بر علق  
بود در شش و نفس طریقه کشد که شش بکشد یا از شرب  
به فراز بقوت زنده باشد و فرقی میان ریو و نیک نفس  
است که صاحب غلیظ نفس پانکه کردن بکشد و بجهد کند  
نفس تواند کشید اما بدشواری و نیکو لبیب بولغم غلیظ

نابشد که در فیه روح پر شود و هوا بقای ماه نیامد و نیک  
که شود و علامت از غرض صدر باشد و سرفه با نفس خفیف  
نفس در وقت حرکت و گاه باشد که سرفه و نفث نباشد  
و ان با استقامت شود یا بسل انقال آید **دستور**  
تلطیف غلط بترت ذو و سکنجبین غصص و لغوات  
حاره بر تفسیدن بقی و اسهال سیما با یا رج و از علت  
از املائی صدر و دیده از قمار قید عارض میشود و نفس  
و نفس عظیم باشد و عطش غالب شود و یا الجذبت غلیظ  
شراب بود **دستور** قصد با سلیق و نیکن حرار قلب  
و با اسهال احتیاج نشود مگر باین خفیف و ماء الشیر  
و لغامات نافعا باشد و از اشخاص عضلات صدر و خفیف  
حار و غریزی عارض شود و در وقت کمر به اشتیاق کند  
خصوصا صبیان را و این نوع از ریو را انصباب نفس گویند  
و از استرخا و لینت ظهر مد **دستور** علاج فالج بدستور  
که در استرخا نباشد که شد و از ورم ریو عارض شود  
**دستور** علاج ورم باشد و از پس ریو عارض شود  
**دستور** از طبع عضو ماء الشیر و شیر الاغ و امثال ان



**نقص نفس** یکی نفس علامت آن ظاهر و یکی است اکثر از مواد  
بارده بطریق اولی ظاهر شود **سعال** سرفه حرکت است از صدق و  
که بسبب آن حرکت طبیعت دفع از راه شش و اعصاب است  
میکنند و این از راه دفعی است که بریده میرسد و بهر جهت  
آن دارد و آن شیء موزنی یا خون بود و علامت آن نفث  
باشد **سور** در نفث هم بزود مذکور خواهد شد یا مده  
باشد و این مده از ذات الحبه و الیه و سل بود **سور**  
در علل مذکور میشود غلیظ بود که در ریه حبس شود و این عقب  
زکام باشد و بدشواریه و برون آید و یا هرج غلیظ باشد  
و سرفه شدید بود **سور** انضاج و تلیط غلیظ زونا  
تا نفس بدیداید یا زله حادث همیشه از سر می آید و بقصه  
داخل میشود و سرفه خشک می آید و در شب شدت پیدا میکند  
و بعد از خواب بسیار میشود و این سرفه بد بود و اگر حرکت کند  
و اکثر بیل میخورد **سور** منع زله نشیبت خشک است  
و تخم کاه و بر آن مورد و باغلا نیم کوفته و بر آن سب و برایشند  
سرفه دو مرتبه و دکان داس سرفه خشک و کرفس خوب  
السعال زیر زبان و غلیظ ماده میخورد نشاسته و مغز بادام

مقشه و تخم خشکاش و کثیرا وضع عربی و مکنوع سرفه از رطوبت  
شش میباشد و این اکثر عارض هر طوب شود و درین سرفه  
نفث بسیار بود و بلغم بخلق خفیف و خنجره کند خصوصاً در  
**سور** نفثه بلغم بعد از وضع بقی اگر مقصد و ریاست و مال  
بسهلات بلغم پیدا اید و نفس و لغوات خاربه نافع بود  
و شرب زونا و جوی که دریا بسوزن شود باشد و ناطق غلیظ  
و معجون زونا من الحبه و نوعی از سرفه بسبب راج خاربه  
و امثال آن از دم صفراوی بود و درین سرفه نفس غلیظ  
و عطش و حرارت غالب و راحه هوای سرد و عدم نفث  
و گاهی نفث تراری اصفرد و گشت شدت سرفه **سور**  
نصف یا سلیق و نشستن حرارت بماء الشیر و العبه یا رده  
و لغوات عطیفه و شرب نفثه و استعمال قیر و طی باره  
خصوصاً قیر و طی که آب کشین تراب کلد داشته باشد  
و از سوا آن راج باردیده نیز حادث شود و علامت آن سعال  
بهوای خار و خام و نفث عطش مختص باون **سور**  
شرب الخیر و کلفت عسل و معجون فی حب السعال غلیظ  
و لغوات خار و ناله من باد هان خار چون سوسن و خیر



و امثال ان و از مزاج طار و باطن میباشد و در حال هوجم و حرکت  
و عطش زیاده میشود و شرب مرطبات ساکن گردد و تمام  
مرطبات دفع کند و نفس تنگ شود و بدن لاغر باشد و نفس  
ندارد و تبسیر هیچ و متواز بود **دستور** شش ماه اخیر  
و الهبه یارده و جویب طبعه و اگر تب نباشد شیر الاغ و شیر  
دختران و نمالیدن قمر و طیاره و سوال از خشونت قصبه  
دیه بمرشد سبک اکثر غبار و در خان و صیاح کثیر بود **دستور**  
لحوبات و لغوبات و حیرجات که قصبه از بکند و حیر  
خسته العلب مصری با نباتات و مغز حلقه با نباتات و امثال  
ان **نفت الورد** بیرون آمدن خون اگر از دهان و حوالتی  
نباشد بی حرکتی تا آب هر غمزه کند **دستور** غمزه با شیا  
قابضه بود و اگر از غلظت باشد در مقام خود نگردد و اگر  
از خصلت و خلط باشد که از سر نزول کند خون بجمع بیرون  
آید و رنگ روی سرخ شود و چشم بسجی نماید و با مایه  
خون سر سبز شود **دستور** قصبه قیال و حجامت فشره  
فقا و غمزه باشد تا قصبه و گاه باشد که علامات غلبه  
خون خندان نباشد و بعضا خیساج نشود و غمزه اکثرا

نمایند و اگر از خیمه و قصبه ریه باشد که در انجا خیمه است  
یا صلح شدید یا سعال قوی جاری شده باشد خون تنگی  
بیرون آید و گاه آید **دستور** غمزه و قباضات و فقا و  
افراس قباضه و غیره و افراس نفت الورد و فوس کهر یا و اگر  
از مری و معده باشد همیشه بین الکیمین در دناک  
بود و خون قوی بیرون آید و از اقیال در کوفت و در غرض  
معده دستوران مذکور شود و اگر از حکم باشد از غیر  
نقی نفشود و در امراض کبد سست کبی یا بد و اگر از شش  
باشد که سرکه باز شده یا ریه شکافته از انجا شرح کند  
خون بسزیه بیرون آید و خون سرخ روشن باشد و کف  
داشته باشد **دستور** قصبه بلغم و سفی افراس نفت  
الورد و کهر یا و لطیف غذا و این نوع بیل غیر شود و اگر از ریه  
باشد خون سعال شدید و خروج کند بسبب طول مسافت  
و سینه درد کند **دستور** بیل دستور نفت و کیمین  
باشد و این اسلمازان بود **دنا الورد** و دم خار در ریه از  
وصفرا و بلغم غرض و سبب نزله باشد که از سر نزول کند  
یا اشعالی باشد از دمه و ذات الحجب و علامات قبا الورد





لطیفه و از فوکه انار شیرین و امرو و سیب قند و میوه های دیگر  
و توسعه و غذا شرط نباشد و گاه قهق در جگر پدید آید  
که رعایت احوال بکند اما مفتوح قوی کار ندارد بلکه بکافند  
افضا نمایند و اگر کافی نباشد شربت کشوث بی سرکه دهند  
**نقد المده** آمدن چربی در حرارت گاه از زرد باشد و گاه  
از سینه بود آنچه از سینه بود در دینه باشد و قبل  
از خوابی پوره و کهنه شده و به حرکت آمده **و سوره مطبوخ**  
زونا و شربت آن و سایر ملطفات و وضع اطفاله لطیفه  
برصد خون قوی کرمنده و تخم انجم و حبله باشد و مطبوخ  
و اگر مانعی نباشد غسل اضافی کنند و بخور بریزند و در  
و نیدن و کنند و انجان نباشد که قهق بریزند و بخور گذارند  
و ادویه و بهر ریزند و سرفه را بجلد نریزند و کنند این  
بجهت تسکین خروج مده باشد و ندها از ریح دین بخور  
داخل میکردند و محل خطر است و آنچه از زرد نباشد  
و علامت آن عدم وجع بود و مده که گراید و در شواخ  
کند علاج آن شراب ملطفه و اطفاله مذکوره اما بخور  
مفسده دارد و دین نوع اصباح مجبوب ضعیفه نباشد

زیرا که لطافت

زیرا که لطافت کافی نیست و از دین و ریح میرسد و ضعیفی  
از شرح اسباب که مکرر تجربه شده اختلاط آن بر رگ های مغز  
جلبوزنه بود و در مغز جالب قطن رب اسوس حبله ابرسا  
نرم کوفته و غسل مرسته جتا زنده و شربتی بکشفال با لعل  
بدهند چاکر تفسد کامل نشود و ماده در ریح باید فرجه  
شود و لیل مفر کرد و گاه نباشد که مده بسبب و مبله  
در نضا صدر جمع شود و از کثرت لرز و غلظت  
بیرون نیاید و مرین خالی از زنده قیام باشد و در موضع  
احتسار ثقل شود و نفس متواتر نباشد و اندک در کند  
و خرخره دارد **و سوره** شراب ملطفه اقوی از نوع اول  
و او را ببول و کچین دنیا ری نافع بود و گاه نباشد که  
العیاج بدافع شود چنانچه در وسکل باغ کوچک بکند  
تا جگر بکلیه بیرون آید **و نایب الخب** اما ذات الخب ضعیف  
می شود بخالص و غیر خالص اما خالص است که درم پخته  
نا اطن اصلاح صد نباشد یا در حجامی که حامل شده میانه  
الآت عددا و آلات نفس غیر خالص آنکه درم و فطال  
فما بین الاصلاح بود و پرده با حجاب بخاور تان مده

باشد اما مردم نشود و این مرض مطلقا در جانب راست  
 و در جانب چپ نمی باشد و در هر دو جانب هم رسد و طرف  
 راست سالم بود چه قلب و طریقت و علامت آن تب  
 لازم و در دنا خونی کوبیا بر انگشت زیر اصابع را  
 میخالانند و تنگی نفس و بیض فشاری و سر به جهت  
 آنکه ریه بسبب مجاورت از ماده این مرض متاثر شود  
 و دفع از تب بیضا کند و از ریه نفث خلط مود و ریه  
 ظاهر شود پس اگر ماده غلیظ بود یا سرفه متعش شود  
 و اگر رقیق باشد سعال حرکت کند بلا نفث اما ماده نضج  
 و غلیظ شود بعد از آن نفث آید اما سبب اصلی و دم  
 بادم صریح بود و علامت آن سرخی رخساره و وجع تریاق  
 در عضوما و تضیق النفس شدید و حرارت نفث  
**دستور** فصد با سلیق رجهتها افزاین با سلیق  
 ثانی بعد از دوسه روز از طرف موافق و نابین طبیعت  
 بدوا النضج و دوا السهل و ستوما الشیخ و دوا الا  
 و تضیق حنث صدر و بخار و بنفشه و اردجو و سریش  
 اخرا ضماد در کتب جهت این مرض و غنایونه و غیره کل

مذکور است

مذکور است اما درین عصر فقهارف الحیا آنکه احرا باشد  
 کما و بنفشه بار و جو ششخا در کنند و باید بخن نزدیک  
 منماید و در کتب قدما مسطور و سبب بادم صفراوی  
 باشد و علامت آن شدت بخش و وجع و حرارت باشد  
 و حرقت تب و صفرا ماخرج و سرعت و تواتر نبض **دستور**  
 فصد با سلیق از جانب موافق و احتیاج با مال نه نیست پس  
 ثلثین طبع عیاه فواکه و لطفا حرارت باشد و مینماید  
 چون شربت نیلوفر و لغایات و سایر آنچه در دیکر گفته  
 و سبب خون سوزا و خنثی و طاری باشد و علامت  
 خشکی زبان و دهان و سوزان زبان و سر النفس و اکثر اهل  
 باشد **دستور** با مداوت خماد و نطول آب گرم و نالیس طبع  
 بجهت لینه و فصد اگر احتراق نام نباشد و مریض تحمل نماید  
 و سبب بادم بلغم بود و علامت آن وجع ثقیل و جی خفیف  
 و سحر ماخرج با اندک حریت و این اسلام انواع بود **دستور**  
 بدستور دیکر اخف از آن فصد و غیره و نطیفه کند  
 باید و شربت زعفران و مسکنات سرفه دین فاسم است  
 و گاه و دم در عضلات جنب غرض شود و این قسم غلط



گویند و اکثر علامات با ذات الحجب مثل این باشد اما نقش  
با آن نبود مگر نقش نیک شود و این ورم میل ظاهر نیز  
کند و گاه از خارج منفر شود و بسا باشد که مناج بشرط  
شود بموضع و اگر موضع ورم می باشد حال مریض تباه  
شود و در آن وقت دستور ذات الحجب الصکار دارد  
تا خداجه خواهد و الشفا عند الغمر یا علم اما شص ویر  
بود که بر حجب منسلخ خلاف حادثه شود چنانچه دلیل هیچ  
وضع نتواند خواست و همیشه نشسته باشد و غوطه  
بهر جانب حرکت تواند داد **دستور** حقیقه اینست در لول المیز  
فصد و ساهما لجات مذکوره الاضداد که نفع چندین کند  
**ذات الصد** یعنی ورم در حجاب صد می گویند که ورم حجاب  
سرخینه باشد و ذات العرض رخا آنکه ورم در غایت  
بود و علیل نتواند کسی را لا کشد و نگاه برین نتواند  
کرد و بر هر دو پهلوی استراحت خواهد کرد و بر پشت نتواند  
خواهد اگر ذات الصد بود و بر دیگر ذات العرض بود  
**دستور** دستور ذات الحجب بود اما موضع ضارینه  
باشد در ذات الصد بین انگشتان در ذات العرض و گاه

ورم حجاب

ورم در حجاب سفتر می باشد می آید و معده و آن را  
بر مقام گویند بجهت اتصال این حجاب بدماغ و در هن  
مشوش باشد و سعال مفرطی نص و بقوت نفس نالند  
کشید و اگر مریض را غشاش شود برقی قادر نبود و از آن  
شدن غشی کند **دستور** دستور در ذات الحجب بارها شفا  
دماغ و کرد و سوزن امری جمع شونده و شبر اینها اند  
کند **جورصل** بستیکی سینه ششها را است و اکثر از سها و  
باشد و از اخلاط باریه می رود و نفس بیارفتنک شود  
یا نفس ناید و گاه باشد که بقدر رسد از کمرش برویت  
قلب بینه و احدی و از شرپ چندین رخا شود و از در و شرپ  
و زرق در حال عمل آنها هم رسد **دستور** ششین صد می آید  
خاوه بخندید ستر و احدی خاوه چون روغن کرد کان  
و از چهل تا چهل و چند سید می و تخرج بطلا شرا بکهنه  
البنوا بکشتن این **دستور** خفقان حرکت اخلاطی است که  
خاوض دل میشود بسبب خود و آن یا از اسهال و عیه  
باشد از اخلاط باریه **دستور** فصد با سلق از طرف  
چپ افراص کا فور و فاء الشجر و تلطیف غدا و تلط

کار دین مرخص نافع است یا خط سواد و عارض قلب شود  
 و علامات فساد فکر و نبض و وحشت و الجمل علامات  
 عالجی و علاج آن و کاه خفقان از زخم  
 و کثر قصد و سوزند و در آکول و مشروب و بیخوشی  
 که خون را که و خشک کند و رقیق و فاسد سازد  
 خون مجرب باشد و کاه بشکست معده حادث شود  
 و علامات معده شاهد باشد **دستور** بدستور  
 از تبیه چنانچه خواهد آمد انشاء الله و کاه از لطیف  
 خن قلب عارض شود **دستور** تقویت قلب بفرجات  
 با قوتیه و امثال آن **غش** غش آنکه کل اعضا  
 هر که و حواس معطل شود و اکثر از ضعف قلب باشد  
 و روح بالکلیه در قلب مجتمع شود یا بسبب غم  
 و فرج تحلیل رفته باشد یا بسبب شرب سرد و یخ خانه  
 باشد و از شدت جمع نیز عارض شود و در حیات  
 نیز می باشد و از امثال آن عرق از خلاط و از امثال  
 معده در وقت صبح و از جمیع بقوی اکثر عارض شود  
 و بالجمله مرخصان اصل و شرک علامات توان کرد  
 و چون مختصر دستور الطیب است در شرح اینها

و با الف نرخت زیرا که طیب عارض است و بیخوشی که بیخوشی  
 بهره نباشد و بیخ برهنه بدست نام و دست فساد العاقل  
 یکفید الاشاره امیدم بر سر مطلب فاخته از بخارات  
 ریده می باشد مثل اخفاق رحم و از سوء المزاج قلب  
 با قراط خاراگان او بار و کاه خلاف قلب و دم کند  
 از بر و رت و نکاشف و قبل از آنکه مریض متکلم شود  
 و از لحن هوام و شرب هموم حادث میشود و درین غش  
 قبل از افاقه اطلاع بر احوال می یابد با از علامات شرب  
 هموم بخوبی که در بایان مسطور است و یا باندما  
 در وقت غیبه از بر و مریض باشند و بویانند  
 و با طبع و بوی کباب صندل زنده و نزدیک آقا و کاه کل  
 مفید است و در امثال آن ایسبب حلق و یخ و امثال  
 دست و پا و جنایان بیمار و در غیر نبیه اینها از ضعف  
 قلب بود تقویت بجزایات با قوتیه و امثال آن و قی  
 قصد و تقویت صلح و مذاق و اسهال و بالجمله تبیه  
 معده و جوئی را غلط اندر مثل هر یک از اینها و غیر  
 تعدیل و می را زیاد و بیست غش اگر نبیه ضعیف با خفا





سوداوی بقیه معده بمطبخ افتون و ماء الحین د  
سواد و جوچی بعد از تنقیه فیداست و اگر از رطوبه  
معده باشد با فراطع الحین دارم که آنکه مزاج بخوبی  
از آنجا میل شود و با الحین حفظ صحت یابد و لجناب  
از مرطبات و غوره که معظه نفخ میکند و فی متوالی  
و خوردن فلورینا و اینوز فیداست و اطریفل نافع  
و اطعمه مخفف چون کباب فلیه و فلفل شرب و غیر آن  
**وجع معده** از سوء المزاج و لجام خللاط بود یا قروح  
و ورم دستور سوء المزاج ذکر شد و او را م و قروح  
عنقریب خد کور میشود و از ریاح باشد و علاج آن  
کاسر ریاح است شراب و خننه و از طعام مویز رو باشد  
دستور فی ازان طعام است و از ضعف معده دستور  
تقویت معده و اقراص که کب این قسم بلغمیه است بعضی از طعام  
چوب چینی میخورند و ما آردی تقا میسده او را فید  
و قروح آن دستور اول فید است و اگر از رطوبه دستور  
سوء المزاج معده از خار به یار و وضع اخضر حمله از ریاح  
معده و در آنها علاج مخصوص نیست بزرگ و کثرت است

**ضعف مضم** و تخر و سوء الحیم ضعف هم آنکه طعام دیر  
و تخر آنکه بماند و مضم نشود و سوء مضم بین **دستور**  
ملاحظه کند تا سبب و اگر از وارد حادث شده یا مورد  
پس اگر موجب از رات خارج بود که بنید مضم معده را ضعیف  
کرده دیرین صورت تیفه معده واجب است پس تقویت و اگر  
معده ضعیف بوده و غذا را قاسد کرد باید غذای  
با الفعل و تقویت کامل بعد از آن بخورشات قویه میما  
عود و اترج و سفوف مقوی مضم که در موخر مستور  
و اصلاح ماکول و مشروب نشاید که تخر او را مضم  
تخمین و جلاب رفع کند تا مقدر ریاح شد فی پس اسهال  
برق و تاخیر در مقویات تا تنصه کامل شود و بعضی  
از اطباء عامی منش که تخر یکدیگر تفسیر کنند و مرتقا نکار  
میدارند نلق معده حادث میشود و در اصلاح این  
**فیضه** حرکت عنقه بود از باقیه معده که مواد فاسده  
غیر منضه را جلا میکند و برکنده بعضی را بقی و بر باقی  
بقیه را میسوزاند و لا میسوزاند و لا باقی و لا که باقی  
کند و حادثات وجع در معده و اما کند و باقی بود که غش



کند و حالیکه عوارض از طبیعت گویند هم نه انداختن که بنفع  
ساقط شود و **دستور** و لا شکی نیست باشد نامعدیه پاک شود  
پس نیکوترین نشانه آن در منفع و ریه نباض و اگر بعد از آن  
بود و او را شش سرخ علی مسکن می کنند و حمام بعد از آن نافع  
و اگر بی سکن نشود و مقصود نفع و اگر در سفر علی مسکن دهند  
معدیه بر غش کل و مصطکی و نالطف و اگر در حمام و خواب و در  
و آرام **نقصان** کثیر است و بطلان آن از سوء المزاج  
حادث شود و در تعدیل مزاج بود و اگر خلطی باشد تنه  
خلط و اگر بدین سبب شک ریاضه کمال بعد و آرام از غذا  
منفعی بود و ششها نباشد البته و فرقی میان این قسم و  
مذکوره است که آنجا عطش نباشد و در اینجا عطش کاف  
بسیب بغم مالح و عطش صادق بسبب جوارح باشد و دستور  
در این قسم ریاضه و کوب و طریق خل و حرکات عقیقه  
کنند و حمام معرق نافع است و گاه بشکرت بکند باشد که بسبب  
ضعف است و جذبه کم است و کند و دستور تقویت و تقویت  
بود و این قسم با خلطی نباشد و بر آن لوان ضلعه  
برود کنند یا بشکرت خلطی بود که انصاب و طبع معدیه نشود

دستور علاج خلط و این قسم را ناله امراض اندک است و باید  
شود و بشکرت دماغ بود و آنجا نباشد که هیچیک از دماغ  
بر آنجا نیاید و این بدان رسد و شش هم معدیه باطل شود و  
از اشیا خرمه بلند نشود و دستور تقویت دماغ و معدیه  
و علاج دشوار بود **نقصان** است و فاسد میل شهوه  
طین و غم و غیره را از اجتماع خلط و ریه حادث شود خلط  
مذکور مشکلی خود طبلد و این نشان سکن نشود مگر باشیاء  
مذکوره و گاه باشد که خلط بدان مرینه نباشد و طبیعت  
از برای دفع از تنه شقاق اشیا غیر مقاد شود و این علت  
زبان حامله را بسبب اجتماع فصول طبلد باشد اما ماه  
سپهر خارش شود و چون چنین تعدیل بقضول و باید  
نماید زیرا بل شود دستور تقویت معدیه از خلط ریه و کمال  
و اخذ و اشقات تقویت و چون جز چندم مقبله  
اما از آن حامله نیکین بقضولهای شومزه کنند ششها  
مکرو بریان و ضاییدن استخوان مرغ کباب کشیدن  
مکرو کباب خوردن و آنجا نافع است **شهوه کله**  
حرمیه کولت باشد زیرا از قدر مقاد خود اما خبر

بر بروج تواند کرد و آب که خورد و نفع بسیار داشته باشد **شود**  
 ششین قم معده بمغایین و جوارش از حار است چون بچون  
 نار مشک و جوارش خوری و نفعی باند و سودا و چوین جلوت  
 شکری و عسل و زعفران و عسل و شکری و بیا جرب و بیا جرب  
 بیا قاطعه در صفتان فرموده . مرغ و بیا بیا بیا بیا بیا  
 بختن . که روضه و بالافند و مرغی در میان باشد  
 و وضع مصبکی و طریحین نافع و کاه باشد که بیا بیا  
 بلاخره بقیه معده لطیف است شود در وقت دعا و التماس  
 الاشیاء و اگر سوز غالب باشد بقیه معده از فساد و هاله  
 و ششین طحال و اگر از ایشان اجناس باشد ما بیا بیا و اگر بیا  
 دیدن که در وقت ایشان و بیا بیا از فساد و اگر بیا  
 طبع باشد بقیه معده و اما آنکه بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
 بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
 که بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
 عذر در معده محترق شود و اما بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
 بی ضیق بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
 بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا

اکل ارمان نموده اند و این علت غشی بالارز دارد **رستود**  
 رجال غشی از آنکه و در غش از بیدار بیا بیا بیا بیا بیا  
 بقیه معده و بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
 آب بیا بیا و انار و بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
 سکه که با کوشک و ساله و بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
 بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
 غشی از آنکه بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
 امر کنند تا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
 نفع است عطش قلب و ان از هوای سرد ساکن شود و عطش  
 معده و ان در قسیم بود صادق که از حرارت معده و بیا  
 اشیاء حریفه و الحی بود دفع ان بیا بیا بیا بیا بیا  
 تخم خرفه و آب سرد و بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
 ان بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
 جرد بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
 عطش و بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
 بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
 بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا بیا



باشد و نهوع حرکت باقی بود و در دفع و پیشا جان  
 آنکه بر هم زند و تقاضا شود و حرکت از هم یک نباشد  
 و اگر حرکت شود از آن جهت که در اندامها خلط صغیر و به  
 سبب حرکت بود و سودا و به بالعکس و باقی به بینهما  
**دستور** دفع خلط بود با یکدیگر آن بدانکه در کتب  
 میکنند با مقدم بر دفع نوشته اند و این قاعده کلی نیست  
 بزاج و غارت و قوت نکرد نامرکز از آن دو امر است  
 باشد بعد از **دستور** مستکنات قبل از آنکه قاضی و رطب  
 آن و غفوف طباشیر و امثال آن و دافعات که مریض محتمل  
 و سبب الاحیایه بقی بود اولی آن باشد و الا غلبات  
 و جفن و قبل بقیه نمایند و اگر چه بیشتر عضوی یکی باشد  
 با صلاح آن عضو و تقویت معده و اگر چه طباشیر  
 باشد و زنف و جگر که حرکتی باشد دفع و المطوب و کور  
 عرض باشد حکم آن مذکور شد **فصل** در غلبه خون و غلبه  
 و نواحی قی از اندام حرق و تغار و بیله بود و در دفع  
 خون و غلبه و در تغار باید خلط باشد و دستور  
 آن مذکور خواهد شد و دیگر شود فصل کمالی و قی

ماء الشیر و حریره مغزیه از صغ و ناسه و کل او قی  
 و طباشیر و قشار کنند و جلابار و دم الاخون و تغذی  
 بر رتبه و سابقه و مانند آن **فصل** حرکت جلد داخل  
 معده است بجهت دفع موزی و آن بر دو قسم است اولی  
 و علی غلبه از ناول بود یا جمع خلط پس اگر حرکت  
 معده مان باشد یکجایی و با یکدیگر کنند پس **فصل**  
 بر و غیر نقشه با دام و کالای تجرعه غوره و اغذیه میره  
 بکار دارند و الا که موزی سبب برودن باشد شیان  
 فم معده از داخل غار شفاف طار و از خارج بر غفوف  
 و مثل آن و وضع مصطک و کون در نخل و این قسم  
 حبس نفس و قهر یک و دو سنانغ باشد و یکی باغی و زین  
 دستور مد و اکند و کاسر از باغ استعمال نمایند اما پی  
 عقیق اخراج کثیر و حیات طار حارث شود اگر از آله  
 سر و باقی با کلیه شده باشد نادر مد و او شود  
 اشنا و مسهر بلبل دانات مرغ باشد و استیلا  
 بر طبیعت و عجز طبیعت از آن و بیجهت یکدیگر طباشیر  
 خصوصاً ماء الشیر و یکدیگر و شوی و اینها و آنه

مفسد است و غی لین و روغن کدو و بنفشه با طعم و عطر  
 بله بر طبع نافع **الزجاج** حبس معده و اکثر خلط را در معده  
 اگر در معده و جگر اعلی بود منجر بحققان بل عشی سرد  
 بسیار کث در مقام **رود** دفع خلط و تسخیر فم معده  
 و تقویت معده و تلبک کاه لیس خلط الزجاج بود و با عسل  
 و سوزاناله سبب تقویت لیسید بدان در حال عطل  
 حادث شود و سوزن قدر بود و خروج آن و جمع فواید و  
 معده و حکاک آن از سوء المزاج حبس لطیف صادق است  
 بود و سوزید سوز سوء المزاج بود چنانچه سبب کث  
 یافت **الزجاج** در خلط مزاج بود یافت و در  
 معده و اسهال آن قال الجوهري و زیت معده نهایی است  
 و ما علامتین دیدن علت آن است که طعام اصلا نفیض  
 نشود و چون مزمن شود و معده مقدار شود اندک  
 یا بد و آب خورد و ارفع ترش باشد و فرق میان  
 دما آنست که دما از حد السیلین دفع بلغم نشود  
 و دما از حد السیلین دفع بلغم نشود و دما از حد السیلین  
 بعد از آن زمان که سوزید سوز سوء المزاج بود

یا از تلبک

یا آن نبات را صلا و مدا و با عقیق مسک شود و بسیار  
 صغی مسک و خورشی و خوارش خنوبه در تین اولین  
 تر و اقل الذریع غیدل شین ضعیف و غلبه چینی است  
 و مکر را شغال نموده و اقل آن بر منع طاع من انفع الای  
 و اگر مریض طوبی باشد عیاد و غیر آن چون فلونیا و  
 نافع است کاه لیس نصاب صغی معده خلط جاد است  
 دستور اعانت بر دفع آن با کاه لیس دفع شود چون مال الزمان  
 ماهلیه زرد با شربت و در مکر با سبکین ساده و آب  
 و اگر انصباب سوء اسهال باشد فصد و اسهال و رعایه  
 طحال و اگر در معده شور و قروح بود اندمال انجیر و غیر  
 ید مندمه و مینا و لیمه قروح امعاء ذکر میشود و اگر از نوازل  
 باشد منع نزله مجذرات و اگر از رذات غلیظه و سوزن  
 اکمل باشد اصلاح غذا و تعیل و در کتب کفایت ذکر آنست  
 محلل و کثرت غذا باشد اسهال محلات و یا صحت و کثرت  
 عینقه و اگر کثرت هضمی یک چون یکد و غیره با طعم  
 اصل بر اصلاح شربک و از سقی مسموم مشربه غار است  
 شود و بعد از دفع سم و اصلاح عضوات و از سقالات



بود و آنرا اسهال باغریز نیز گویند و مشهور تفسیح و تقویت  
 در انقسام ذریع حق با فراز مفر باشد مگر زلفی غیر بشوری  
 و در شوی که بعد از آن در اجسهای زیادت و رعایت مزاج  
 در جمیع مواد واجب است **امواج** بعد از آنکه سوه المزاج حکم از حد  
 و بار رساده و باید که پیش از اینها و الکی در کتب مستور  
 اگر چه معالجات شرح انشاء میان است مکن بنا بر ختمیاد و قی  
 و زکات بعضی از وسایط غیر مشهور بر سبیل انظار دیدن شود  
 ذکر میشود اما خلاصه که بخون اکثر از سوه المزاج باشد و غلب  
 شربک باشد و از ضعف گوشت و تابع بعضی امراض و باران  
 ان شود یا منجر به بعضی دیگر خواهد شد لهذا در دستور ان  
 غرض رفت **سنگ** که است که در اکثر از امراض غلیظه و غلب  
 با ان باشد اگر در معدیه باشد و در امراض غلیظه و غلب  
 و در قعر باغضا غذا مضروب **سنگ** و در اول دفعه در  
 و در این بیلین ملطف کنی پس بر روی کف دست با طبع انفع  
 بود در اول با برود در و در و در و در و در و در و در و در  
 و اقراض سهله و حقیقه درین قسم پیدا باشد و غذا بدین  
 مواد تابع و در و با ملطف و در و در و در و در و در و در و در

لا با الکیفه و معارضه بدین زمان بخواب و سحر و سحر  
 و بخواب و سحر و کا بهی پنج نیند و با جرات مزاج با العشر  
 با مرغ و خروس و نوبال جاره و اگر مرض از غول باشد شری  
 با جیره کند و صفهان کافش کنند و را شربا بیکرد و اما  
 خواص تمام اهل پرو و را نمیشوند **نکته** که است که بکرا کند  
 بعضی در اجزاء و تحت غشا الخوه با جیره نافی جبر شود و تب  
 با ان نباشد و تب و تب و تب و تب و تب و تب و تب و تب و تب  
 از جبهه باید **سنگ** و از جبهه که است که از جبهه و اکثر مزمن  
 بود شربک گوشت و ضار ان محله و اگر معاشی است بود  
 اول بقیان عسل است پس تحلیل راجع و استعمال معرق  
 مفید است و **سنگ** و در دم یا در اصل که باشد یا در عضله  
 موضوع بران و تب لازم دارد و تورم ناید ظاهر باشد  
 و اکثر صفی بود و از لون و تب و سایر علامات توان یافت  
 از شکلی و شرف و اگر در دم و در غلیظه باشد فراق عارض  
 شود و عقل طبع شکله و در اطراف غشیه خادش شود خصوصا  
 در قعر باشد و در جبهه و جبهه و در و در و در و در و در و در  
 و صفی با غلبه غلبه طایفه ان و عرق کاشیه یا کاشیه

سانه فوجي الحوضه و كجند بيا و ضا و بسوق شهر و آب  
 و كلايه قرازيانه و در تنها ضد دل سرخ و آب شير تر  
 اخذاته نمايند و اگر دم جگر باشد اسهال جدي و در  
 از در را جناب بهر سهل در ابتدا بهر ريزش است  
 و در آنها قمران و اگر دم عام شود كه علاج پي در  
 ورم صفراوي باشد كافور در شربه و اخذ جاب است  
 و در آنها باز يانه نافع است غذاء ماء الشعير و بعد از  
 تريند كه ضعف باشد در سبب صافه كنند و فلو و خن بار  
 چنبره و خن با طم بخورده اسهال مبيد است و اگر دم بارد باشد  
 سكبزي بر روزه و ماء الاصول و خمار محلول چون سنبيل  
 و زعفران و مانندان و بجهت اسهال با رجات بكار آيد  
 و آب كاشيه در خاور و بار دهن و مفيد است **در سبب كبد**  
 بعد از ورم حادث شود و شب از اخلاص و سوزم باشد  
 و اندك در دهن و سوزن و سوز و دم است و انحصار  
 ورم و از توان دانست كه قهري و كند پس بگرته زن آيد  
**نظام كبد** بضا اسهال كبد و ان يا در سبب ان يا كبد  
 از كبد آيد و يا در طرايد و يا در وجود و شب از زيان دانند

كند

باشد كه خون از كبد يار و آيد و بسبب بود و حرارت عظيم  
 و بطلان شهوت طعام لغا له يا صغرا آيد يا قبح و صديد  
 از انجا در سبيله روان شود و در او ميل سنج نيايد و خون  
 مزمن شود كه سنج خاكت شود **در سبب كبد** نيايد و در وقت  
 مزاج و اصلاح كبد ماء الشعير و حليب بز يا بقله و بيايد  
 و نشاسته بعد از افراط داخل كنند و تفصيل از اسهال  
 عنقوب مذكور ميشود ان شاء الله **سواء الفيه** مقدمه  
 استسقا باشد و شب شود بغير قهجي و عوامه ان يا هر چه  
 اسوال الفيه كوتيد و اين خلاف است بزرگه سوء الفيه مقدمه  
 استسقا باشد چه اگر معالجه نكنند استسقا شود و كاه  
 قهجي عرضي حادث شود در ضعف كبد و عاودت خصوصي بگر  
 چون قهجي مسلول و غيره و معالجه عرضي اصل كنند كه توان  
 كرد و بعد از امراض خارج عروق در الاث غذاء قصور  
 حادث شود و قهجي بجل بجرسد بفقيرت عده ظاهر شود  
 اما سوء الفيه عروق خاص از فساد مزاج كبد و ضعف ان يا  
 و لون ميل بصفرة و يا اخضر و قهجي طرايف و وجه عارض شود  
 و چون مزمن شود بدن قهر مبيح شود و يا قهجي بر آيد



وگاه باشد که مواد بکشد متعده باشد و سوا الفیه نهها  
باشد تا زایل شود یا بقل رساست و توجیهی از علاج  
باشد از تفسیر و تفریق و از راز و اسما و غیره **نکته**  
بر ستم بود بحیوان اسلام انواع است و فانه کیل و کلب و  
فامد تا منضم بود و در خلل اعضا و بر دراج کید و ضعف  
تمام نفوی کید و سها و فساد و فساد و فساد و فساد  
و عجز از انضمام و طبع در اکثر مایل بلین بود و چون موضع  
و دم را غنر کنند غایر نمایند و در بجای خود بود **دستور**  
متعارف بدین زمان سبکبازان بیک کار را و اول و بعد از آن  
تفحص قرضها را پس صفر و کبیر و فرض است و دیون هر دو  
سرو داد و دوا بر و رو کنند و فساد و فساد و فساد  
تفع نکند بل در بعضی ضرر یکی کند و حشمت مکرر و طمانین  
با فراطع و مضار و از دوا خطا تفع کند یا بیکه نه  
البقر و بقر الما غریزه و سر و کلاب و فضا که کتب و سبیل  
الطیب حکم بطوع نمایند و حرکت میداد باشد از فساد و  
و اندکان و تفرغ و ستم بدین است و این ضعیف و زرد لیست  
قدما آمد و غریزه امر و کتب فیض و از اطباء و حوام این است

بل در سوء الفیض میکند اتفاق در کتب فیه اما عطش  
که است و در رفته و طبعی و کمال عطش و جوارق ضرر کند  
و سخن خلا که رویش است و سستی یا مضروب و از غایت کتب  
و ما الفیه است و فساد و فساد و فساد و فساد و فساد  
از غذا آب نده رود و سایر انها و زوج با حق کاسبه  
و ابی که جو شایده از غا طائ صافی باشد در کتب و طبع  
غذا ندرق و از مطلق است و زفاف بود و در اکثر کتب  
صفر و سوء الفیض و بد الحیض است و این دستور العمل  
خلف و دمان فضل و مکتب مستغنی الا و صاف الا  
لنا بیکیم باشی عصر که از غیر مکتب و فقره و مکتب  
رضوان از امکا حکیم عماد الدین محمود شرعی الاصل  
نمی آید کنش و این ضعیف و طبع بسیار دیده و شاکر  
و عطاری لطیف کرده تا وجود بیمار است تمام و حیا الا کلام  
و احیایا طبعی اکثر اوقات در جو و طبع و طبع و طبع  
العدا لاج خدام تحقیق و تشخیص غریزه و افتد با ایشان  
کرده خطا که واقع شده و یکبار از شاهد حال است  
که این کلام را شاید تبا و اصلا افراق ندارد و السلام

و شربت بنار و سکنجبین دیناری و گنجینه نر و معتدل  
 در یونانی است و شفا و سایر امراض که در مشعل است و این  
 قسم که مزاج خارا باشد میفست و شربت کشتن این قسم را  
 نافع بود غذا افطار بر فروج است و سایر اغذیه لطیفه  
 و ریخ و در در و مهمل ضرر بود و در این مزاج عینا  
 جایز است و نان حوام شده و فواکه مکروه الا انار طس  
 و خوزه کرمک و خامض و لایم در دانهها و انحطاط در در  
 غیر مهمل اگر دالات شمس از آری نباشد جایز است که در  
 داخل کنند چون در شکر و امثال آن **امتناع** و ان اجتماع  
 باینه بود در لاشا باین غشای که بجهت مراقب است  
 صفاق و عباد ریه که اطبا شربت گویند و این را انواع  
 بود **و شربت** واه الک که کبر و کلکلاغ حار و بارک  
 مزاج بعد از بزور و دوا الیز و ربالجه مقویات کید  
 و شربت درین زمان مشعل است و جوهر غلیظ  
 و قهر ما زریون عتروک و این قسم که علاج بدبرد  
**و طبلی** از اجتماع ریاح غلیظ بود در مواضع مذکور  
 و این با جوار کید و برودت معده بود **و شربت** و امهال

برق و کل

برق و تحلیل ریاح و اصلاح طحال و دوا الیز و دوا  
 الاصول جامع النفع بود که برق و اخرا تحلیل بود و غلیظ  
 و شکم صلب شود **و شربت** دفع صلابت و جلوس و دهان  
 کبریت که حوام الک که گویند و بار و به مشربه چند از این  
 نباشد و کلکند که نباشد و ریخ و باریان و نبات  
 و قلع کنند زیرا که کید صبح باشد و مال علیل نکوبد **و شربت**  
**مراره** از آن جلد برقان بود و ان دوفلهت ساد و ناک  
 علی الاصطلاح و الا برقان علی العروق از مار صفا باشد  
 و بدن نازد کند یا از سودا بدن را سیاه کند یا مزاج  
 بود و در اصطلاح برقان که ان تب باشد ساد گویند  
**مراره** عضو عظمی است که کیت و نم ان بمقتدر است و شربت  
 جهت جذب صفرا و از روی که پروت می آید و بدو قسم میشود  
 قسمی که با حوام متصل شود جهت جذب صفرا و قسمی که  
 معده متصل است جهت تضایف صفرا و بدن بسیار زرد  
 نباشد و نیز که در چشم و زرد بود و این نسبت **و شربت**  
 باشد و سد و حقیقه بود و اشا و افشا شد و این  
 کیت ان باشد یا بعد از حیاض حرقه نباشد یا گویند



وعلامات ضد مذکور بود و صفت و اسود او بسیار باشد  
پس اگر قبل از هفتم روز نکند بد بود و اگر علاج بدیزد کند  
مجاورت علیل شود و میل بخوارت کند و حبس طبع لازم بود  
و نواحی طحال خالی از وجع نباشد **رستور** اخراج مواد طحال  
و حقنه و الزام ماء الشعیر و قیحه سده بکچین ساه و بزور  
و قصد بعد از بروز مضر بود و قبل از آن مباح و در زمانه  
اوقات بکثیرت دم و اتصال علیل واجب شود و طامعی  
دیرن قسم ضرر رساند و خطری بود و در قسم از اجازت  
و اگر بزقان یا حی حیوی باشد علاج بدستوران و رعایت  
لحاظ جهت بزقان و قسمل از شدت حرارت هوا حادث  
شود و قی مراد با آن بود و اشتها نباشد و اکثر عارض  
شود و گاه تب با آن باشد **رستور** سفی مایه فراه و ماء  
الشعیر و آب کاشنه تازه و عرق کاشنه بکچین ساه  
و بزور و ماء غنبل الشعلیه تا که حرارت مضر عرق را بانه  
با کلفتند و کچین ساه مفید است و در آنها حمام و آب  
محلات و حقنه دیرن علت نافع است و قصد در زمان  
مضر بود و غرغره بکچین نفع کند و تشویق بخورد و حمام

و اگر بزقان عریض نباشد و بجز چون قولنج و غیر آن نباشد علاج  
مرض باید کرد اما دستور بزقان اسود طحالی و کبدی بقدر  
و نفع و اصلاح کبد و طحال با الاصول متوسط و کچین  
بزور و بزور و امثال آن پس اگر صاع دیرن سواد میشود  
شود قصد واجب و طبع فیهون لازم و کچین آن باء  
الحین نافع بود و اگر بزقان از صاع خلط نباشد آب کاشنه  
تازه یا مفتحات و مسهلات باید **و اما طحال** اکثر و کم  
صلب بود و اگر این نباشد بصلب منقل شود **رستور**  
خار و میوه قصد با سلیق و آب کاشنه یا خیار خیره و زعفران  
یا دام و ماء غنبل الشعلیه و وضع اضده یا رنه و قلیل البزید  
و در صفراوی کثیر البزید قصد با لاخته نماید اگر مزاج  
مساعدت کند و مریض احتمال داشته باشد و الا ضرر  
کند و بالمجد اخراج دهر که مایه که خون صلابت و نحر است  
و در بلغمی رخوفه صلابت است و در سوز و صلب ضرر کند  
و ما وجود قصد و بر اصلاح بدیزد و در بلغمی اسهال مجرب  
و ایحاث و حقنه لینه و مشوطا که در دم سوز و آب کاشنه  
و صلب افراط بشود و مریض منقل بود قصد با سلیق و

نافع است اما بعد از آنکه ضعیف بود و در وقت اشتیاق به غذا  
 و سکنجبین بریزد و طبع او فتنون و تصدیر و بقیه محل  
 الورد و خاکستر زرد و در وقت اشتیاق و سرکه منافع الاشیاء  
 و در الخطاط اقرص بحکمت و کبر و اغذیه لطیفه و اگر در جمیع  
 شود و متعین گردد و در قار و ریا و قسقه ظاهر گردد و در وقت  
 و این لاش و القاح نافع بود و اگر طاریت نباشد اما العمل  
 با آنکه در قسم ها تجویز شده و تصدیر نفع و سرکه و اشق  
 کنند **فصل** از برادران و کثرت سوا بود و فرق میان آن  
 و درم آنکه در تقشیردن راحت بخشد و از نوع بسیار آید و  
 و موضع عالی از فراق نباشد **فصل** در سرد سرد و اخو و صلب  
 بود و رقیق باشد و این خبر در سرکه نفع شده و کبر و شیشه نافع  
 و آنجا که تخم سبزه ضعیف است و حار و کوبن منافع الاشیاء  
 و وضع مقام با نش بر سیر و فای آنکه در تن زمانه و  
 است اما بسیار نافع بود و این ضعیف و رند و ستان طحال  
 بسیار دیده و مجربان اند و یا ریا قاشق نافع میکنند و علیل  
 بری میشود و اشامیدن مصلح بود و نافع تمام میکنند  
 و این ضعیف و بدلت قار و دره بفرموده استاد در این زمان

هر روز از رسا در کوفه یا با الهندا بمزج نموده بر نفس طاری  
 شده در اصفهان سیر بکوبه این عمل نموده و بر شکست  
 که در کتب مطبوعه است و قبول نموده بول صغیر و غفیر و  
 اشامید و بری شد **فصل** از آنکه اسهال اکثر تقوی باشد  
 و اگر از غشوی دیگر باشد و بکشد از زرد بود و از کتب  
 مر و در وقت عمار ساند اما اینها از نفس صفا بود و اول این  
 اما که طعم در دندان نکند و در بدنه و یا در معده شود و یا  
 که در دهان بگذرد و طعام نامنجم دفع شود و سدیق  
 بار بار بود **فصل** اگر شود نفاش و القاب و سفوف  
 مقلبا تا بر روی غیر خونی و در وقت قبضه و اما با طباشیر و مصلح  
 و اگر شود یا شد و دیدم مغیره و در الحیر و حصه صغیر و  
 اول حاضری پیدا بود و در وقت مضمر و قصد ثانی اکثر  
 احتیاج شود و توقع کنند و اگر حار و دلیس بود شیره  
 تخم خرفه بونا و در لعاب بپزند و بونا و بزر و بارده  
 و طباشیر و نشاسته بپزند و کاه بسبب طویلت است  
 بمقتضی اما از آنجا که در وقت مد و این بقیه مطبوعه و  
 و حبس ثانی **فصل** سحر تجربان را شسته باشد و



وخرائط با برآورد کنند و اگر از انقباض عروق بود خون  
ایدا فائز باشد و علامت آن با سیرت آن نبود و بر آن  
اید و بی خون برآید و اسباب یکی با آن نبود از عطش  
و یهون و غیر ذلک و با سیرت مقصود بود و وقت الخواط  
**سفر** منع سبب بود پس اگر صفراوی باشد قبل از تفرج  
ادویه مغریه و رو بویتا و سفوف قلیا تا بر روی  
و سفوف انطین و نغدی برود تا چون مروره طش و زرد  
انار و انه و کشتن و شستن و شستن و علا و باطنت  
کینه که بلغم بود بسفوف قلیا با حرقی و مقریات و شیر  
امن تا آب و نلک داغ و اگر اسهال شد قصد حبس  
و دست و بطریق صفراوی بود و اگر سوداوی بود قصد حبس  
و دست و یکی است و قهقهه و سیرت مقصود که بکار می رود  
و شیر داغ کرده در انواع حبس و فروج اما آنافع بود و در  
فروج بدست و سیرت بود و چون مروره شود و صفوف قلیا  
حرقه سحر بخور است و در فروج که خور صفراوی بود با نغدی  
مضر بود و اعذبه می شود تا بضر کند زنده نیم است و سیرت  
و نان در راه الهام و غذاهای غیر معتاد این زمان که

کمال نوشته اند

اسهال نوشته اند چون بلوط و زرد و جاورس اگر مروره از مردم  
تحت آن بود دفع کند و خواص را مضر بود از راه تفرج و سیرت  
و غیره و زردی مقصود و در فروج حضرت زعمو که سیرت نقل این  
بود چون خیر اما دم و خواط از موضع سحر اید و تفرج و حبس  
علامت بود و سیرت و طین و طلقات و درین قسم تفرج دفع  
کند و این ضعیف و سیرت و فروج اما سیرت و سیرت و سیرت  
ما نغدی در اسهال نباشد که انقباض می کند **سفر** حرکت ماه  
سیرت و در به تر از زردی اسهال و روشی قلیا می دم برود  
کند و خون با آن نباشد و در سیرت و قهقهه بود که از سیرت  
ان نقل با سیرت بود و بعد از انقباض دوا الوخیر که در زردی  
مکروه می شود از راه تفرج و نافع بود و صادق بود که سیرت و دم  
نایب است با اصلا بت دیکوب بود **سفر** و در سیرت و سیرت  
نفسه و البوره و فروج یا دم و در زردی دوا الحود و سیرت  
دوا که شدت سردی بود و جلوس بر روشنی کم خور که کم  
و سیرت و کم که دکنده و سیرت از نغدی و سیرت و سیرت  
صحنه بان خیر مروره است که در سیرت و سیرت و سیرت  
بود و اگر در دم **مفسر** در زردی و زردی و ان بر دم است یکی





ماء الشیر و از نهر جاری می شود بشرط آنکه درین وقت در قریه و قریه  
 در یک است از آن جهت که قوی در خمر کتاب بعون الملك الوهاب  
 مرکبات ترکت علی ذکر خود شد و شایعات مسلمانان قایم مقام  
 تصدیق و ان کما رود در وقتیکه نقل و خط از او و قوی و قوی  
 به نقل کرده به بخار و کار در اول امر حضرت سید مکر و جعفر جعفر  
 و در شهادت خط و کتب تکلیف بقایا می شود و اگر قوی و عشان قوی  
 منع فی خیریت سیم که فوای بر عارض شود و بعد از ختم سیم  
 پس که در سیم نقل شد و اعانت بمقی باید نمود باقی بقی دفع شود  
 و تصدیق و وری می شود بعد از قصد و در التوازی و حرکت  
 نافع باشد و قبل الحقیقه در ثانی اول تصدیق باید پس سیم می شود  
 و سیم در قوی با یک خفیف می شود و بعد از آن عمل کند خونی  
 الفکوس و مجولان و سفر جلی سیم و شمال ان و قی در قوی و قوی  
 کند و در خطا و خطا و در الاخر کند و در خطا و خطا  
 در نقل پس با وانی حمله و قوی و کثرت ضایعی بود و کثرت  
 طبعی و رعایت تمام بریض و نبض و قوت و قوت و قوت  
 مشتبه با مرض می شود و چه بود که فرق میان ان و سایر امراض  
 ذکر شود بدانکه جمع قوی و مشتبه شود و جمع قوی و کثرت و اوجاع

و فرق میان قوی و اوجاع مذکوره آنست که در قوی نقل و خطا و خطا  
 درها باشد و شهادت احادیث و خروج باخرج ممنوع با واریت  
 بحیثیت ضعف شده و در بعضی حالات نتواند شد و چون برشت  
 خنجر در زار شود و جمع اقب و خنجر با واریت در بعضی غیر  
 سر است کن باید از اول از معارضه کند بسیار در شل و شل  
 و خط و زیر کتب در جمع کتب عیال است و جمع در شل و شل  
 از طرف سیم سیم شود و طرف سیم سیم شود و جمع الف و الف  
 متفرک شود و جمع لا و جمع لا و جمع لا و جمع لا و جمع لا  
 بجا آوردت و سیم شل شود و عیال است بود و در جمع و جمع  
 باشد و کاستی شود و چون در دیگر و نزدیک سیم شود و باز شود  
 و هرگاه از جمع و طبعی سیم لان کند و سیم خطا با اما طبع طبع  
 در کل امراض مذکوره نافع باشد و بعد از آن قوی و خطا و خطا  
 طبع لازم دانند و بعد از آن چند روز دیگر کاستی و طبع  
 مقویه و کاستی را در اندک و خنجر قوی باشد از قوی و خطا و خطا  
 سیم کاستی و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا  
 قسام نافع بود و قوی اکثر استقالی باشد پس که منتقل می شود  
 ثبت الکی و کثرت و ان باید کوشید و اگر سابقا در خطا و خطا

نیست طبع با اختلاف بوده بشرط حکم باید کرد و اگر علامات غلبه طبع  
 در بدن ظاهر باشد پس اگر دفعه عارض شود و خطی در سینه رخ آید و درمی  
 چه درمی نیاید بشما اما تب این در خطی ظاهر حالی نزدیک است  
 به تب پس اگر تب شده شود و مجموع توان شست چه در درمی جمع  
 قبیل در خطی محدود و در خطی حاکم یا ضعیف و اگر در خطی غیر  
 مرتبه تواند کرد از بعضی موارد و سایر علامات فرق کند کلام کلی  
 فی مطلق الاستعمال یعنی از تمام اسهال سابق ذکر نیست از معده  
 و کبدی و معوی چون اسهال بر خطی ظاهر است و تب و کبدی  
 از آن بخیر در یاد بی آنکه اگر از خصوصیات شود لهذا کلام کلی  
 مبنایه اما اسهال از متساویات است یا از غلبه اسهال از متساویات  
 بود یا از معده رسیده یا معده است یا کبدی متضرر شود بی آنکه  
 سود المراجعی عارض گشته باشد یا اسهال از معده بکبد منتقل شود  
 از سود نیز بر مریض یا طبع و اسهال معوی بکبدی بخیر شود  
 پس کبدی است خطی و آن متساوی است یا غلبه معوی بوده غلبه  
 مذکور در معده است اما اسهال معده نسبت به اولی از غذا باشد که سبب  
 است حال چون این مثل از کبدی تمام در سینه عارضی معده و معده  
 شود و طبع این با اسهال دفع کند و از تمام سبب باید شست

و کذا

و کذا لک استیا و سوزن چون می غیر ضراحتی و امثال آن باید که  
 بسبب للاق یا کبدی است یا غلبه اسهال از معده خود را خارج نماید  
 چون آلوده باشد آن مایه تر قیاس کل دفع شود یا از حال عیش  
 فساد غذا شده در طوبت در معده بسیار جمع بود مگر از کبدی  
 سخنة کبدی پس اسهال دفع کند یا متساوی و اسهال به صورت  
 آن در وقت عمل سبب اسهال ضعیف شود و آن اگر ضعیف  
 باشد به فعات بطریق خلفه دفع کند و اینها اکثر موردت خلفه است  
 و اما در البطن و رقیق و غیره که در شش و کبدی و این اراضی سابقا  
 مذکور شد و منی بعد پیرامون شراکت برخی در آن بخیر می پذیرد  
 و اما اسهال معوی اگر از معده باشد بر ضعیف قوی آن چنانکه  
 بکشد از آن در تحت متساویان است صلاح و تقویت باید کرد  
 سیاق تقویت حاضر در قوت آن موجب تقویت سایر قوی می شود  
 و این تقویت بعد از صلاح باید چنان دانست **است**  
 صوم و مساک و بقل و تلطف غذا و غلظت مواد و معانات  
 اگر از کبدی و طبع رقیق اگر استیاج خراج بنفشه و نعنع  
 البطن جامع النفع بود اگر مطلب غلیظ جمع باشد معوی و کور  
 یا آب سرد و اگر خراج ضرورت معوی بر رخ کل یا یا کام



جرب بخورده بالقلب سبب آنه بود آرد و اگر مزاج عارض غلبه غلبه  
بود آرد چنانکه در بعضی بر یک طبع یا در طبع اسهال بهمان طبع  
می کنند و انواع اسهال از غیر کاذب صادق می باشد و در تشخیص  
طبیعت اسهال عادت که در قوی ضعف است و بالاخره کم جعاله  
می آید و اگر بر بعضی در و کفیف باشد یا اگر بشود و یا اگر در اسهال  
سریع باشد یا غلبه است یا غلبه است یا غلبه است یا غلبه است  
و این ضعیف اگر ضعیف شود و در و کفیف باشد یا اگر بشود و یا اگر در اسهال  
شد و اگر از رطوبت باشد یا اگر از صفرا و بلغم بود و اگر از جرب  
و سطوح انداخته و کثرت در ریح مذکور شد یا بیش از یک مرتبه  
باشد که از آنجا انتقال فضول بهما نیست می شود بی آنکه مسجوع شود  
و این قسم خاص تر و کثرت از قسم اول باشد و در و کفیف عمل خواهد کرد  
و حقی که بر از دفع می شود این اسباب خالی نیست یا بعد از بر ریح  
یا خوردن نشین و این از شفاف و بوی کبریه و این اسباب در اسهال  
بواسیری کونند و بعد از جعاله و کفیف و کثرت و کثرت و کثرت  
بخیل از بر ریح می آید و این قسم از فضل دم کبریه است که از قرق تر  
ان بهما مشحون می شود و در وقت تعاضد اول دفع می شود پس از  
از رطوبت می کنند و این قسم را بعضی در سینه یا بعضی با قوی

کوبند

کوبند و قهقهه می کنند و این با جرب مذکور شد و دستور بقصد  
ما در بر ریح و اگر سبب ریح با ریح در قهقهه و نشسته و طبعی  
و کل از ریح و اگر خون بسیار دفع شود و این طبع ریح صغیر  
و دم لاخون و صندل سفید اضافه نمایند و این نزد یک نیم  
حرکت است که چنانکه ذکر کرده اند و این قسم شسته شود و یکدیگر چنانکه  
که نشسته و سحر را نکند بلغم در ریح های دفع خون مراری ممکن است  
ندارد و این علامات سحر و مترواح می شود که در محل مذکور است  
و حقی که از تر ریح معاد است و این علامات در جرب و در و کفیف  
بغیر از جرب و مترواح خون نمی باشد و در ریح نیز خون نیست و اگر  
از غصه خون بعد از ریح و معده ضعیفان کند و ریح دفع شود و این  
فی الدم کوبند و تدریجاً در ریح اسهال بر سبیل حال  
و کثرت و حوض و تفصیل آن می رود و این که دستور در جعاله ان است  
در طبع انرا بر ما معلوم کند که از عوارض اسهال از کدام  
یک بیشتر از ریح و این بعد از آن باشد و عوارضی مفصل ذکر  
شود اما عوارض بعضی از تعلقات است چون معده و تر و تر و تر  
دم و سیاحت بر از و مخلوط بودن دم با بلغم یا صفرا یا سودا  
و قشور و عوارض و الوجود فی ای موضع کان و شهوة طعام





بسیار خفته و حکاک نشین توان شست و حیانا یا بار از دفع شود  
و قسم دیگر جگر الفرج باشد که در اعور و قولون متولد یا به شمشیر بکشد  
باشد و بطریق دیگر که در روده ریمه باشد و در روده حسیف باشد و  
بکبر دفع شود و قسم دیگر که در موضع مذکور به هم را اما کسی ندارد  
و بهین شمشیر و غنوت آن زیاده از حیات باشد یعنی طول و بی انتان  
**دستور** اخراج آن باد و به قاتله دود و این شمشیر است یا به کبر  
سه روز متوالی شمشیر کش باشد تا دهن در از غریبه قاضیه خهاب  
فرماید روز چهارم همساک کند تا وقت عصر بس که بایست بکشد  
کن و آن فرود برد و پنی را گرفته چنانکه بوی بارویه نشنود و او را  
بیشتر مروج کرده بیاورد صفت قاتلات بعد که کبر است بکشد  
ریش شامی نزد محو فیه آید بر وزن بادام صبر نموده از بوی  
نیم مثقال نیک کانی شمع از می اندیک چهار دانگ نیک نیک  
یک دانگ قیل و عدانک مغز بادام تلخ سه عدد کوفه سفوف سانه  
و در شمع اطباء شمس یکیک دارد و در وقت نازدانی ترکیب است  
در برین عصر بنظر منیر است بایست آید و این که اگر کسی شناسد  
و در چایانیت شود و در آنک داخل کند و اگر از خوردن او قاتله  
خارج دیدن آن شود جلای از بفت و غاب استمال شمشیر

و جانی

و جانی با فلو خالص شست و تر چوبین و مغز بادام برین و اگر  
دود که حکاک شمشیرانی از او به کوبه رخته عمل کنند و اگر حب القوی  
باشد مکرر او به قاتله باشد و جلای حاصل بپاشد از آنکه آن بیماری  
بر وزن آید **در اخراج قاتله** با کبر این امراض و شوری معالج شود  
بزرگ که این عضو در سهل و آسان است و در فضلات و مخاطات است  
و محتاج به پر شمام است و او به جویندین مقام و خل عظیم دارد  
**بواسیر** عبارت نیاید از غیر طبیعی است که در غنوا و غرق  
حاصل شود و شقیق شود و لا کجاری یعنی کس که شمشیر و خل  
که حساس شود و همی که چیزی سیمان نکند قوی بود که سیمان  
دم غیره نشود و به تر قید را بطریق قولول باشد یا شامه عین  
با بشکل نوت و قسم اخیر بسیار بود و خون اکثر اوقات از آن  
آید اگر در بدن خون بسیار بود و ملاخول باز در بطنم آید سیمان  
که بعد از رج حادث شود و قاتله با جلال و ثوبی اکثر عیال باشد  
و نازدانی متعقد شود و عینی بین بدن و باد و از من آن کشا شود  
و خون بقدر نیاید و یکی که از بدن دفع تواند شد و معالجه شویس  
بایست و علامات بوی سر و شمشیر شین با اندک سر و جین خروج  
اشما و خروج مفعله اگر خوب باشد و کاه سید فو دم مقهور از در



پزشک در غفلت و دواوی معده و قاع سیمان جمع شیه حادث  
شود **دستور** بدانکه معالجان این مرض مختلف به جهت اختلاف  
احوال بیمار که این مرض شرکت میابد و براسه آید و انواع دارد  
و عوارض مختلف پیدا میکند چنانچه در جن سیمان مفراط و غلبه  
ضعف احتیاج یکس میشود و در حالت سبکی درک انقباض و آب  
می شود و در وقت مجرت انزال لازم می آید و سکن و جمع ارواح  
است پس که کوبه شرکته بشد اول معالجه شرک با رعایت او کرده  
بستوران کوش و اگر متفرق بشد احوال مذکوره را ملا حظ نمایند  
اگر غرض حبس درم باشد تبوای خطائی ما هست نه در وقت کبریا  
نکار دارند و به جهت تعلیل دم حبس مقل که کبریا داشته باشد و اگر غفلت  
با بلغم پیدا طریقی مقل نافع بود و معجون فنجوش شافی باشد  
و گاه به جهت اماره و فتنه قوت مساعدت کند فصد سلیق مقل  
دم باشد و بواسطه انقباض فصد صاف و عرق مایع و در وقت  
لورم فصد فلیق علق و درین وقت شربت خشکاش با لیمو  
در وقت با دایم فصد است و به جهت سکن جمع این از اکلیل و نعنه  
و با نیود و جلی و عسل با آب شیر خشک باشد سازند و نیو مقل از  
و شامخ که کندن و کوزن و سبزه و شمال آن نمایند و سنان کوبان

الجل با روغن مغز زردآلود و شفا لوی مروج کنند و به جهت انزال  
مرهم مقل که سفید است بلخی داشته باشد استعمال نمایند و شحم  
الخنزیر از مچوبات است و وضع ضفیع ابی که شق کرده اند  
بر نشیمن بیندازند و به جهت انقباض ما بالصل با زهره کا و قهوه  
عریضه حول سازند و این بعد از بلغم و تخرج و استخام کنند  
و با لیمو طبع با نرم نگاه دارند که هر چه خشونت و صلابت  
نشود که در حالت ضعف و فساد دم که حبس بقص کبریا  
و به مقل مسک حرارت و اگر حرارت باشد شامخ خرقه بوداده  
و قرض جلا بشود و اگر فساد باشد قرض کاغذی و به جهت سقوط  
با سور بنجی که با قلع با بخیان و کج کرد مقل و جوز السرو  
دبر که مورد و مرکبی شحم حنظل ضرورت و اگر مریض احتمال  
ان در وقت و قوت غام دارد پوست مار و بخورد داخل کند  
و این در لولوی بسیار مفید است و در رخی غل ندارد  
و عمل جدید و بسیار خطر است کوبیده رسته است و مضر است  
و نطفه غذا درین مقام و به جهت چون زرد نه نیم است و جود  
آید و شهاب را بنخیزد یا به قهار بر سفید با جات از طوم  
حقیقه و نرگس لحم در ایام ترند ما امن و اگر کوبه را در آب باشد



در ایام رحمت اغذیه مرصیده چون مرغ فربه و غریب و خسی و این  
 جلبک و میر طبعات استعمال نمایند و اگر استیجاب است  
 هشتم بکنند و با غده که موله سودا باشد بسیار است غایبه و با سوز  
 غایب را دستور آن است که نشین را طعمه بگردانند و ادویه که در  
 در ایام سفوف و بکار دارند و هر چه بکیر که دایم در خون باشد  
 حجامت غصص که حجامت بزرگ مشهور است مقیده است و اما  
 ریخ البو که عوام بوی بادی گویند و جمع آن از قبل قوی  
 یکی باشد که در رو بواجی است و بهلول و صندل و گاه از گاو  
 گاه سوزی قصبه و اینها را جالی نشین نازل شود و از آن  
 غلیظه و اخلاط سوداوی حادث شود و دستور آن بعد از تنقیه  
 سودا بکاسرات بواج باشد و چون بعضی اخلاط بکلیه نصیب  
 می شود و ریختن آن در استعمال بدست نافع است چوب  
 چنی بسیار مقیده است **تواصی** هر چه غایب باشد که قصای  
 مقوده نزد معاصی مقیده بهر سرد و طوبیت بسیار غایب  
 از آن موضع بدان کند و اکثر بعد از عراج حادث شود و در  
 زدن آن تا خضر رود و بخواهی علاج پذیرد و گاه که در  
 در اخلاط معاف شود و در آن وقت ریخ و براری ارادت

پرفی آید

پرفی آید و گاه باشد که نفوذ نکند و در در غایب خود بود و چندی از غایبه  
 نیاید و پیش از آنکه خالی شود و اگر نفوذ می کند یعنی زاید از آنجا بر  
 می آید چنانچه اگر میل یا انکت و اخل کرد و نهند و سوزش شود این  
 قسم باید و طریق علاج کنند بعد از آنکه بچشمی که دره قلب مقیده  
 نمایند و سوزان باریک قلع کنند یا با دویه کالاجون فله فون  
 و امثال آن قلع نمایند و گاه بود که باریک بود و بخوبی محتاج  
 بکند نشود و بلکه بر شمش خطا بینند یا بوی هر سه تا باشد حکم  
 برینند تا بقیه روان قسم که موجود باشد بر هم فریزیم و زنگار  
 نمایند **دستور** در شمش از حرارت هم رسد ابتدا با بعد از  
 بوی سوزی که قطع شود باید اوقات بوی سوزی و احار شده باشد  
**دستور** فصد البقیه و وضع مرهم سفید و بروغن کل و زخم  
 میرده و الحاله بلین طبع و صلاح اغذیه و ترک لحم و ختن  
 زانو غلط است و در موضع ورم از رویت هم نرسد و بت  
 لازم است و التماس عظیم دارد و وجع آن ضراحتی است و اگر غیر  
 بود بر باشد افکار نبیند و چندی از آن نیامد بلکه تجلیل رود  
**شفاق مقیده** ترکیب آن نشین از پوست و حرارت هم رسد  
 و اکثر از روغن لیس حیات شود و در زجاج سوداوی و بدن

بکثرت جمعی که مقدار فیون باشند و اکثر اوقات طبع ایشان  
بسته است و در دم اسهال و غیره طبعی بعد از نوم برده و جلوس درازن  
خاتمه که معمول باشد از اسهال و غلظت و غلظت و در زمان و پنهان  
در زوایات بحیث جسم دم و این عمل در اکثر اوقات باید کرد و قصد خست  
رساند و زوال العیاذ بالله و تلبس طبع و صلاح اندیشه و در  
**استخوان** سستی نشین است که فردج ثقل و روح بی اراده و تشنه  
بس که سبب اضطرار باشد که از خرد و سقط که بر پشت و کمر واقع  
شده باشد یا از قطع پوست بر هم رسیده و علامت آن است که در قعر  
حارث شود و علاج ندارد و اگر از بردن مزاج عضله باشد که نبرد  
حارث شود **دستور** معالجه فالج باید و تبدیل مزاج و تدبیر با  
وگان حار و مقوی چون روغن قسط با چند سدر و ماء الصغیر  
که با شیا و حار و جو شیده باشد چون بنبل مندی و قسط و شال  
ان **خروج** آن بدون آمدن نشین که سبب در دم باشد دستور  
درستور در دم بود و جلوس بی که خطی و بنفشه و سدر و ماء الصغیر  
و جمع جو شیده باشد موافق بود و اگر سبب کثرت مرد و فضلات  
و غلظت باشد و بنفشه و کثرت رطوبت باشد که در طحال **خود**  
بایک هم و شستن و روغن کل هر یک در و در نمودن و اگر مزاج

شوند بسیار

شوند بسیار و فایده جلوس و قناع انار و ما و ستر کوفیه بر آن باشد  
**فردج** آن جراثیم نشین را بنحیفات مثل سیفکب و سرب و معسل  
و برک و خست و خاق و برک و در با قیری و شرابی در و رسا و در دم  
اسود مانع است و اگر سبب قوی باشد که کثرت نشین فیون و جلوس در دم  
و شربت خشاش و فیون و گوگرد و سیل کنند **کمال** آن خاریدن  
نشین از حال مرون نیست یا از دیدن صفایا و مقصود که  
با خلط اکمال و علاج قسم آخر ترشید و خلط و فضول بلینیات  
چون دوا الفلوس و روغن بادام و شال آن و روغن کل باید که  
که جوش ندهد یا نشین **باب هفتم** در اعضا و تفصل و کلیه و شانه  
**هزال** آن لاغری کرده از مزاج حار و کثرت مزاج و اسهال  
یا دوی سبب غلظت حارث شود علامت آن بیاض و بل و ادرار  
بسیار و در پشت و لاغری بدن و قله شهوت باه **دستور**  
فریبی بدن یا غیره برده و سینه بر طبع چون ملبوس و این و کمر و در  
الترنجبین و خضر المشمش یا شکر الحار مانع و قندهار از آب که سفید  
و آب بخورد و لوبیا و باقی و نمک در روغن نفت مغز ساقی شتر  
و کاه و روغن کافور مفید است **ضعف** کلیه ضعف کرده از آب  
هزال و از کثرت جراثیم و سستی و از روغن و کوب حارث شود



و جاع بسیار گردد و از صدمات نبرسم میرسد  
و بول جامه صنف کرده چون ماء اللحم باشد و در دشت کاه  
بدا میکند و بیا در وقت خشدن و راست شدن و خوش  
باه که دارد و مقدار بول از طبعی کمتر شود و اکثر منجر بزال کلیه  
شود و از سوزن المواجهات و حرارت میشود **دستور** ششیل  
مزاج و استفراغ ماده و متقی اقوام ماسکه و تصفیه موضع  
باضمه باریقه مقویه چون صندلین و فاقیا و رامک و سیک  
و مورد و کلایه اشالان پس اگر سوزن المزاج جاری و روشن  
کل و سرکه اضافه من کورات نماید و این دستور ششیل است  
در جمیع اسباب من کوره زیرا که همه جائق و تقویت عضو باید  
کرد و دویه مشروب چون لیمو شیرین و جلاب و صمغ عربی  
و کلایه و دمنه و الاچون و اشالان سفونا و جامه فیکدا  
و تقویت با جدمه قایضه لویه مثل زبانه بادانه جوز  
و انار دان با میرز و پیه کرده بزوسون شیر و غلظه و کاه  
تسبی زعفران و صفتانی و شیر برنج و کله باجه که  
در خصوصات نجشه باشند و معجون است مقویه با هشیل  
لبوب بزور و حقه از آب کله بازده تخم مرغ و پیه کرده

در وقت

بزور و غن زینق و شیرین شتر و میش و روغن کاه و حیریا  
جأت و حطه الثعلب مصری با نبات نیا و مطبوخا **در کلیه**  
گاه در کلیه برنج غلیظ منول شود از اخلاط غلیظه و در  
و تمدد باشد و ثقل نباشد و علامات سنگ کرده نبود  
و در انتقال کند و در وقت کرسنگی که شود و بعد از  
انحدار طعام باشند و کنند **دستور** شرب بدر است  
حون انشون و فون تخم و شبت و بادانه و زازانه  
و ضئید بزیره سیاه و سبز و نیکید و بلخ و تخاله و زغال  
انکرم و تدرین بر روغن قسط و زینق و حیریا و سداب  
**و جمع کلیه و در کلیه** از ضعف و بیخ بود من کور شد و در  
و حصاهه سست و گرمی باید اما ورم خارد و کلیه از خون  
غلظت و خون رقیق صفراوی حادث شود و جمیع غلظه  
با ان بود که توبه شب سمن و معلوم نباشد و انشا الله  
فطن لازم باشد خصوصاً و فیکدا و عدیل بر پیه و باید یا بر پیه  
خسبند یا بر پیلوار یا بنج کیکه کند و این وقت کیکه دم  
در یکی از کیکه نباشد و عطش و صداع و بی خوابی و قوی برآید  
و دشواری بول و براز از عوارض نباشد **دستور** فصلی باقی

و سقی ما الشیخ و شرب بنفشه و القبه بارده و لیخار شتر  
 و روغن بادام و تصفید برفیق شیخ و صندل و ایشا و حرق  
 کاینه و آب غلبه و روغن بنفشه بادام و بنفشه کدر  
 پس اگر هضمه بگذرد و شب کمتر شود و نقل زیاد کرد و در عرض  
 قشعره شاد شود و در دانه ها نشاندن بادام پس دانه ها نکند  
 که ماه و رجم شده و وقت انفجار است باید که معیاش  
 از ضایع و حلیه و بزکمان و اکلیل و اردو بکار دارد  
 و نطول باید که بکند و غنی بزور منصف چون بزحمت و کثرت  
 و حلیه و مانند آن نموده دارد ساکن شود و نقل باقی باشد  
 شروع در معجزات کند چون ارد کرسته و فاصله کسوت  
 و غبار آسیا و خود را بلکه کمر و کمر کند و آرد باشد  
 تا منقح شود و جگر اندفع شود پس بزور بنفشه چون شخم  
 خیابان و خربزه و کدو و زایانه با شیر بنفشه شاد  
 بنفشه بدهد و شیر الاغ مقید بود پس کاکه و بزکمان  
 بوفاده و خشتاش و شاشنه و کل رقیق و بجهت تفریه  
 استعمال نماید اما درم بارد و جمع شد بد و الله با ندر  
 و الفوائج شبیه بود یا عدد علامت فوائج و ضرر عقمه

در اوایل این کوفت با وجود نفع آن در قویج **مستور** ضاد  
 صحن چون تمام و یا بونه و مر و نجوش حب لغار و استعمال باد  
 چون تخم کرفس خندان و برسیا و شان و اندسون و هلیون  
 با کلفتد علی و شکر و بکبب مزاج و بعد از نفع حقه منوط  
 نافع بود و روغن قسط و یا بونه و حقه داخل کند و فواید  
 خمار شتر و روغن بادام شربا و حقه مقید بود اما درم  
 صلب بول و سرار رقیق میشود و در دانه ها نشاندن و نقل زیاد  
 و اکثر منجر با مستقام شود و این مرض بجلد کشد و در  
 با صلاخ **مستور** ضاد و صله و او هان مینه و کلاه  
 مستخدم و الخول بماء الحشا نشان الحار الطبر و سقی بزور حمله  
 که مخلوط بمیدان باشد **فروج کله** اکثر از آنها رو نیله بود و  
 حار و مراری با بوقه یا با کله یا حشا منقش یا سطح و قه و رسته  
 بله و دم و شش را زمر بول خروج کند و نقل و تعدد نباشد  
 و احیا و جمع داشته باشد و کاکه چون کوفت یا زها یا بول  
 ظاهر شود و نقطه البول بمرسد و قشور سبز چهره و ناید  
**مستور** اوله و بعد از علاطه و اما له انها از نرید و یور قتر  
 بعد و تب و علاج آنها بقصد و کوفت یا بول یا حشا منقش



مواد بجا نبضات بر علاج قروح بعد ملاش و معیاریت و شده  
از بد زان بجهت بد زان و اما بجای کارد چون قروح کانه و بنا  
بر زور و قروح کانه و بجون کانه و اقراض نعل و قروح کانه  
و اما ندان **کلیه** این مرض مشابه قروح بود لیکن قروح کانه  
کند و در سایر علامات این اختلادان باشد **دستور** بنفشه  
بنفشه و اسهال بنفشه شاهنره و بترید و بر طبخ نعل باشد و  
والعبه و بقول رطبه و سق بنادق بزور و کلاریتی دین  
کوشا اثر عظیم دارد **دیاسپول** است که ای که خورده شود همان  
طریق بیرون آید بیول و عطش بسیار دارد و سبک است  
المزاج حار و در گریه باشد و شب نداشتن باشد **دستور**  
سقی ماء الشیر و اشربه مبرده مطلقه چون شربت عود  
و شربت انار و شربت خاض المزاج و قروح کانه و قروح کانه  
و اقراض دیاسپول معرق و فواید بنفشه موضع باشد بارده و پخت  
خواهد بود بر بلبلین بارده چون نیلوفر و ورد و بنفشه و نعل  
پند و به و سبک آنها خضر و نعنی باشد شپاس و غوره و انار  
اما کاهی بجای نعل و دیاسپول از برودت بفرستد و عطش  
ناید که علامت حار است بود **دستور** بنفشه و سق بنادق

و معالجه حاره بعد از بنفشه بنفشه و بنفشه نافع است و رها  
مقبوله چون دهن الحار و در قروح و جندید و قروح کانه  
بود **و شل** کثر درم مثانه حار بود و اغلب جمل  
محدثه باشد و وجع شدید باشد بنفشه در موضع است  
و حی و حتر و احسان بول و هذیان و سواد اسنان و بر یک  
زهار و کاه سرخی بر یک غانه بفرستد و کاه لعلین باریز بود  
ناید **دستور** قسط بنادق و جلوس و زاب خطی و بنفشه  
و بخاری و نطول برودت بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه  
سند فخران با شیر کاه و برک شحم و برک کلم با حسل با فواید  
ضاد نمایند و ضاد با شیا و قاصد بارده مفرود پس بنفشه  
مطلوبه زان کند تا با تحلیل رود و الا که جمع شود بدستور  
کلیه علامت اید و درم صلب کانه و غلبه کانه و غلبه کانه  
و سق بنادق باشد اعظم از بنفشه ظاهر شود و در شوری بول  
و برار باشد دستور از زاب بنفشه و بنفشه و بنفشه چون  
نعم خیارین و انسون و هلیون و پرسیاوشان و قلاوس  
خالص بنفشه و با لاله و با لاله و با لاله و با لاله و با لاله  
بخر بارده بد هاج بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه

و ملین شریک سازند و آب کلم و فودای و امراق و سه کلام  
 و فود و ران بجه باشد و جلوس در این محل چون خلیج اکلیل  
 و یا بونه و برزگمان و حلبه و کافور و مقشر و خلیج و بوشاک  
 و شانه را بیاورد مذکور و بطول نماید پس اینها را در حلاله بکار  
 دارند چون دوغن پختی و پیسه مرغ و سر مرغانی و ضار و باقی  
 و برزگمان و یا بونه و قمل و مغر ساق کا و یا رغن زیتون  
 و روغن لیمو موافق باشد **فروغ** و شانه بسیار از خطا مراد  
 اکال باشد که بشاید ریزد و ریش کند با صفا و شست  
 احدا شخشد ریش کند یا ورم قبل از آن بوده و منقرض شده و صلا  
 آن حرق و بول و نش را بجه و درین موضع بده بسیار باشد  
 بجهت وقت مکان و طریقه طعنه فتح دون کلیه و ترغین  
 که در آن موضع بول جمع نشود و مکان و سبب آن ندارد  
 و بول دشوار آید و با آن بده باشد چون نخاله و فود  
**دستور** تمیقه قرجه محلات سگری و ماء العسل و قوی  
 طباشیر و آب و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی  
 موافق نسخه شرح اسباب شربت خفاش نافع باشد و آب  
 اینها را بشیر زنان در حلاله بکار آید و جمع شدیدی باشد

و در آنها

و در آنها کند و کل از مینی و سفید آب فای یا شیر زنان کل  
 چکانی و سوزش بول و نش و جمع شدیدی و با این مرض  
 بعد از حرکت خون اندک آید و همیشه رطوبت آید **دستور**  
 سقی العبه و صمغ عربی و بوشاک و شربت ماء الشیرین  
 اللع میفید بود و در افروجه بارده درین مرض و در قوی  
 جوب چینی نافع باشد اگر مرض زن باشد حوضه قبل از  
 و سایر مذکور است نافع باشد و اگر مرد باشد دویه با آن آید  
 روش فایم است و درین زمان مکرر باید چکانی غذا بشیر  
 برنج و حریر بر رغن با آب و امراق و سه میفید **دستور**  
**در شانه** بستر خون در شانه انداخته و سقوطه کار شود  
 بی سابقه خون آید و اندوه غرض شود و اطراف سر شود  
 و غشی آید و بنص و بنص صغیر شود و عرفی بار آید و گاه  
 باشد که زرد آید **دستور** سکنجین غصای ابغالب الشلب  
 با سکنجین مذکور و ادوی که بر کاسف و شحم کوفت و سداب  
 و شحم زب جوشانیده باشند مزج کرده بنوشند و قدما  
 خاکستر جویا بنفشه و قوی مزج میکرده اند و درین زمان  
 شعاع رفینت و در این محل شستنی میفید بود و بشیر



مایه خروک شایه محله در احلیل بکند و در بیه باره  
 مضر بود پس اگر شایه غرض شود و المصلح که جامع النفع است  
 بکار دارد و اگر مرض طافت دارد بعد از معالجه مذکور  
 شروع در علاج نکند و قصد بلیا مقیحات جامع النفع بود  
 بشرط نبی الا محرز باشد و **جمع ان** در دانه شایه سبب  
 و فروغ و جرب باشد و گذشت و سبب صماه خواهد آمد  
 و آنچه سبب سوء المزاج ها را باشد که از فساد و لانت غرض  
 باشد و حرارت در موضع باشد و عطش شدید بود و قی  
 اشره بارده و اضربه بارده میقد باشد و چکاندن  
 بارده در احلیل نفع کند و اگر سوء المزاج باره باشد دستور  
 بالعکس **جمع ان** ناله در شانه از غلبه ناخته هرسد  
 و از کثرت رطوبت و ضعف خروج ممدی با آن باشد  
 و سبب آن باشد **دستور** اول روز به پانچ سق کد آب  
 غلب انقلب بعد از آن ماء الاصول نافع بود و شانه را  
 محله دلت نماید و ضماد از صمغ حاره محله سازد **حقا**  
**کلیه** سنگ کرده از خوار و غریبه که با خلط غلیظ از  
 بارشور و بطول بدست منجر شود بیا سده یا ورم در حاره

و علامت آن صفای بول بعد از کد و ش در محل کبلی خیزد  
 طایل باشد بعد از بول دفع شود و در کمرگاه از آن باشد  
 خصوصاً و قینکه غلیظ بر پشت خوابیده باشد و امثال  
 روده از نقل موجب زیاد شود و کاه باشد که جبه  
 محادی کلیه از آن باشد و هم چنین دیگر اگر از جانب  
 نباشد **دستور** قطع ماده با جنبان غلیظه و قینه  
 بدن بقی و اسهال و از باره بیه متوسطه میقد له  
 و استعمال غذای لطیف و حرکت معتدل و تحویل هضم  
 پس تقیه باره به مشقه شایه از آنرا صمغ چمن و کچن  
 غصه و ماء البر و ماء الاصول و در وقت بجهان ماده  
 و شدت و جمع فصد یا سلق و حقه لیس و جاورن از آن  
 نرم و فصد یا سلق و حقه لیس و جاورن از آن  
 و شان و خشک و مانند آن و در همان سخته محله  
 چیزی و شبت اگر هرو دیا شد و روغن بنفشه کد و بنفشه  
 با دار و حرکت از زردمان و بیکای ایستان و اندک راه  
 ریش بعد از ترنج نافع بود پس اگر نازا شود و فیها و الا که  
 بماند وضع محاجم با غصه سانه میقه حذر میقد باشد

و متغیر باشد اگر زن نباشد و اگر مرد باشد عمل جدید اگر چه  
 عارض باشد سفید بود و آن میلی باریک باشد چون سن  
 که میان آن سوراخ باشد چون انبویه که بد و نند چون  
 مجامع و حرکت دهند و آن ده ریحی قصبه نماید کند  
 و اثر آن با آن رسد و سق خیا چتر طالع و غنایا مرقه  
 پس اگر از ضایعی علیا گذر شده در ریحی قصبه نماید باید  
 که ذکر را در آب گرم وضع کرده آن را در دهان رطبه و آب به جگه  
 و بدست مکرر نمایند و اگر در ریحی دار و خنجر و فلوسیا  
 و مانند آن نمایند اما احصاء مثانه اکثر عارضه بدان شود  
 و بند رت در زبان راه یابد بجهت و سفید نماید آن  
 و سیلان با حصه کلیه می باشد و علامت آنکه در وضع  
 مثانه و فواید آن وجع باشد و طارش در اصل قصبه بود  
 و توتیر در قصبه که می هر رسد و استرخا و ضعف به بود  
 و ذرق میان سکن کرده و مثانه بخروج حصا اصابا قوا  
 که در جگر کلو می باشد سبک سرخ بیرون افتد و از مثانه  
 سفید و غیره و جگه کند دستور اول آنست که ماده بقی استمال  
 مقصود کامل پس اسهال باقم بد و الترید و اعیل یا ریح بعد از

ریح

نفع ماده بقاء الترید و مواء الاصول سایر منضجانی بلغم  
 و خوردن کلغند با سکنجبین ساده و بز و زعفران سفید بود  
 و بعد از نهضه ادویه منقبیه کار دارند چون معجون  
 الیهود و سفوف نافع **صفان** صمغ الوحم کوفی و خجاک  
 اینون سلیمه از هر یک کهر و فلفل سفید مزی که کنند  
 از هر یک نیم خروفتد سفید و دو برابر کل اجزا و معجون  
 مقصود که منسوب است به شیخ الرئیس و در کتاب عاملی  
 مسطور است و این صیف سائر اسان بودن کار و نیم  
 می یازد **صفحه** بزرگ کف و مزی فلفل سفید  
 کنند **جیشای** **جوز** اینون **معه** اصل الیهود  
 خجاکش سفید **مبیل** **الطیب** مغز بادام تلخ **اسارون**  
**سعد** کوفی **عل** مقدار الکافه شربتی از یک درم تا یک مثقال  
 من الجواب که شیخ فرموده خرگوش با این پنج صفت بود آمد  
 و از سوزن طعن هر وقت بقدر یک مثقال یا دو مثقال فلفل صاف  
 کرده با این بنوشند سنگ مثانه با سانی بزیاید و ماء  
 الشیر میز با الا یا زهر جگه که در خارج مانع بود زهر و زهر  
 از آن با فلفل سفید یا شامند و شربتی خجاکش و کوفی



وایفون در حالت دج میضد است و دویه قروح خون رص  
کاکج و شربت الوبانو و سایر آنچه در باب قروح مسفورات  
نافع بود اما در اول بادرن عدالت نکند تا شقیه کامل شود  
و اغذیه خفیه چون شور باجیات از محو خفیه ناپایمان  
و در اضمه بدالد و سایر بد او است که در کتب اطبا مستورا  
درین عصر معمول نیست اما صفر اغول که ذکر شد بجهت این  
مهر این لفظ مفید است یعنی زرد کونه و در اصفهان  
زرد و لمی گویند و این خفیه بجهت کوبه خالی از تنفع نیست  
**حرقه البول** سوزش مری که عوام سوزنیک گویند از زرد  
حال مری و تنگی از غلیظ باشد که در مری مقیم بود  
یا در مثانه و کوبه نسبت قروح و جرب باشد و در سنو  
آن در موضع خود ذکر شد و مری قصبه نایع مثانه است  
در علامات و معالجات اما آنچه بجهت جرب البول و بوقت  
ان مابند و غار و ده مصبح و سوء المزاج خار عارض بود  
و در مثانه و غیر آن از علامات قروح چیزی نباشد  
**دستور** سقالبه و اشربه باره و بنادق بزور قیام  
از اغذیه خفیه و ماله و اقصار بجهت صفای پس و امر آن

بکشت

بکشت الشعیر و کدو تازه و خربسجه و اسفناج و جلا  
و باز زده نمید است یا اما است اما جامع در سنیت او که  
هضم قوی باشد نان کندم چا ناست و نان برنج و جوی  
اگر عادت داشته باشد و چکانیدن البه و ارغانیدن  
صل چندان قلع نکند مگر در مری و بول جربی خفیه  
رساننده باشد **نقطر بول** است که قطره قطره میچکد  
در وقت بدشواری و کاهی با شیا و فع میشود و سبب  
ان حرقه مری باشد و از علامات صفرش بول و سایر  
علامات غلبه مرار و تقدم تناول عذبه و ادویه شفا  
و این وقتی است که قطر با سلیق و قروح و غیره باشد  
و اگر مری بلیش شود اگر مزاج بارد باشد **دستور** سقالبه  
بارده و ماسد البول بارد چون مالطه و خفشان و تخم  
مورده و نقادی با عذبه بارده و نقول بارد و خروج  
بول بدون سوزش بود و عطش نباشد و بول ابيض  
و بلی بود **دستور** سبزی و اطرافیک کبر و صغیر و جرب  
کند و مشرد بطوس و ماسد البول جرب چون سعد و  
خونچان و قرنه و حب الزشاد و از اسباب غیر عارض شود

و علاج بدستور علم البول است غفر بنی کر میشد **مدل**  
**البول** سبب آن زیادتی بر دشانه و سستی عضله و بلبله  
نخاع بارد و بول اضمحلال باشد و سوزش نباشد و بول قوی  
از زردی باشد و سبب آن خیا لاث باشد که در حوائط  
شود و در شورید شود سلس است و اگر طفیل باشد زرد  
علاج پذیرد و پیران را بد بود و علامت پارس باشد از قوه  
و دفع و اگر اصلاح آید و الاخره کرده سست شود و بول  
الدم طافت شود و غلیظ با سلس مزوج باشد **دستور**  
سقی اخوه بخاره و اگر طفیل کبر و صغیر خصوصاً طفول  
البول جاری چون کند و رسد و حبل الجذب امثال آن  
و ضرر و بطور نافع بود و تخرج از همان خار چون پیل  
انجیر و بادام تلخ و زکس یا اندک جسد ستر و مشک  
خالص و اصلاح اعذیه و اقتضای بر جوده و سایر اعذیه  
ملطفه و زردی نیم است و کباب جو غریغ و فلیه کوش  
بره و از لقول و فواکه و اشیاء رطبه اجتناب کند **نوع دیگر**  
که از زغال فقو بهر بد علاج ندارد و بلبله در فقره  
اگر حلی باشد و یا اگر مرخص طفل باشد تا سن حد است طویل

شباب

شباب و در تن و قوف فایده نکند بعضی انجیران سر شده  
بجهت این کوفت مانع میکنند و نفع میکنند و گاه باشد  
که از سوء المزاج حار یا فراط و در طوبی بهر بد **دستور**  
سقی ادویه بارده یا چون طباشیر و جلتار و کلانیه  
و تخم کاهو و اگر عطش باشد تخم خرفه یا آنکه رطبت  
قصورت دارد و سایر ما سکت البول دارد نفع کنند  
حب الحلب اگر حرارت نباشد میجست سلس و بول قوی  
و نفی طر نافع است و در فرائش باید مذکور میشود  
انشاء الله تعالی و اما بول بد فواش سبب آن استرخا  
شانه بود و اکثر عارض صبیان شود بجهت رطوبت تلخ  
ایشان و سستی خواب نیست طویه دماغ **دستور** شود  
سلس بود علاج نوع اول که در سلس مذکور شد **مدل**  
**الدم** سبب آن کشودن زک یا شق شدن آن در کبره  
ناباشد و نشاید که از شانه با وجود رکهای ضعیف  
نشد خون قشر شود مگر آنکه نادر از خرق شانه  
بسی خربه عظیم شده باشد و خون رقیق قلیل الضع  
آید و انتقام و انشای مخصوص کلبه باشد و خون کده



که با بول مخلوط شود از چربی و روغن پاک باشد و رنگین  
بود و بسیار آید و غلیظ باشد اگر از انصاف و پدید  
و که گویا اما بصفات مذکوره بود و از انشقاق دفعه  
و بسیار آید و گاه باشد که بنواسد و در خون رقیق شود  
و سبک شود و سوء المزاج خار بود یا اکلی اطعمه حریقه  
و انشقاق اکثر ضربه می رسد و گاه باشد که تمدد و گوار  
عارض صاحب بول الدم شود و علاج شرک ضربه و از شدت  
**دستور** قصد با سلیق و قرض کویا و انوار نقش الدم  
و این قرض مخصوص بول الدم است مغر غلیظ باشد  
کثیرا جلوار هم الاخرین منع می شود شکر قیال گفته  
و بجهل عرق با دست قرض بازند و در اوایل از کوی ملاحظه  
نموده بمرور از انصاف کنند و در قرض غریبه در این  
نظر کنند و گاه باشد که از ضعف کرده و حر که خون از  
ممنع نشود بول الدم حادث شود و خون که زیاد باشد  
غلظت آید اگر از کرده بود رقیق و رنگین آید اگر از جگر  
باشد **دستور** در رقیق کند و کلیه مذکور شد و گاه  
باشد که بعد از قرح کلبه خون بنی آید که انداخته

نشود یا جگر بر طرف شود و خون مانند و بسیار شدت  
بود شدت ریح آید **دستور** در سنور قرح باشد چنانچه  
سبق ذکر یافت **باب هشتم** در امر از اعضا شانس نقصان آید  
از نشت خواهش و رقت باشد یا استرخالت و کثافت  
بدن و صفت لون و قلیقه طعم از لوازم بود **دستور**  
تقویت بدن با روغن و اعذیه مسنده و خواب آرام  
و سرور و هوای معتدل تر از جمیع چند روزی و تنوع  
در مطعم و بالجهل مقویات یا استعمال باید که در **نوع دیگر**  
که سبیلان قلت معنی بود **دستور** خام مرطوب اعذیه حریقه  
مولد می چون شیر کاه و لحم طوط و عصق و شواقل  
مراورد و آه الترخیب و معجون لیوب و صیقلی غلب  
مصر و تخمیل مرها و زرد و معجون زرد و اطریفل  
کبیر و اگر سبب حرارت مزاج اخضا بنا سل بود شیر **دستور**  
خرقه و دروغ نوش و اطریفل صغیر با معنی باشد و در  
المسک بارده و مغر حانات بارده و معتدله و اصلاح  
اعذیه منطنه و حقه و عولان در خل غلیظ دارد  
و سماع لماریش قویا جامعین و نظیر ساعد مد حیوانه





ان وقتل جماع باشد **دستور** جماع بود اما بحدی که بضع نکشد  
و اگر جماع مضرب بود در شود و عقلاست مبنی بر کار و بار و چنان  
در اضلاع مندرک و خواهد شد **اصلاح** سبیلان در  
مبنی بود یا برودن اعضاء تناسل **دستور** نقلی از دفع  
اول جماع و یا شیاء مبرده قابضه چون جلفار و یا بلیتر  
و تخم خرفه و تخم کاه و بر قوطا و تخم کاسیه و خیار  
و کشنیز و خشک و پیلوفر و قرص کافور و طایفه و دفع  
ثانی تقویت باه به قویات مذکوره و یا باین **فرمولوس**  
بغض فایده الذکر از ریاح خاربه بود و از باره ترخارث شود  
**دستور** در سوراخا لا باشد بقیه مندرکین **عزیمه**  
انت که شوق حرفت بعد باشد و از جماع لذت تمام یا  
اما چون شروع در عمل کند بسیار است و حاصله معینه  
مخصوصه در حال ازال قبل از فراغ می آید اما بعد فساد  
مقتاده برود کند **دستور** آنکه در خالای معده نباشد  
کند و شیاء و مسکه بکار دارد چون جلفار و افاقا و  
در املت وضع و کند و اما آن و تناول شیاء قابضه  
مداوم باشد و در **تبیین** اما خصیه از خوارث و علامتش

صغ بول و بزگی از مقدار و وجع و التهاب **دستور**  
فصد با سلیق و استعمال روایع در اشد مثل جندل  
سفید و سرنج و حفص و بوش در بند بی و کل از میه  
با آب گیشتر و و محلاست چون ارثیلا و ارد جو و ارد نمود  
در واسطه محاط سازد و آن خطاط یا بونه و کلیل  
و کون و جله یا زنده تخم مرغ ضا کنند و اگر باره بلغم  
باشد کردن آن یعنی نکرده و در اندک دارد روایع  
ابتدا را زک کرده بخاطا و واسطه و محلاست و آخر  
افضا نماید و فصد را جایز نماید اگر بدن ضعیف  
نباشد و اگر صلب بود و ای باشد فی با واجب زان  
و شحور ملینه چون مغز ساق کاه و شتر و شمشیر  
و مرغ خانگی و عشق و صبحه بعد از محلاست بکار دارد  
**وجع اینشین** و قضیب از سوء المزاج خار بود **دستور**  
عصارا ت باره باشد و کاه خلیل با پیون شود که  
با شیر نمالند و کاه از سوس از اج باره باشد **دستور**  
تبریح با دهان خار و اضده خار کند و فقیون با فنی  
سید بخیر نافع بود و از ریخ خارث شود و علامت

ان اشغال دور و غلبه بود و شل و معالجه موضع طلبه  
خان محله کنند چون سداب یا بونه و اکلیل بودند  
و تریخ بادها زخا که خد سید ستر بدان عمل کرده باشد  
و روغن یا سیمین مانع بود از ضرب و منقطع و جمع عضو  
بهره بد **دستور** فصله و وضع میراث نادره اینها  
طلیل غلبه قلبی تله و ملر خنده و بنفشه و نیلوفر  
و کج جمع بسبب بود **دستور** بدستور بود از قصد  
و اشغال نایع و سرخی و محلل بر تریب و ورم صلب  
بشجور وادهان بلیه علاج کند **فروع الذکر و الخسین**  
**و خوالها** علاج این فروع اگر چه بد باشد طلا بمرنگ  
و اسفنداح و صبر و اقلیمیا نفه و توپیا و راسخت واد  
محلیار کنند با روغن کل و افندک و انهم سانه و اگر  
مذیجر باشد بد قاق کنند و کاغذ سوخته و بونشت  
صنوبر سوخته و مرکب و اگر اکله شود علاج بطله  
و دیگر دین باید کرد و سده جری قضیت بدستور و لرض  
شانه علاج کند و اعوجاج ذکر را بعد از تفتیه کامل  
بشجور وادهان ملینه معالجه نمایند **فروع الذکر**

عقرا که زنا است نشود و سبب این سوء المزاج سابع  
بود یا مادی و اکثر از بروز و بطن باشد اما علامت  
مزاج ناردانست که افواه عروق رجمه منضم شود و لیل  
از غنی که بر جرم رو و فشرده شود و خض و قیق و قلیل باشد  
**دستور** تمفیة از خلاط غلبه پس صفی جوارشاه  
و معاجین خاره خون شهر یا لکن و بنده و تقون بخر  
بنیا و مشردیطوس و احتمال از زخمه منجمه مرکب از غفر  
و سنبل و اکلیل و سابع و قرم مانا و پیه مرغ و سدر  
و زرده تخم مرغ و روغن نارین و شیخ رجمه بر یکی  
و جوز سر و صیغه و فقه و حب لغار و اگر مزاج حار بود  
علامت ان لاغری بدن و غلظت و سواد حیض و خزان  
و عرق در چین خروج **دستور** تبدیل مزاج با شربه  
و اعذیه یا رده رطبه و تحویل بشمین بدن با عذیه  
مسند موافقه و اگر از موسب باشد ترطیب مزاج  
و توسع و اطعمه و اشربه معتدل وادمان حمام  
رطبه و اشغال وادهان حرطبه و بشجور و لیسوا کر  
از رطوبت باشد علامت ان ملاشجور و لیسوا کر



بسهولت سیلان رحم اگر حمل عارض شود و حیوانات  
شش و هفت ماضی شود **دستور** بقیه بدن از بنجم  
و فی کامل و تناول عدیه یا به چون قلیه و کباب  
و استعمال مایه اگر فرجه یا به مرکب از شکر و خطم  
و از زرد و شبیهان و ساق و مزکی و زعفران  
و عود و عسل و حقه قبل بطیوب قایضه و اگر از غلبه  
اخلاط رویه باشد بقیه اخلاط بسهولت و قاعه  
کنند پس بعد از التزاج و معینات بکار دارند و کاه از غلظ  
سفر باشد که معنی غشقر زسد **دستور** و قریب با شش و غلظ  
و تبیل غذا و تناول کوفی و اطریق صیف و صیف و صیف  
مراة و هیاه دکوع باشد و کاه از طرفه و نباشد بسبب  
حرارته غنی و حدت و حرقتان یا روت و انحداد  
دقت کدر رحم در نیک کند **دستور** و اصلاح مزاج و  
بعد از بقیه و اصلاح فی و تحویل اعتدال آن و استبدال  
زوج مکان زوج چنانکه قرآن مجید بدان ناظر است  
اگرچه در قرآن بجهت این مطلب نیست و بالجمیع و قویا  
باه استعمال نمایند و معیضات قبل نشانه عاج و در حال

یا ضعفان یا ضعفان چند روز بخورد و فرجه مویان  
مهر یا بنی ضعف که در بایر حوله و فرائح در اکثر کتاب است  
و مقویات باه جلدی مینا استن استا و رویه و اعانه  
و بخوبی رسیده که کثیر التزاج بطی الجبل و عقرب است  
طخت و سیلان رحم و سایر امراض آن عارض میشود  
**دستور** و معالجه امراض مذکوره در بار رحم و در لوز  
باشد **و** با امید ببقیه که زبان باشد مان کنی و اگر  
از وعده بگذرد گویند سال و زیاده وضع حمل خواهد  
شد و آن مرضی باشد که احوال مشابه احوال جالی را  
از شهوات رویه و ناسه و استخوان بیض و سقوط استخوانها  
و غیرین و انضمام فرجه و حرکت اشیا رویه و در  
بطریق حرکت جنین و حجر رحم بیکیت اشیا چون  
حجم بطن زن استن و سببان ورم یا به که اکثر  
مواد غلیظه باشد و علاماتی اصلی جمل و علامت  
استسفا با آن شود **دستور** و سق مایه الاصول و رغن  
بیدانچیر و تفسیر با ریحات و معجون و عطرها و دروا که  
و قریاق اربعه و استعمال مددات زهر و حوله و کاه

وضاد و مرانغ و محل بعد از شمار داده **افراط** استخوان  
 استخوان که بعد از افراط رسد لا لت کند که بدن از  
 و اخلاط رده مثل شده **دست** و امتحان قطعه است  
 که الوده در سایه خشد که به هر یک غالب است باط  
 خلط غالب کند و اخراج خلط از بدن واجب نمایند  
 از قصد و سهل و احتمال حمل و فرائض ممکن بعد از  
 ششبه لازم دانند و این ششبه شود بیواسیر هم فرق  
 به علامت است کنند اگر مایل بواسیر نباشد بسیار هم  
 حکم باید کرد چه علامت بواسیر در مقعد و در تن  
 بیونابین موضع ندارد و اگر بواسیر باشد در تن  
 بکار دارند **فروغ** هم اگر از ضربه و منقطع و غیر  
 دلالت و شدت طلق و حدت شمش و خروج جنین  
 نباشد بسیار خلط مراری بود یا انفار و دم یا بیغور  
 یا بحر ششبه بلکه از درآیندن که با عارضه باشد  
 پس اگر از ضربه و غیرها باشد استعمال زهر هم مفرهم  
 کند و از زوشت و دهر الاخوین و مرویش و قشور  
 زمان و جز آن کنند و اگر خلط و بشور باشد فصل و

و ششبه و ششبلین زمان کنند و بعد از شفا تمام فرجه  
 همراه مذکور مایه مایه باخته بکار دارند و در هر  
 این مواضع استعمال نمایند که مسکن و جمع باشد و این  
 قبل از ششبه جایز است و سایر مایه را از رویه و اعراض  
 بدستور علاج فرجه است فحایم عضوکان و اقراض  
 کبریا در نوع و موسمی واجب شود و اگر ششبه مندی  
 حریر بجان مغریه و نالینفند بپر کنند و کشند و کشند  
 و مایه الشعر با غسل و شکرب فراج نافع بود **شفا**  
 ترکیدن قم و عنق هم علامت ان الوده شدن نکشت  
 حقیق و مجازی بود بخون و بعد سیلان نرسد و اگر  
 میاشرت و جمع احطی شود **دستور** هم با سیلین  
 که از شحم بط و دهن نیم و سایر اجزا که در قرار دارند  
 در صند استعمال نمایند و اقوی از آن مرغی باشد  
 که زفت و عسل و نباتا شحم و دهان بسیارند  
**حکم** هم خارش موضع از اخلاط حاده صفراویه  
 یا بورقیه یا لجه یا کاله سوداویه یا منیه خا و بود  
 گاه بعد از افراط رسد که در انجماع سیر نشود و طارش



از آن زیاد شود که در تشنه خلط مذکوره و اصلاح  
 عینه و کسر سور آن و وضع اطبله بر روی سیلان **علاج**  
 افراط رطوبات از زخم و گاه بحد برسد که فرزند  
 نرسد اگر از طبله رطوبات بلغمیه نباشد **احتیاط**  
 تشنه و قواضی غریزه و الا قواضی عین ماز و سیر  
 و معد و سبل و مشك و مانند آن که **دستور**  
 بستگی حیض و قنات هم بود که زن که غریب است نباشد  
 و پس روزی بیض تمام شود و آنرا قلیل باشد یا سبب  
 استفراغ بسیار و اخراج خون بر عاف و بویایر و **دستور**  
 عارض شده باشد **دستور** بوضع در اعده و ندر بر  
 مسکن و **دستور** ریاخت و اعتدال از زخم و هم **دستور**  
 انقباضات بود و خامر مطب کر استعمال نماید و اگر  
 از غلظت خون و امتزاج آن با خلط غلیظه نباشد  
 وزن مرطوبه باشد و قوای بسیار کند و در قوه **دستور**  
 بخیر کند **دستور** بعد از تصدیان تشنه خلط  
 رطوبته استعمال مقضات نباشد از زور و اصول مقصود  
 و سکنی تر بود و اما الاصول موافق و کثرت مشهور

و چون باد مهرب و حمول و فواخ مذره و تحلیل غذا  
 و لطیف اندر و اگر زور و رقیق و مانند آن باشد  
 علاج کوفت مذکور باید کرد **دستور** عبارت از تشنه زیاد  
 بود که فم فواخ را عارض شده از منشاء و عصبان اگر  
 خلطی باشد علاج ندارد و اگر عارض شود و مستحکم باشد  
 باشد علاج آن تجدید بود یا غیره **دستور** بر این که زدن  
 یا از اسباب خارج بود مثل نقطه و جذب شمه و فرغ و زهر  
 شدید در وقت و وقت یا از اسباب خلط بود یا از رطوبه  
 لزج و استرخاء عضود **دستور** خارجی زاله سینه را رقیق  
 الملاحات و داخلی تشنه و تعویث و بالجهله **علاج** تشنه  
 از ماله فالح و استرخاء و حمول و فواخ مستحکم مقوم **دستور**  
 حوضات مشك است میان خارج و داخل **دستور** و **دستور**  
 اما سر زدن آن اکثر خاره بود و اگر صلب بود غلب  
 اشغال بود از خاره و گاه از ضربه و احتیاط طشت خادس  
 شود و علامت و دم جاری بود و عوارض هر یک با آن  
 باشد و صلاح و سواد آن و درد خاصه و **دستور**  
 بول و براز **دستور** فصد با سلیق و بلبلین بر فرق و بنید

فوق خانه و مجسمه یار دارد یا قلاب دارد جو خلی و بنفشه  
باب کاینه و آب کینتر و شعله کا فور و حقه قبل از  
الیه و ادهان و عصا زان یار و استعمال طول و  
مهر پس اگر بعد از آنکه اعراض شدیده عارض شود و علامت  
مفید نمیدانند که مارد جمع شده و چون قشعره  
مکرر شود دال بر آنها را باشد پس تفرقه بفرجه که بقاء  
السل مانوس کرده باشند و طول و حقه قبل از آنکه  
کند و متغیر باشد حقیقه و لایه اند و مراهم ضد طبع  
استعمال نماید اما دستور و دم صلیب اصلا او استعمال نمی  
بدن از اخلاط سودا و به و پس از آن استعمال فراموشی  
و ادهان محلوله جارها و اخلاط و جلوس در این عطف  
و بسا باشد که و دم صلیب کند شود و بخور نامستقیم  
**سرطان** هم اکثر عقیدت در مارد جمع شود و متغیر فاشود  
هم رسد و علامت آن وجع ضربانی و صلابت موضع  
ناباشد و گاه متفرج شود و رطوبت سیلان کند **مرد**  
فصد و استفراغ و استعمال مراهم و شحم و غیر ذلك  
**لضمان** هم علیات شبیه بصرع اما در کف نکند

و بزرگ

و بزرگت فایز باشد و از د و حال بیرون نیست یا حیوان  
حیض شده یا منی بسبب نکه یا کوه بود یا بعد از همد  
مجامعت **دستور** را در این حیض و مباشرت نامه و سینه  
معا جین که در جامه ذکر میشود و ندهین رحم بارهان  
مطبیه و تفریق مالیدن عالیله نافع بود باذن حکم  
**باب** هم در اعضا اطراف صفات **نقی**  
از آنکه غشاء باره شود و نفوذ جسم غریب شود و در  
از شرب و امعاء و در شان از و شب و صریحه و حمل  
ثقیل باشد و علاج ندارد مگر آنکه موضع فوق و سیم  
نشده و مریض طبعی است و انهم در کمال دشواری  
و غیر حال باید که مکرر با و بیه قابضه شمار کند و پیوسته  
حکم به بندن خصوصاً در حال جماع و از اغذیه نفاخته  
اجتناب کند **و دلیله** فی الفیل علی است بدساق و در خلی  
بغضای صلی ندارد و آن خون سودا و باشد که از بالا است  
و قدم مهریزد از آنکه هر وقت این اعضا وسیع می شود  
و بخور بداء الفیل میشود اگر حق شود **دستور** فصد و تفریق  
کامل از اخلاط و سایر ندهای را احتیاط بود و دال الفیل



و علامان در کتب طبیه مستورا و معالجه شرح اینها کن  
 این ضعیف نگردد سنو و کثرت باطبا افتد انود و نفع  
 بخان یافتند درین امراض بجز آنکه مکرر شد و معر  
 میدارد اما سنو رخا علی العیون آنکه اول ضد البلق  
 از طرف مجاز و اگر نای باشد و ضائف اگر دست بود و  
 بعد از آن و اگر ضیاح شود بمهلب و مته و در فصد  
 دیگر از دست پای و استعمال طلا اگر بعد از فصد  
 خیر جلا باین کوفت نماید و نخل از دست  
 است شربت صفند را یا شیره عنب الثعلب بپوشد  
 میدهد و غذا مانع خوردن مضر شره مایه و در غلظت  
 صفوف در اعضا مانع میدهد آب که هر روز در میان  
 ناچهار پنج نوبت خفوف خورد میشود و اگر بطول کشد شربت  
 موافق میداند و هر چه تری الانفع بل بضرورت نماید  
 و اصل در علاج آنست که ماده دعوئی باشد بدو فصد  
 کنند و در واقع مایلند و اگر در میان نشود و اگر  
 فصد کشد باشد زویند از قد و فیکه از اینها نافع  
 شوند طبع را عیالان نرم کند و دواء الفلوس بدهند

و باید بداند باشد بحدی که شبیه ریحیل قبل شود و دستوران  
 اقوی از دستور دوا باشد از فصد و زلیله تعدیل  
 مزاج و بلطفه را عینه و صورت معالجه و تعدیل در  
 مراد اسکندر حتمی بخلص شد الله الفضل و جمع الطهر  
 عوام و جمع دور که گویند و کاهی پشت فکر گویند از دوا  
 بیرون پشت یا روت و ریح و دستوران کاسر الریح  
 و نیز بر مخرج از شر و مضماد وادیه و فصد و یا استعمال  
 عرق غنیم از دم فاسد و دستور فصد و مبالغه در ریح  
 آن و اگر بجز فصد کامل در دستا کن شود تعدیل مزاج  
 و استعمال بر ذات دلفلا و خارجا **اوجاع مفاصل عرق النساء**  
 بدانکه ذکر عرق النساء و تفرس بعد از اوجاع مفاصل چون  
 ذکر خاص است بعد از عام لیکن عرق النساء و تفرس در حال  
 ففصل و افتد و اوجاع مفاصل عبارت از آنست که در اصل  
 مفصل باشد چون مفصل مالد و دست و مفصل ریه  
 دور است و فرقی میان این امراض وضعی و وضعی توان کرد  
 و تشخیص دارد بعد از آنست که مفاصل اکثر اوجاع  
 مفاصل و تفرس عاری بود و عرق النساء و ورنه بار کوفت

و شرب عذوق و کار دارند و کمتر محتاج بسفوف در اعضا  
 شوند و اگر مایه بلیغم باشد و آن بدون اختلاط صفرا  
 عارض فصل نباشد و باطن فصد کثرت و سفوف شایسته  
 و سفوف بنفشه در اوایل و سفوف در اعضا در آنها  
 و اختلاط مفید بود و اگر طبع محض باشد و خفیه لینه مفید  
 افتد و درین قسم فووض رکند و موجب کجاده شود  
 و اگر مایه سوزان بود یا متراج بلغم و قدری لیلی صفرا بود  
 بود باید اسهال آفرین از قسم بلغم باشد و اسهال رقیق  
 زیاده از آن و منصف بدین قسم و قسم بلغمی در اصل و مایه  
 آن باشد و اگر چهارم و فراج مایه در رضع کل قند  
 داخل کند و غذا در جمیع اشیا و لایحه اش قشر باشد و  
 باطن و مایه غلیظ و قشر و باطن و بعد از آن یک و جمیع مایه  
 و لایحه خفیه دهند و در قسم و مایه اش جوین و مایه  
 دارد و در رضع سفوف اگر مایه قوی باشد و ضعف  
 غالب بود اندک نان قصه در او فووض که رطبه و لایحه  
 در او باشد و غیر مایه مضر بود و در رضع مایه را سفوف  
 اعتدال و طلا و الزود در غیر حال مفید باشد اتفاق کند

و در اشیا مضر بود و در رضع خفا در اختلاط مفید بود  
 و در مایه مصل میزد بود سورنجان یا کلاب و جوز بوا  
 یا کلاب فکند و چون بطول کشد دستور معاف  
 سفوف در اعضا مایه و آفرین از آن عصبه بود که  
 شش و شقال در شش و در شری که در رضع و سفوف  
 خواهد شد اسهال نماید **و در آنکه** باطن و مایه با و کثرت  
 گویند و از مایه لایحه از طرف و حش و شروع کنند و از آن  
 و ساق برسد و در شریک نباشد و اکثر در سینه  
 که اطباء جمع و رک گویند و غیر مایه و انشاء شود و درین  
 مرض و از ع مثل طلا و الزود و غیر آن موجب کجاده  
 شود و حش در انشاء و در مهوران بعد از فصد بلایق  
 و صفاق بقدر طاق فصد مایه و انشاء بود که از پس  
 میلا بقدر چهار انگشت ضربه عرق مذکور نمایان  
 شود و این فصد انشاء بعد از همه باید کرد و دستور  
 منصف و سفوفات و غیر ذلک بدستور و جاهت قال  
 باشد و اگر مرض قوی باشد و شد و کثرت کافی نباشد  
 احتیاج ندارد شود و موضع طاع برای اکثر مایه را



سوزن سر سببی بود و بر عم بعضی موضع فصد عرق  
چنانکه مذکور شد و اعتقادنا قصه حقیر آنکه دافع دوا  
خفیه میقد افند و مردم را فریادند آن فایده نکند  
مگر آنکه مریض اندک شود و او در دقار عکود **نفرس**  
الشک در در کرسر نکشای ایستد کند و اما او برسد  
و وجع اشدا زما را و جاع باشد بیا کما به **نفرس**  
و اکثر حارث و در حارث شود **دستور** فصل شش  
و زلو عفید افند و اطباء و علما خبره باره بسیار  
عنب الشعلیه بر کمال الحبل و بزرقط ناطری و طلاء  
النرد با کافور و بنیاد و در اشها اینون با کافور و بنیاد  
و شمر الاعم و سفید شمر مرغ با سفید آب بلخی تقح کنند  
و اینون در سبب امراض فاصل مسکن جمع بود و ضاد  
و زرقط با سوس که در فاصل جار با فصد افند و زور بر افند  
که تقود سر که در عصبه ضوی بود با عصبه و در زرقط بلخی  
فصل کرم و جنود و سهله و سفوف افند که لا تم ذر  
و بعضی مردم نا شنید که هر سال در بهار و یا عکود فصد  
ایشان خود می کنند و بعد از آنکه بنده بر آن عکود و صلا

میشود

میشود تا وقت معهود با کمالیه بر طوق می شود و حرکت  
موارد فاصل اکثر حرکت بر امثالاً باشد خصوصاً جماع  
و سایر حرکات غیبه و زنان را اکثر عارض شود مگر آنکه  
که احتیاج طشت بسبب علی یا غیر آن بچهره و چون اندک  
خفیه شود کوفت با بل کرد و اگر با آب باشد محتاج علی  
و ای مذکور و شوند و الله اعلم **باب**  
**در امراض جلد و زینت** بدانکه در امراض جلد که در جلد ظاهر  
نویسم آن میشود که در امراض جلد باشد مگر خون جلد  
بعد از آنکه از رونق و زینت خود نمی اندازد و مردان  
از عروق و اشک استکار می جلد ندارد و اینجاست عصبه  
آن است که زینت نمایان دارد چون در الشعلیه و جدام  
یا امیس یکند چون به قوی و بر قوی و غیر آن پس این جلد  
مشرب است و مثل شود و ظاهر و ظاهر و در با جلد کافور  
ذکر خواهد رفت و این خواص جلد است که زینت طاق  
دارد و بنیاد است که می باید **بنیاد** عوام و ملک  
سفید گویند و آن سفید گشت باشد در ظاهر جلد  
و چون یکس با اندام سفید که شود و موضع بسرخ

مایل شود و چون سوزن بر بند خون بیرون آید اگر چه  
 در ابتدا بر برص خون قلیل ظاهر شود اما برص در جلد نمودن  
 در بهق سطح جلد مسکون باشد **دستور** رقیق کمال لطیف  
 و سفید صوری و سهله که شخم خط و برید و سایر سهله  
 بلغم داشته باشد و قصد مضرب بود و استعمال طایبات  
 بعد از استعمال نام نماید و گاه باشد که صاحب بخت  
 اخلاصه عارض شود و بهق مایل شود و در ریه و ضعیف  
 نماید که کند و غیر نباشد و احداث خشک کنی نکند بلکه  
 تر من و تخم خطی و خردل و سایر اینها لون را جلا دهد  
 کافی باشد حتی سرکه منروج باد و بهق باید که بسیار گفته  
 نباشد و بسیار در انابت نشیند **بهر اسود** انکه شمع  
 سیاه را چون کسه مالند متعشده شود و مسوم کند  
 و اندک سرخ شود و اکثر عارض شبان شود **دستور**  
 قصد و اخراج سودا بنوع شاهانه و ماء الحین و چون  
 سهله و سایر اینها بر سودا و ریه چون مطبوخ انشون  
 و کثرت استخوان و زخم بدن و تفسخ مسام با عذبه سه  
 و اطهر رطبه و هجر از فلفله و مسد ذات و دستور

اطلبه بر صورتها و اینها است افوی زبان **برص** افک کسبه  
 غرض کند در جلد و مسایل و سایر بدن نباشد و بعض  
 اعضا ظاهر شود و گاه همه اعضا فرو گیرد و چون سوزن  
 زشتا کثر خون بر نیاید و بگو که در موضع روید و پیش  
 بر آید و مدلت مرخص شود و این عیب را در اصلاح بود  
 و اگر صحت کرده و آنچه تازه باشد و قابل علاج **دستور**  
 بعد از رقیق بلغم منجم و سهل قوی بنیدیل علاج بر یاق  
 و مشرود بطور و سایر معاجین خاره و چغندر بعد از رقیق  
 قاصه هفید بود و کثرت استعمال روید و عجز خون خرق  
 و خندل و نوره و زرنخ و شطرح و مانندان و بالجملة  
 دستور بهق این مع مضافات و گاه مایه مفرص  
 احتیاج افتد و قروح همراه اندمال یابد و اگر از علاج  
 مایوس باشند دستور صبح البرص باشد بخوبی که در قر  
 نادین مسعود است اما برص اسود که از اقلس کوبند و  
 اطباء فرق میان قوبا و برص اسود نکرده اند و حق است  
 که اینها قلس را در برص اسود است و قوبا غیر است اگر چه  
 دستور هر دو یکی است در رقیق و اطلبه و اگر غرق



باشد که اصلاح پذیرد و دستور تهیه سوداهاست بخوبی که  
 در بعضی اسود که داشت لکن آتوی زان **کلف** و برش خالی  
 نغیر لون و جبر بود بسواد و کورن و قلیل حرث اگر کورن  
 غالب شد کلف گویند و اگر حرث غالبه کند غش و آنچه  
 ابلق باشد برش فعال و غیره است دستور دهه فصد  
 و اخراج اخلاط مخرقه و استعمال جالیات بعد از تهیه  
 کامل و اگر عقیق باشد و شوار یا اصلاح آید **ناشنام** سرخی  
 فاحش بود که بر وجه ظاهر شود و در هوا و بلاد سرد آباد  
 کند و گاه شقرج شود و این قسم مقدمه جدام باشد **د**  
 فصد و ارسال علق و حیامه و مباله در اخراج و مرقه  
 مکرر و استعمال ادویه جالبه و کثرت استعمال و اصلاح  
 اعنیه و تبدیل خراز سبوسه که در سر جادیت شود  
 اگر حدیث بود عمل با السلق و نظرون و بوز و تماله  
 و اردیا فلار و غیره بعد از زنده شدن بادها نبارده  
 چون بنفشه و کمر کفایت کند و ادویه کثیر لونی مفید  
 بود چون ترس البعایات و غیره که ریخوشی بکنند و اگر قوی  
 شده باشد استعمال بلغم و سودا باید بخواجند که پیرانه

موضعه بکار دارند **ناشنام** و الحجه و فرق میان آنها  
 آنکه در نا الشلیب موی بریزد و در الحجه با وجود کثرت  
 جلد منسلخ شود **دستور** تهیه بلغم بعد از تمام  
 یا یا رجات و حبوب اگر ما نفعی نباشد قوی مفید است و اگر  
 از خلط دیگر باشد اخراج آن خلط و الحجه الیه از سوط  
 نباشد و علاج قوی باید و بعد از تهیه پانزده شیخ و صغ  
 سداب و پنجه از جالی مفید بود پس بمبغات شمر یکار  
 باید داشت **ناشنام** اما انشا اگر عقیق مراضه داده  
 و حی دقید باشد دستور صلیق با سدر تا تمام قیال و زنده شدن  
 بر و غنی آید و روغن و در کفایت کند و اگر از مراح شخص  
 نباشد تبدیل مزاج واجب شود و اکثر از مین بود و جزیایه  
 مفید افتد و کثرت استعمال و زنده شدن روغن زیتونه  
 و اگر قصور از جرات مسام باشد و اخلاط غلیظه کثیف  
 مسام کویه باشد زنده شدن مضمون **دستور** دخول مسام  
 و اطلیه منقح بود چون بورق و مراره البقر و لوز مر  
 و شیخ و بر محاسف و ذلك قوی و استعمال توام و آید  
 در اعنیه و **وصلع** و صلح آنست که چوب بریزد و جالیان

معلوم نشود که موید باشد و مانند سایر اعضا که مویدند  
 نماید پس که خلیفه باشد یا در تن بر چهار شود علاج  
 ندارد و اگر مستحکم نشده و منصفی است و شبهاست  
 در شو و انتشار و معالجه داء الثعلب اما بدین شوری اصلاح  
 یا بدین **شیب** سفید که خلیفه قبل از وقت **دستور** تنبیه بلیغ  
 از فی و اسهال و اخذ معاجین حاره و ترافات و طریقه  
 و مسخ با بهان حاره قابضه چون زیت که در آن سبیل  
 و از غر و فرقیل و عود و مانند آن طبع یافته باشد و هر  
 از امراق و اقتضای بر قلیا و مشویات و تکیث از زجاده  
 در طعام و این دستور میطمن شیب بود و در تن و قوف  
 بکار باید داشت **حفظ شمر** دستور بدین شیب بود  
 و ادویه مخصوصه چون لاون و سبیل و مورد و سعد  
 و شقایق و اشال آن مفید بود و بسیار شش و شانه  
 کردن و از ادویه مذکوره ریخته ساخته باز با آب  
 حبه تر لاج **قل و مقام** حیوانات که در بدن بسیار شود  
 دفع آن با سعال و تنبیه و پاکیزه ساختن بدن از امراق  
 و کثرت استخوان خصوصاً امیاه کبریه و باله و یورینه

وزنه تنبیه و اطلیه بخت الفضة و نور و مریخ و زرا  
 بخل و وراة القهر **عرق** عرق بسیار از کثرت اطلیه بدن بود  
**دستور** اسفراخ و تنبیه پس تا بدن ادهان و ادویه  
 عرق که مذکور خواهد شد **شفای غیر مذکور** که در تن رست  
 و پای و ریه و لب که سبب آن می باشد ملینان چون فروغی  
 یا دهان و شحم کفایت کند و اگر از داخل بدن بود بر طب  
 مزاج و سقی البیان و ادهان با البعد و اسفراخ خلط دیگر  
 و اصلاح اعذیه و اطلیه مذکور بکار دارد **دفع السقط**  
 در فرج و لاخری که افراط باشد اگر بدین شروع بعمل  
 شود مفید است و الا که مزمن شده باشد علاج نشود  
 اما لاخری با قراط اگر عرض مزمن باشد چون عظم طحال و  
 نفس و غیر آن از آله مرض باید کرد و اگر از عیار کثیر و غم  
 و همور باشد شش تبنا و اعذیه حبه الکیموس  
 که مرطب باشد چون هر لیه و هریره و عصاره و مرغ مسن  
 و کوشش و بزغال و وی سومات و اسفراخ مرطب و ک  
 یا دهان مرطبه و لبس نواع الیه و اشغال بر و علاج  
 و طب حکم کثرت نوم و مانند آن و ترک حرکات مخفی شیا



مباشند بسیار و اما قوی تر از آن است که هر چه که خوب  
تضعیف بدن شود و بلکه ضد آنچه در علاج هزال مذکور شد  
**صنان** بوی بخل از جمله خللات بود و در شوره زان و کال باغ  
فصول رطوبه سه لایه بود و تبدیل مزاج با شرب معتدله  
و اعتدیل نماید پس شستن بدن مکرر و دانه بود و شب  
و صندل و تونیا و کانور و کل سرخ و مسکه و صندل و شکر  
و مرزنگه سفید و نیکاب و فصد سفید بود و قه زیاد کند  
در هوای گرم زیاده دارد **سقطه** علاج آن فصل که منع فرم  
کند و ضایع بود و ضایع صفات و کال و صفات و قه و قه و قه  
مضد بود پس اگر ورم شود علاج ورم و اگر تباید بر الحوم  
و در غیر شب تا سه روز ناله و مراد و ای تب و از ضرورت  
**فی السوم** معالجی پس ورم که هم هوا باشد چون کوبیدن  
و عقرب و طافند آن و کالاب و زنج و لیم و نارنج مکرر باشد  
و اگر وجع قه باشد بر کافور بکار دارند و اگر تباید آن  
خون فاسد شود نکند که سست باشد و اما سست و بد که  
اصلاح بشود غبار غبار باشد و اگر سست و اول باشد  
ابتدا بشیر کاک و کد و نا مقدور باشد و بشیر بخورد و کد بشیر

بارغی

بارغی کاک و حریح کرده بنوشد و شقایق کبیر بکار دارد و اگر  
نار و سم نیم روز گذشته باشد و زیاده باید که در این  
نشیند و بشیر در تمام اعضا بریزد تا غوطه خورد پس  
مزاج و لایع باشد **باب** **بیار** در ورم و **بشور**  
بدانکه ورم و بشور مانع خلط باشد و مراد از او ورم  
مقام ورم ظاهر جلد است که با آن می باشد و کد نک  
در بشور و عصب و جلد که کم باشد آن باشد و ورم  
یا خار بود و آن یا از دم بود یا صفرا یا مرکب از صفرا و خون  
و کاه و صوبت بود و کاه صفرا ویت و یا بار در بر مو از لقم  
بود یا سوز یا مرکب از هر دو و چنانکه مذکور شد و بشور  
ورم کو چید نماید و اما در آن چون او را بود چنانکه سست  
نکر خواهد یافت **قنفون** ورم بصوی باشد **دستور**  
نقص و جذب دم بجهت مخالف استعمال روغن باشد  
و چون صندل و کل از مینی و یا مشا و قافیا و فونل با جرق  
کاسته و باین طبع و بطنق زلو و لطف نماید و در لخم  
**حرقه** نجاء مهله ورم صفراوی بود و اطباء رفع اربعه  
صفرا نوشتند و درین عصر در شوره ضد بود اما اما

در اخراج آن نباید کرد و مطبوخ هلیله و حب هلیله و کفیف  
ساده و اعذیه خامه و ماء الزمان با هلیله زرد  
بود و نشید با شیا میرده مرطبه چون تراشه کدو و بزر  
خرقه و کاه و زرد قطونا و مانند آن و اگر مرطبه حار باشد  
دستور بدستور فلان از نصد کامل و رابع و غیر ذلك  
و اگر حر و فلفوفی است در باید بعد از رفع حرارت ماده  
احیاناً بخلل و خرچ شود و بدین شود که در حکام کمال  
قلی نموده اند عمل باید نمود **نمل** بنویسد باشد که بحرقت  
و التهاب خروج کند و زرد بوش اندک دم کند و از خروج  
خود بجای دیگر سعی کند و در وقت اشغال یا بند و غسل  
محسوس شود و این شود بر چند قسم بود یکی مشکله که جلد  
مخروج مازد و با آنکه صفرا ویت بدون قصد با صلاح  
نیاید و مصلح صفرا مگر بکار باید داشت و بعد از تفتیه  
نامه اصلیه میرده بکار باید داشت و نوع دیگر سکو کفیف  
ندارد و که همچنان بصد شود بلکه مصلح ضعیف از صفرا گاه  
کند و مصلح باطلیه نشود و در نمل متفرقه اشیا طبع  
نشانید که اشغال کرد که مناسب فرج نیست و طلاء که در

کند

کندش بکار دارد **جاء** **رسم** بشود بود بیکل جاورس یعنی در  
و سران سفید باشد و نهان سرخ و کاه صید سیله  
کند و مصلح بصد و اسهال ضحاک کند و اطلیه یارده  
قالبه در انخطا طبعکار در بخون کل از بی فقا قیادیت  
انار و صندل و کرم یا سرکه و کلاب **جهره** مجیم باشد  
عده پس بجز نباید و بزرگ و کوچک بود اکثر بیکل برش  
و این نبات متفرق و مجیم وافع میشود و کوا یا آتش  
در آن عضو افتاده و میسوزد و بعد از آن شکر کش شود  
و عالج آن بدستور عله متفرقه باشد و پوست کدو  
سوخنه و کاه فور یا بر یا سخ و در سرکه مفید بود **نار**  
**فارس** غرائش باشد و یکم بویخی در طب منظم  
در بحث آن شهره دخیل دارد و اما اقسام آنست  
کیم انشاء الله تعالی اما انار فارس نزدیک مجیم باشد  
در علامت و فرقی میان آن و جهره آنست که جهره اول بیکل  
حب پهن برور کند و انار فارس بیکل شعله آتش که زیاده  
کشد بیرون آید و زود تر از جهره ریش شود و در ریش  
مخشی جهره میاشد و در سایر صفات تفاوت ندارد و قصد



واسهال واطیله و آنچه مختص بود بدان شخص می یاکان  
 و غصص و لغاب بر قطنا و آنچه یار بار و زنگ و فضا کرده  
 و اندک سر که بود **شرعی** بشوری باشد بعضی زنگ و بعضی  
 کوچکتر و سطح باشد و آن بر دو قسم بود و موی و بلغمی  
 و در موی زنگ و بلغمی سفید بود و خارش آن باشد  
 و نادر بود که بدون خارش بود و گاهی گشتن در دست  
 بود و بلغمی در شب **و در موی** و بلغمی و بلغمی  
 اسهال کامل و اعزیه در دست و طیفیل با سرکه و نار و طلا  
 بکا فورد و صندل و قحطاله و کلابی و روغن کل و سرخ و بلغمی  
 ماش خود و قشر و شیشه با زام و زنگ و طیفیل با سرکه و نار و طلا  
 و خل و خرد سوتی **طالعون** مرکب از زردم و بشور باشد  
 اولاً منورم شود و بر سر و دم شود باید و بقد و بل شود  
 در مقدار و در زمان سیاه شود یا سبز تره یا کبود و آن  
 خفقان و غشی بود و قیارد و ماده آن سمیت دارد و اگر غشی  
 لازم شود فانیل بود و اکثر در معان بهر رسد و عوارض همان  
 که مرکب گویند و در نزد بسیار بود و درین علت فصد فضا  
 کرد چون در زنجبیل و خیابره و بیهاید و کلونیک میکنند

اجلارو خوف و دم حلق و شدت خنثی فصد و در میکنند  
 و سیمشان تقلید می رود و می کشند بر باید که اول دفع  
 سمیت فاده بکنند و بعد از آن فصد بکنند اگر ضرر و زیادت  
 و اگر در مغایر باشد فصد البته نکند بطریق مسوح خانه که  
 مذکور شد و برید قلب و تقویتان باشد به معده با  
 دانند و اعزیه میرود چون موصوف و قریص و عدسیه و اول  
 فرماید و اطیله یا رده قابضه استعمال کند بلکه موضع  
 شرط کند و باید که برشورید و شرط یا فضا صورت ماند  
 و در رسک غمدل ساکن شود و از هوای بسیار سرد و تر  
 تلخ و جدا اثر از کند که اضطراب مسکن ها بود و اعتدال از آب  
**ا ک ل** یا کل و قصص باشد که عارض اعضا شود و اکثر کله  
 اشغال بود که از رویم دیو و عظیم الحیم بان میخورد و اگر در  
 یا با شه سیاه و سبز شود یا شکل مقوس شود و شروع  
 در سعی کند البته باید که موضع کله را داغ کند با هن  
 تفسه باید و اما اگر متفقد باشد و طالی آن بطین  
 ارضی بخل طلا کند و بجهت نوال و سقوط سواد بر  
 کلام بار و غن کا و پنجه و وضع کند و با الجله مطایقه و کلام

دارد **و** از آن **م** غایب عبارت از بیض و سفید و خف از آن شاید  
و از بیض طبعی نبود و مدفع اعضاء سر یا شد و استعمال  
در واقع مضر بود بلکه بجز خضات افضا کند و گاه باشد  
که محتاج بقصد و تقیه شود **و** درم بزرگ بود از خل  
بزرگترند در شکل بزرگ جلد و درد ندارد مگر وقتیکه  
خارده در حوالی آن بچوکت آید **و** در تقیه بدن و بیاض  
و از دم حبه و استعمال در همان و حکم و العینه منجمه و یا  
خلیون پس بر آن و تقیه ریم و چوکت بدقتات و خلایق  
فیشله و بعد از تنظیم علاج قروح با بندهال یا بنوعیه بپزد  
که از امیکوبند گویند و جمع شپید دارد و اگر بیش تر نهند  
خون صرغی بیرون آید و اکثر قاتل باشد باید که بمالند  
در تقیه و انضاج کند و آینه بکشد و فیشله و درم بزرگ  
**خ**راج بضم خاء معجمه از آنست که درم خار بسیار بزرگ بود  
و آنهمه و چوکت جفشود و چون خیمه پدید آید و ساکن شود  
**د**ستور قصد و استفراغ و نزد جمع نصید بخیل بزرگان  
و اخیر صلت و وقت خیمه کند تا منقبض شود و اگر اطفال  
بنزد در حوالی آن شرط کند و بر آن منبسط گرداند و در آن

رجوع بخرال است خیمه آید و با از بنور کبار است صنوبری  
مشکل بود سرخ زدن و در بندهال دارد کند **و** درم بزرگ  
و اسهال بکسل غذا و بزرگ خرم و حلا و سبزی سکنجبین  
و ابتدا بر او کند و نزد جمع بزرگ طونا با سفید تخم مرغ  
و بعد از جمع بتن و عسل و تخم مرغ و در فوق با شیر کاه و یا  
سرشته یا خیر و بپزد و روغن زرد و نار و خراج به پیشتر  
شود و اگر تخم نار شود و من البقیات فضله کبوتر یا ز  
نرگس نو ریحیه سرکه کهنه سفید تخم مرغ تخم مرو یا عسل  
بپزد و بعد از آن که احتیاج بر هم شود و اگر شود بر هم  
منبسطه بکار دارند **و** درم بزرگ بدن باشد  
و بقیق مایل و سست بود و حرارت و درد ندارد **و** درم  
اسهال بلغم و بجز طبقات دویه و اعذیه خارجه و افلا  
و ضماد بپزد و سرکه و آب فائز و زیتون یا بندهال  
کند و گاه در فاد سیمار یا انکر و معاد البوط و اشال  
ان و با الیه دویه موضعی که در استسقا طلی و زهر  
استعمل است **و** درم بزرگ این و درم اکثر از بخار خلط بود  
و شبیه به خراج باشد و گاه بطریق زرق منقوح بود و اگر



غیر کند اثر باقی نماند **دستور** بدستور و دم رغوب باشد و مگر  
اسهال و مجروح شدن و الزام کاسه الزام مفید بود  
و دم غلیظ بود که از کوشش جدا بود و بیض و خفیه داشت  
متمم شود و کینه دارد و بقدر خودی باشد که شش  
بزرگ شود تا مقدار خورده شود و ماه آن بلفم غلیظ  
و از چهار قسم بود شحمیه که از ظاهر اسام بود و سلیقه  
که بیشک عمل نماند و دارد و از دها الحیه که میان شش  
که در شش دارد و آبائی که صلاخصی از بهر آن کرد  
نماند و شیرازی که بخیف نماند شحمیه باشد **دستور**  
نقصه بلغم بود و از حمله سیم و یا خلیون اگر کینه  
باشد و چون قدیم و مزمن شود یا بدویه مفضله  
پذیرد یا شوهر وضع و اخراج مایه من الحوائی و این عمل  
مخصوصی شحمیه نماند و سه قسم دیگر باشد علاج  
شود و چون مزمن باشد که اصلاح پذیرد و سایر نکات  
بدستور سایر اوزام بود از غلیظ غذا و غیره و قوی  
**عند عتقا** اگر طبعی باشد که از آن خلاصه مبره  
و مراد متحرک باشد مگر قطعه اسیر به بیند و منجما

و خللات نرم سازند پس علاج سلعه شحمیه نگارند  
**خنازیر** بفارسی خوک گویند و اکثر در تحت ذقن آید  
در صحن اول غنق و زرمه بود و بیاضی و شحمیه که باشد  
و گاهی یکی تنها باشد ترکوند و موضع در کردن و خوالی  
ترق و قریب به بالایی پستان و این مواضع و نماند  
ذقن واقع شود و ماه برعکس باشد و عددان زیاده  
و اکثر تحت ذقن از زیر گوش که گوش دیگر و زخم شقیع شود  
و ماه اکثر شقیع گردد و این مورد نیز از بلفم غلیظ بود  
**دستور** اخراج بلغم قوی و اسهال و تغلیظ غذا و لطیف  
نذر و ضامید یا خلیون و آب رسا و اگر تحلیل پذیرد  
انضاج و انقباض پس بدای قروح و قسم طوده و منع  
انقباض اسان بود و نیز بالعکس و من الحائل نیزی خطای و من  
الشرح بصل و بلاد و مانند آن و جراحان پس گوشت  
بجست خنازیر و بدایند از غمی کنند و منع عظم آن میکنند  
بل منع بقدر و **دستور** ماه آن از سوید بود و خلط  
یا ازها و بخوبان شده نماند و زند آن کیو کمال شد  
و عدم الوجع نماند و گاه عید الحسین و این و دم

سفیر و سر کوبند و آن خالها باشد از سوزای صورت  
خالها که با بلفم فروج بود و بر ناک بدن باشد و ضلالت  
آن کمتر از خالها بود و **سور** رقیقه و انصاف و تمیل بدین  
خلیون و اشق و شمع و عقل و شحیم بط و احم مزج و بر و شفا  
شحم و انصاف و قیر و طی ارمد کوراثت مقید بود **سورطان**  
و رم سودا و نیت زمانه محترقه و کور ناک با خالها  
تمام و مدور شکل و چون غمرا کنند رگهای مزج و نور  
شبیبه بدن سیاه و غریب ظاهر شود و ریش در عضو  
فرو برده جدا نشود و کیمه ندارد و اکثر متصرع شود  
و سیلان چراک صدید منتفکند و این ورم با علاج  
نیاید مگر آنکه محکم نشود باشد و غرض از معالجه آن  
منع عطل و حفظ از تقرح و متفرج اگر مرض نباشد  
و قابل انزال بود و برای معالجه نمایند و قوسه بقصد  
و سهل سودا و تبدیل خون بدن بدین رقیق از رطوبه  
اشرب و اصله لازم باشد **جذام** فساد مزاج عضو و تغییر  
هاسا آن باشد و بحدی معالجه میشود و اگر در شفا  
معالجه در نهایت مشورت بود و باطله دفع سودا

بالکینه

با کینه از بدن و اجیب بود **سقفه** در سر و پر گوش کرکته  
بهر سر و چند قشع باشد و علی الاطلاق مقبض و قشع  
شود رطبه یا بر و سقفه رطبه و شرک است ضایعه سر  
و روی و یا بر عضو سر و نادر بر وجهها و روجه از  
بر و نقد کند و قسم رطبه لغوا می شود و بر و یا بر  
شور و نادر و اکل کوبند و معالجه رطبه از قصد رقیقه  
و اطلاله اسانتر از یا بر بود و اکثر عارض صبیان شود  
و میراث نیز باشد و در انداز ضعیف در سم نیست که یا بر  
معالجه کنند که مباراماده بچسبند یا ببط و یک سر است  
کند مگر انداختن زفت بطریق معارف زنان که فلاح دارد  
میکند و بچسبند بر می آید و در شیوه بجهت مجروح و مزاج  
و آنها که تاب زفت ندارند بدل زفت کثیر اهل کرده  
بر کرباس طرح نموده میاندا زنند و هر سه روز یکبار  
بچسبند می کنند ماده یا با تر زده کلاه کرباس بر میدارند  
و موی میروید و اصله اثری از کرباس باقی نماند و این  
حقیر تجربه نموده و یک قسم سقفه رطبه که در روی کوبند  
و در سر کاهی لیلی باشد و گاه نباشد و عوام اینها را در



میگویند و در شیر پخت گویند و درین جامه الحاق میکنند  
 و در بعضی بلاد بجا آمده واطلبه قلع میکنند یا آنکه در شای  
 عود میکنند و چون طفل بسن پانزده رسد بر طرف می شود  
 واطلبه سقعه و غیر آن مفصل ذکر خانه مذکور خواهد  
 شد ان شاء الله تعالی **جرب** نقاری که میگویند که آن نقاری  
 و این هم تر و خشک میدارد و در ماله تراسانه بطریق سقعه  
 اما سقعه خارش اندک دارد و جرب خارش بسیار **دستور**  
 تنقیه بقصد کامل و بجلایب سهل و ماء الحار و آب شامو  
 و جویو غنیه و مطبوخ افتمون و سایر غنیات سودا  
 و این روغن زرد و بیت شغال با سکنجبین ساده و شغال  
 پنج شش روز صمد بعد از تنقیه و بسیار مفید است  
 اما معده را ضعیف کند اما صلاح بقوع صبر و حبس و ایام  
 فقیرا باید کرد و تقویت معده بسقوف عود و نوش دارد  
 و اطریق و سایر عقوبات باید نمود پس شروع در اطلبه  
 کند **حک** خارش بدن بدون جرب و گری که مقدمه  
 جرب نباشد و از تنقیه شری و عقبی ارض خانه نبود  
 که آنجا را خلاط اندازد غرض شود **دستور** حقیقی از ماله

جرب لایق

جرب فارویه و شربه و اطلبه بکار دارند **تالیل** ترکی کل  
 گویند و با صفتها ملو و این لفظ از یک کسث و قول **دستور**  
 تنقیه بک از اخلاط مزاجه متعجم بقصد و اسهال و غی  
 ماء الاصول و درهن اللوز و رطب مزاج و اصلاح اعزیه  
 و از سقطات شویو یا سرکه و نمک و از خواص مرکب  
 که بر آن حیات باشد شعیبه به ثولوان را کوفته و آنک  
 ضاد کند و اگر بسیار جاری باشد بقصر و طی ماله کند  
**حصبه** حصبه رخت و جدی که باید باشد و ماله آن  
 دو قسم بود یکی قبل از زرد و دیگری بعد از آن اما اصل  
 ماله بقصد و حجامت و ماله در اخراج خون و شک  
 نقطه بهیید که در وسامتا از آن نکل شده خون می توان  
 گرفت بشرطیکه نقطه متعدد نباشد و در بدن نشسته  
 نشد و تیرید نباید کرد و از شستن اجتناب لازم است  
 لحوه و قاع که تا شربت غنای یا آنک نبات بجهت ماله  
 نظور و حفظ از اهو به ماله و باقی رسوم زبان جرب  
 بهتر شناسند و درین امور میان حصبه و جرب تفاوت  
 نیست و بعد از بروز خون گرفتن نفع نکند بلکه مضر بود

بر اگر بیمار ضعیف باشد و ابله بسیار و بد نشان نباشد  
 اصل طبع بدزد و فواکه طبع وادویه میرد تا خیر کند و بیت  
 در فرج می آید و اگر ابله که باشد و علامات خرونی  
 بود بعد از چهارده روز می توان از دونا از اطفال باز  
 نیکرند و اگر دهان مجروح باشد از ادویه با شکر عسل  
 و مانا شکر کرده بدهند و اگر بسیار طبع قوی باشد مغز را  
 شیر کرفه بدهند و سایر نیک ببرد شود حیوان و صوبه  
 و صفراویه لازم باشد و بعد از هم و بعضی را دوا ریم خود  
 بحسب مورد و مکرر مفید بود **فصل در اشک** بدانکه  
 اشک در کتب طباء مسنون نیست و بوسیله کیم درین باب  
 خطا کرده که نار فاریه و جهره از افسار اشک شمرده  
 آنچه محقق است بخبر اشک از اراضی متعدد باشد و در  
 شمایل نبوده است و آنچه مشهور است از فرات و تبت که  
 رفته و از آنجا بیوران و از آن آمده و در اعصار سابقه  
 شهرت کرده بنابرین در کتب قدیم و مناجیرین طباء  
 نیست اما بعد از زمان سلطنت صاحب فرج الموفق بقایا  
 التواینه و ایشا و اعیان ما اندر دهانه بعضی از اطفال که سایل

درین فن نوشته اند سیمای چمکه و قوف از جراحی باشد  
 اسباب و علل آن ازین مرض نوشته اند و هر یک را شیخ مختلف  
 درین باب دارند چنانکه بعضی از اطفال فصد و اسهال لازم  
 می آید و بعضی تا اول غسل و شراب و اعذیه وادویه  
 هارم مناسب می آید بالجمده آنچه این ضعیف تتبع نموده  
 و در دهند و حجاز و عراقین و خراسان و از اطفال و جرحین  
 که اعقاد بقول و فعل ایشان بود استعاره نموده است  
 که این مرض از دو قسم بیرون نیست یا سیر می کند از ابتدا  
 و همگامی و همگونی و قدیان و حوا و اشال آن و آنچه  
 از اینها باشد ظهورش از چهار موضع بیرون نیست اول  
 و بعد از آن در کتب اطباء متذکر شود و موضع اربعه  
 عی و دهان و قضیه و مقعده است بخبر که اول در وقت  
 خروج عادت شود با کثرت لیس که در عام صاحب این  
 مرض نشسته خواسته کرده و فی القود بیکری بجای وی  
 نشیند و صاحب این کوفت شود یا از میان شرت یا اشکی  
 قضیه بیش شود و چون فهم که کنند ثلث میان ثلث موضع  
 مذکوره هر که که استعدا در پیش تراشیده باشند یا



بل اکثر بدن شریک شوند خصوصاً سر و خلق و او را بگوید  
و صلاح عارض شود و از کوزه و قلیان دهن میخورد  
و اگر شور قوی نشود بمضغه و هید رفع شود و اگر کسر  
این باشد عرض طول کشد و اعصاب بکوشش میزند و با لیل  
انچه از سرایت عارض شود ایضاً ضعیف باشد و در اصلاح  
عام بیک کوشش میاید بود و از آنکه گویند و نایب  
نیز گویند و اشک از آنکه فتنه خوانند و بیک کوشش  
یک از بعضی نکند و از دو ماه بجا و رنگند و نایب ششماه  
کشد و از یک سال نکند و فرنگی نایب سال و هفت سال نایب  
و گاه باشد که از تمام مرده باز نرسونک بجهت میباشند  
و غافل از آنکه سبب چیست قصد و تدبیر فرست کنند و بجز  
بالشک شود و بعد از آن نایب بجهت و گاه بود که دانه  
و قرصه نشود و در اعضا و سایر امراض عارض شود و هر  
دیگر آنکه شخصی خروج و خروج در مواضع اربعه بجهت میباشند  
بسیار در سال بدن و انداز آن نکند و هر یکی ضعیف بود  
چهارم فقره که ککک میشود و این فقره سری داخل  
فراغت است و محتاج به تورا شک نیست و بعد از آن

در اعضا و موضع دیگر این سبب عارض نشود و الله اعلم  
در این قضیه از جامع آنکه عارض شود و میگوید که تمام فقره  
نکند از آنکه از آنکه سرایت بعضی نکند و علامات مثل  
صلاح و بجهت صورت دیدن ایام عارض شود و هر یک علاج کند  
**صف** هر یک مرده است که از آنکه بود و از سر که از آنکه  
نیمه دم و دم غید و در دم و در کل سرخ چهار اشکال  
موم بار و غن که از آنکه مرده و از آنکه کوشه در سر که  
چشمان در آن بیخنده درها و نکت کشند تا هم شود  
و الا که علامات ظاهر شود و حکم سایر مواضع دارد که بجا  
زخم باشد که بجز نکند و از دم خاص شده باشد بجهت  
مذله بسیار هم با سلیقون به کند و نایب را بجهت  
نرسند تا احوال مذکور ضعیف شود و حبیب بجهت ضعیف  
و استقامت به بکار نایب و اگر دانه ثلوی و قسماز باشد  
اغشیه و جو بجهت دهند و جو بفتح از غشیه بود و جو  
اقوی از هر دو باشد **صف** حبیب بجهت بجهت بسیار است  
و درها و نکت کشند و با غایب نشان که عبارت از غایب  
باشد و از چشمه هم خیزد بکشد بجهت میباشند و از آنکه

کوفته پنجه بروغن کا و ملوث کرده با آن یار کنند و جبهها  
سازند مقدار غودی صفت اجزاء زیق مقول استقال  
از مکدم قفل بر صلی آن هر یک دو شقال کثیرا هلیله  
سیاه آن هر یک یک شقال با کالای جوشانیده حساب سازند شربت  
از دو جبه تا پنج صاع باشد که بایع کند و تجمیعها در روز دهند  
تا وقتی که دهن بجوشد در کشند و اگر جوشش دهن نرود  
بر طرف شود و کوفته بغیر نکرده باشد بعد از آنکه بجوش  
بر طرف شود و دست و زبیر بکنند تا دهن بجوشد و زیاد  
از این جایز نیست **دفعه** که از آله دانه و قرعه کند **صفت**  
آن دارا شکنه یک تخم کوفته با روغن کا و یک شقال هم  
بپوشند **دوان** که آثار قروح از دهن بپایند دم انجیر  
نویا دهند بصنع عربی با سوبه نرم کوفته و سرشته  
بدان لک نمایند و در اوایل کوفته اگر صاعی از غری  
بیبایند و جمع غرض شود نمیزیر یکو کار و تریاکی و پرت  
و فلوینا کنند و اگر زخم نباشد روز در میان است و استعمال  
و هر بازده روز یک مرتبه در عرض دو یا سه روز فلفل یک شقال  
کوفته با روغن کا و کداحنه بپوشد فلفل یا شامی باشد

و شربت مالیکو با نبات سفید بود و سیاه دانه کوفته با روغن  
گردکان بوداده با نبات مالیکو شکر شیرین کرده میل کنند  
و یک شقال کجوله در شیرین کرده با نبات دو شقال کف  
کنند و غسل با در بر یکدیگر و با مغز گردکان کوفته شیر و هم  
سرشته کف آن کنند و هر صبح از یکدیگر بیاورد و درم باشد  
تا اول کنند صفت عمل بیاورد بطریق که اسان است با در  
ناخن بکنند و با آنز کوفته در جراح بپارند و بیاضها و قشله  
اندک دور باشد و چون روشن شود در خطم در کشند  
تا روغن آن بپزد و جمع شود و روغن با غسل با در کوفته  
و این کف بهیچین ندارد و اما اگر از ریش و سفید بپزد  
کنند این خواهد بود و میوهها از در او و اخر ضرر رساند  
زیرا که تخم صطروت است و السلام **باب در جود و هیات**  
بدان که بپزد الا طالع هر سه قسیر بود روغن و خطم و غری  
و قسیر و کمالا آن را حی بوم می نامند از سبب آن حاج  
و با غلیظ غرض شود و درین بسیار و شیرین نباشد و هم  
دهان خندان غیر نکند و بول و برا یا بل با غلظت باشد  
و فلفل و اضطراب ندارد و اکثر اشتهای بخار خود را می کشد



و بیمار سواره بلکه پیاده اگر مسافت طولی نباشد بر حرکت  
 قادر باشد و اگر بیمار را زغوا باشد صید مع الطبا اکثر همد  
 و اکثر زنان و فحشان و اطفال و زنان رجوع نمایند و توکلا  
 با وجود سهولت و غیره نیز نگاه دارند و رجوع می کنند  
 اگر در صحرای باشند و الا بطبیع رجوع نمایند و اطاعت  
 در مقام الحکمت و طلبه مدارس آنکه اکثر بعلیم طب و طب  
 دارند و اینها دغلت کنند و همی انتقال یا بدخلی و غیر  
 اکثر کنند و اکثر جلا و باقیم بخت خودند حاصل کلام  
 آنکه در جمعی در جمیع کمال همایانند و اکثر از اینها نزل  
 صعوبت نقل و تحویل میشود و در سفر و طایر جمعی علی  
 الاطلاق آنکه تبدیل بصدای میدود و با مقدر و نیت  
 قصد و استغراق نماید کرد که موجب غریب میشود و  
 بر غیر زیاد متجاوزا که چه روز و نیم نباشد و یک  
 دوسه روز انقضا را بشویند و در و دواء الصداغ و غذا  
 ماشین شیر و باطام و اگر طبیعت قوی نباشد و آنچه  
 در اش میتوان انداخت و این وقتی بود که بدن از تن  
 بسیار گرم نباشد چه اگر گرم بود و سر و سینه خور کند و آه

منوجه خلط

منوجه خلط شود و بر عکس که اگر بیمار ضعیف و تنگ کواش  
 بود و حرارت چندانی نباشد و سر و سینه در اش عنوان نداشت  
 و ظاهر بدن مانند آن خروچه و لایب نمود که با حرارت و  
 بعضی کند و کذا لکنا شامیدن آب سرد و روغن گیاهی که  
 از خالی از نوازل و امراض صدر و ریه باشد لازم است  
 و درین مقام غریب بخاطر این ضعیف می رسد که کوران و  
 می شناسد بدان پیداشده ای طبیعت کمال که افتد باین  
 دستور می کند و قوی طایر جمعی که اسخضار نام در اسباب  
 اعلی باب داشته باشد هر چند معالجه هرگز نکرده باشد  
 که تقوی حکم علی الاطلاق خطا که واقع میشود و اکثر اوقات  
 رجوع بکتاب چنانچه در مقدمه مذکور شد و این نباشد  
 و چون این تب کرد و سه روز یکبار و اشغال بخلط کند  
 در سایر اقسام و فیصل ذکر می رود و اینجا با خیال قناعت نمود  
 و السلام علی من اتبع الهدی **فصل** در جمعی مطبوعه بقیه همیشه  
 شد و اکثر تفاوت نکند با هضم و در بعضی از صحرای  
 چهار روز و در بعضی تا سه و گاه بیکه برسد و نادرید این  
 بکشد و آنکه اشغال باید و این خیر هر چند با اطباء معاین

در باب طبه گفتگو نمود و هم سخن نکردید و هر يك با جهاد  
خود هر چه درین باب گفتند و اختلافی معالجه که از ایشان تا  
میشود ازین راه است که این طب را طب اسفورد شده که  
ان روز هفتم است و از فرا گفته ایشان باید که بعد از هفتم  
اگر نباشد خبر این باشد و بای پس که بیست و نهار و ماه  
هزار کن بخاطر آن صبر پس که در اعصار صافه و در بلاد  
مفرطه چه طبه اکثر بوده و از توابع و لوازم آن سفال و  
حصه نادر بوده و در کتب بحیال امتیاز ذکر شده و همه  
جاده موی و صفرا و مخرج مذکور میشود در معالجات  
باز در فرجه و این رسنو که درین زمان جاریست که  
اطباء نیست و معاصرین این طب را طب حقیقه نام کرده اند و مصلح  
شده و طرق معالجه مختلف فطر میرسد و اصلاحی پسندیده  
خصوصاً از بعضی از مشاهیر که از اطباء سمره و اوصاف ایشان  
شنیده اما خود از ایشان درین باب چیزی را بگویند  
یا اینها معالجه باید که طریقه و سنت اطباء عصر خود بیاورند  
و با این طریقه بسنجند پس اگر نتوانی کرد هر سال که از خوش  
اید و معالجه هر یک بدان عمل کن همه نالیده که به اند و اکثر

برهان قاطع در راه خوش باش که فریب من و ایشان بخوری  
و السلام **فصل** در دستور فقر و درین باب بداند که بشود  
فقر و درین شب است که ناخاطر از قضا و معدوم معنی است  
فصل باید کرد و اکثر تا نیمه آخر فصل بازمیدانند و نیم  
داخل و خطا میباشند و چه ظاهرات که هرگاه فساد  
شیب باشد و مانع سکون اخیری معدوم بود زیاده  
از پنج روز تا آخر در شیب است بلکه در نیمه است نباید  
و اگر بیمار و پریشان استخوان نکند و بای فاضل فقر قبول  
کند هم فصل میکند شما که از توابع همی سوال عینیت  
و وجع حلق و صداع شدید و طعم دهان ملو بود و  
شبانه فصل معتدل و اشتطار تلبین طبیعت در وقت  
دفع ندارد زیرا که رعایتان و قوی بود که فرجه و سبع  
باشد و تا آخر موجب احداث توابع متعدد نشود  
و هر یک از آن تابع بری نرسد و اگر چه ضعیف همان  
میشود اگر ضعف آنکس است بدن و بسبب احاطه  
و کثرت اشباع معدوم بود شریک شدن با اشتطار اول  
و اگر از ضعف پخته و سن بود و بعد از آن قصد باید کرد





بدوای فوق یا بجهه را یا یکدیگر بزج دهد و در روز  
 بحران عمل خارج هر دو دشتارد و شب قبل اما له بیاشود  
 و با دکش خوروداند و روز بحران بخورد و لحظه از دست  
 و در شنبه فصد ضایقه نیست لکن بدخارج خون عذاب  
 بقدر احتمال وضو و رت کند و در وقت وضو و وضو را  
 قاعده کلی نکند و بعد از آنکه شب از بیستیم بخوار کند  
 دستور را تغییر دهد پس اگر در فصل سهل گزای شود  
 و مرضی احتمال آن کند بعمل رود و دستور سهل بخورد که الباقی  
 کشف اند هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم و بیستیم  
 دوا المیلین دوا المسهل و میاه فواکه با شربت قند  
 بجای بیاورند و بگویند در ایام مذکوره مناسب است و در فصل  
 تابستان و خریف بسیار سازگار و بیهوش است و بکایه  
 مخصوصها را شد و در زمستان میاه فواکه جایز نیست  
 اگر چه در بعضی بلاد را وایل آن کرده و هندوانه سرد  
 و اراض طایر بعد از هضم و کافور بعد از دهم و نهم  
 و در وایترا پس بعد از بیستیم قاعده فیهرا نشسته  
 طباشیر و کافور اگر با شربت قنده و فیهرا و میاه

و لغات میدهد و کاه اشربه بی قرص و کاه قوس بدست  
 موافق مقام و قرص در دوطریق یا بشناسکچین بر روز و شب  
 و با اشربه مذکوره و آنها تر میدهد و سکنجین ساده  
 و بزور کبابش رجاء بی قرص نیز جایز است و عرف سید عرق  
 کاینه در جبهه داخل میکند و تفصیل اشربه از اول تا آخر  
 تب بدین دستور را و غذا در ایام اوایل شور یا برنج و شام  
 مفر و اش جو یا شیره بادام و اسفناج و کشمش و بعد از  
 هضم اگر آثار انحصاط ظاهر شود یا حی سونوخس باشد  
 و عفونت ندارد و فوارج جایز باشد و اگر نرید با لایحه  
 نباشد تا چهار دهم صبر کند و اگر ضعف نباشد و ببل  
 بحران مذکور را خطا بنیاید تا سیم و بعد از آن هضم  
 نباشد و ضعف نباشد جایز است بل و اویه اگر جهت  
 ضعف انحصاط است یا با وجود تب بعد از دهم یا بیله  
 در اش پشید از ندا مانجوند و مانع عمد در دواست و لایحه  
 عوارض سر سقام که اکثر بعد از هضم اشندارد میکند و در  
 یا زهم بحران میکند و در زیر زده و چهار دهم مغارفت  
 میکند بجهه رسد و بعد از علامت رذیه علامت



بخوره اید خواهر عیشود و خام بعد از مقدار قشرب سیکر  
 اگر قوتش باشد و الا به روز و اگر ضعف مانع شود تا رفع  
 مانع صبر کند و تراشیدن سر بعد از چهار روز جایز است بچشم  
 عوارض سوسام که وصول دوا به رخت برسد قبل از آن  
 جایز است و رعایت توابع و لوازم متعمم و لازم است با وجود  
 عدم سال و سایر احوال بعد از عوارض دین تب نامش  
 دین بلاد و بعد از چهار روز اگر چیزی انحصار مبرور یافته  
 نباشد جایز است و لطیفه ایسم و گاه باشد که حصلا  
 بروز نکند و تب همین نباشد و فصد بعد از بروز حصه  
 اگر نکرده باشند و کوفت شدید باشد ناخیر نکند و الا  
 که شدید نباشد یکدور و در ناخیر ضایع است و اگر فصد  
 و ثانی بود محتاج ناخیر نیست و در جمیع مواد رعایت  
 قوشه ریخته باید کرد که الا امر قوتش است و بیمار که از قوه  
 افتاد و مایل به فایده ندارد و اگر سال تابع تب باشد فصد  
 را با سلیق کند و الا در همه مواد فصد بکرات است و فصد  
 اوله و دین سلیق غلط است و موجبت باید کوفت شود  
 و در تمام بجهت عوارض سوسام فصد قبل از زهر و کت

اگر محصل

اگر محصل باشد و حجامت سابق اگر ضده منعذ و باشد انجمت  
 اگر کند در دم انس و چنانکه مذکور شد و مسکن چهار  
 باید که معطل بود در فصل نسبت از فصل و قاروره  
 صاحب این تب دین بلاد اگر اشرف باشد و ناری فایز  
 و نادر اقامت و بسیار نادر بود که احمر باشد و قبل از هفتم  
 کاه بود که تبی کند نباشد اگر چه بول کند دین تب نامش  
 و اکثر ضایع باشد و قاروره اطفال و شیوخ و تبی شود  
 شما بعد از هفتم و باشد که با وجود تب و مواد بد مانع  
 قاروره که رنگ نشود مگر آنکه هذیان و قلولی که شود رنگ  
 بول بکاهد و سیات تابع شود و محتاج این تب باید که اکثر  
 اوقات حجات قانونی رجوع کند و توابع متعدده را  
 که در اینجا مذکور است متخیر شود و آنچه گفته ایم باطل  
 منفرقه جمع شود و خدای تعالی حفظ کند از جمیع مطبوعات  
 عوام و عده اهله ایشان در گرفتن قاروره و فصد طب  
 ایشان باحوال بیمار و ضعفهاشان در رعایت شرف مستحکم  
 و اغراض و عمل انجمت نسبت به بلبل الله من اجفیه من هذ  
 یا نه شده من رضاهم و احتیاط من محاوره و نه و نه

اکثر سرکار طبیب السبق از زبان و فحشا است باید که حاکم  
 نندک نشود و کما هوای طائفه صدقات ایشان بیارد  
 نادر تجنیضی طائفه که بعد از سوء تدبیر و اخلال  
 نهایت اشکال معویث باشد و اگر واقع شود و حقیقت  
 نادر کنند و بهار را جواب ندهد آنچه بهر **فصل**  
 در عی صفراوی و آن بر دو قسم است یکی آنکه صفرا در  
 عروق متعفن شود و دیگر آنکه در خارج عروق متعفن  
 گردد و قسم اول غلبه کرمه گویند و اگر طریقت حلی  
 کید و قلب اشتداد را یا به محرمه گویند و اکثر غلبه کرمه  
 فقر محرمه شود و بالجمله معالجه غلبه کرمه فقره ثقیل  
 جنایان نادر مکر در فصد کرمه احتیاط تمام کند  
 و نامریض احتمال آن نکند فصد کرمه بدون فصد است  
 علاج شود و عی قه دین بلاد کم باشد و در غلبه کرمه  
 فصد بجهلت یا بجم و هضم کند و مایه فصد در خارج نکند  
 و گاه باشد که ضرورت شود اما درین بلاد متعارف است  
 و فایده میکند و بدون فصد بطول میکشد و تیریدگی  
 هم خصوصاً که فقره انتقال کند و زبان بعد از فقرت

غلبه کرمه

سیاه شدن

سیاه شود ضرورت را بر مطبقه باشد و ناخیز در ماهی که  
 چندان نباید بلکه بعد از سب و اگر فقره باشد بجم اگر  
 لازم باشد و اشتداد و غمی لازم و فقره بود و لیکن فقره  
 انداختن فانی بار در سبب است مرض واضطراب و قلبی  
 مرخص و فقره کرمه بویبه اشتداد و فقره فحشا شود  
 افتاد که لازم بویبه اشتداد و تحام نکند در ایام طریقت  
 نادر و در واصل الصلاح کافی است پس سیاه فکاه باشد و اشت  
 و زنجیر و فلوس بر رخ نایام و نفوحات و اشت و فقره  
 مرطبه دهند و ناخیز و لیجان نادر بجم بلکه چهارم  
 است بجماید و هیلج را با فقوع مروج کنند و سفوف  
 و حبس کرمه میدهند مناسب مقام و آب کرمه و سرکه  
 خشت و زنجیر و آب خند وانه یا نادر کرمه فصد بود  
 و آب کاسه ستر اگر فصل بهار باشد اگر چندی بلاد کاسه  
 ستر را واسطه خرفه تا اوایل رشتان بجم میوسد  
 و میثوان داد اما در ایستان کاسه خوب نیست و در  
 مسکنین بر فصد و قوس و در و شربت و در مکرر بجم  
 ساده و آب رخ با فروغ فصد بود و اسهال صفرا کند و سوز



نیست کند و در انقطاع غالباً آنها را غرض نشود  
باید که شراب شاری و قرض زرشک کوچک بدهند  
و قرض کافور و رایانم نیز در یک که سهل بدهند و اگر  
اگر حرارت غالب باشد و مریض مجرد از مزاج باشد خاصه  
که در تن شیب بود و اثر به و افراس نکون یا شراب  
دهند و در اوایل عیانت موافق بود و در اواخر انقباض  
بشرجات کنند و اگر سوال باشد نیم کاسه مضر و نیم  
خیار و کدو و کاهو دهند و عرق بید و کاسه های داخل  
میکنند و عرق بنفشه و بیدار میند بود و عرق و عسل  
این سه را در یک با جیات ضبط و در نوبه و راحه و در جیان  
و اوقات ربع که با عسل و اکثر معاصرین معصوم و زهر  
و خواست که در هر مراض عیانتان و این **اما عسل**  
و این نیز در وقت باشد یکی خالصه صفرا و شکر بود و در  
عرق نقض یافته و ابتدا کند بزر و سر ما و مغاوت  
کند بقرق و بعد از آن مغاوت غیر خالصه باشد و در این  
معالجه هر دو بعضی نزدیک باشد و در اینها تفاوت کند  
و غیر خالصه که مرکب از صفرا و بلغم بود و بیدار میند و خورد

و بلغم را

و بلغم را خام کند و انقطاع رنج در خالصه خندان بناید  
و در غیر خالصه محتاج نصح نام بود و اثر به در اوایل بود  
کافور و عرق بود اما در خالصه بن و عرق و در غیر  
خالصه بن و کافور و عرق بن و در خالصه نام در خالصه  
کافور بود و نصح در غیر خالصه و چون خالصه کافور  
روز زیاده نباشد و کمتر از آن نیز باشد و سه روز  
احتیاج نصح و در غیر خالصه بن و کافور و عسل  
که مرکب از صهل صفرا و سهل بلغم باشد بعد از نصح نام  
و بعد از آن بزر و مقوی و شربت کشوت و قرض در وقت  
و قرض عسل با آب که در مشوی و شرابات و کافور و عسل  
ساده و بزر و عرق کاسه و بید و اعذیه بدستور  
طبقه است لیکن هو صلات بعد از نصح چون تر هیکل  
و زرشک با آن است و حیوانی بعد از هضم اگر ضعف  
باشد و الا بعد از نیم خالصه صبر توان کرد و چون  
قوان این مشرب علی مسفر و عیشود ما بفضل ایام  
و اوقات را مشرب و حاد رخا نه که فی الحقیقه فرا باشد  
در خواهم کرد تا بر معالجات اسان شود **فصل** در بلغمی





صبح و باین دست و پیاست کنند اگر شباید و منصف صبح  
 دست و لقمه باشد و او به خاصه در خانه مستند  
 یاید و بقیه باش خود یا بشیر یا نام در باشد و یا تر از ربع و دوم  
 در آنها انبساط برنج باشد جدا و بیلو فراوان از ربع  
 دیگر باشد و از ناول مستحبات که اندک بتزایه شود  
 قصور ندارد که موصیای بلغم شود **فصل در باران**  
 در شب سوز و یخ و آن عبارت از ربع یا ربع باشد و ربع  
 لازم که ماده سوز در داخل هر وقت غرض شود درین بار  
 بنظر می رسد و ربع یا ربع را عوام شب بکوبند تا کرب  
 نشین و دور در راحت باشد بیک در شب یاید و سرما  
 و لرز دارد و گاه باشد که سرما آید و لرز اندک باشد  
 و گاه باشد که از تب باشد و این بنظر برتر و قهارند  
**در باران** برین بنوعی بود و در ابتدا منصف نفع نکند  
 و سهل درین شب یا خیر را در و یا بنوعی نکند و بیکه  
 چهل روز و شش روز و بخوردن دوا نکند بلکه در ابتدا  
 مقرر کنند که روزی به شوریجات و بنورانی خفیفه  
 نسا و نماید و در روز دیگر اعذیه صاحب لقمه خون را

و لحم خفیفه نسا و نماید میا که ربع خفیفه باشد و اگر صبح  
 بود بدستور عین عمل کند و دویه و اعذیه زیرا که دوا  
 نکند و یا سهل بنوعی نفع شود و منصف ربع دوا الصبح  
 یا کلفند و بزرگ و ماء الاصول و مطبوخ افتمون کشت  
 و اشغال آن بود و سه لاث قویه انصبوب یا یا رجاث  
 و سفوفات و قمارج و ماء الحین یا اضافات و نفوق  
 شاه ترخ با هیلان و شیر خشک و فلو و غیره  
 و یا بنوعی در جای خود بیاید و توسع اعذیه لازم  
 داند و از جوضات قطعا احتراز نماید و از دوزخ و طاق  
 حیثات اجتناب کند و درین باب یا بر غیر ماسا هله نکند و گاه  
 درین شب یا خام مرطبه مفید بود که روز بعد از نوبه  
 استمال کند و مکتب بیک نکند و یا الحله مرطبات مزاج و قویه  
 دماغ و سایر ندرت بر سوزا و به بکار دارد و عده درازا له  
 ربع نقل از فصل بقصل دیگر شب یا بیکه در حین امتزاج  
 فصلین خصوصاً که از شتاب ربع اشتیاج بدشو و معالجه  
 مدد و معاون سازند که مبادا کوتهی از طبیعت عمل **فصل**  
 در حیات کریمه و از اسطرالغیب گویند و آن نیز خالص و غیر

خالص باشد و این بدان توان داشت که اول طریق ترکیب  
 تبیان شود بدانکه ترکیب نماید و عین باشد یکی لادنم  
 و دیگر طایر و از عین لادنم و مو اطیه و از نور بر و غیب  
 ناپر یا مو اطیه و از غیب مملوود با ربع نادر و مو اطیه و ربع  
 که مجموع شش قسم باشد و با سقر از راه از این نیاخته اند  
 و شطر الفیه خالص است که عین ناپر یا مو اطیه ترکیب نماید  
 عینا که یکروز نوبه بلیغ باشد و روز دیگر نوبه تب  
 صفراوی بود و با الفیه خالص باشد نیز که نوبه تب  
 شود و ضابطه در تب دایام و سالان ندارد **نص**  
 حرم کرب علی الاطلاق آنکه در مصلح و مهمل انویه بجه  
 انضاج و تبیین ترکیب کنند بخوبی که شامل انضاج و مهمل  
 هر دو خلط باشد اگر روزی دهد بر روزی آیه و جاره  
 با هم فروج کند و کافند با یکدیگر و با هم بلیغ  
 بجهت صفرا و عین بود و اگر هلیله دهد و مهمل و تب  
 و کاپلیغ با ربع و سیاه مخرج سودا و کثرت اقراض و صفرا  
 و بلیغ مذکور کند مثل اقراض کل با قوی و طایر و بار  
 کند و روزی مهمل و کثرت یا ریند یا یک شربت

از شربت

از شربت صفراوی یا صفراوی از افراس بلیغ چون قوی داشت  
 و قوی و ترکیب دهد و با لجه و با جامع لنفع بکار دارد  
 و چون یکی از و تب یا خطا پذیرد و یکی در ترید با قوی  
 باشد اتمام ایشان هنرنم و منشی لادنم نادر و رعایت  
 مخطئه کند و عذبه مرکب از عذبه صفراوی و بلیغ  
 دهد و علاج عین عرقا اصد با شطر الفیه چند نفاذ  
 ندارد و در حال لسان و مسوات عمل کند و از انواع مثل  
 سعال و ترهل و صداع و غیر ذلک غافل نشود و رعایت  
 انواع و لوازم واجب نماید و اگر حی نوبه یا خلطیه ترکیب  
 شود عین ایشان در کنند که خلط چند از ضرر زنماند  
 و در ترکیب و ربع خلط و عین بلیغ کنند که ترکیب ربع  
 ما عین لادنم جابر است و نول و ربع نباشد اما صبر عکس  
 از است و ربع مرکب بسیار است و عوام ربع معکوس کنند  
 که در روز تب کنند و یکروز هلت دهد و اگر در او آخر  
 ربع مرکب شود از قوت مانده و با قوت است و مرکب اگر تب  
 کنند زیاده از آنها ممکن است بنابرین بعضی طبایع حیات  
 مختلفه ذکر کرده اند بعضی گویند و از اخلاط الاطلاط



دری عضو

باشد و بنظر انشا الله هر کس شرمه اند و الله اعلم **نصل**  
دری عضو و از دق باشد و اگر اشغال باشد که از روزه  
و خلطی بعضا اشغال شود و معرفت آن در اول اشکال  
دارد و معالجه اسان و در اشهار عکس **و عین** در معالجه این  
تسبیل از دق و حفظ قوت است نهایت خلط و در خلط  
عزیز غذا شربه و اطعمه و ندر و مسکن و تقویت قلب و تغذیه  
و معده باشد اما مناسبه مزاج و قوی کافوری و مغزی و  
و ماء الشیر ساج و میز و لبن انان و نبات و ازرن  
موافق و ندهن بروغن بنفشه کدو و بنفشه بادام و لبن  
البان مذکوره و بدن ماغری و قوی نیز جایز است و طاعت  
امریه از آذویه و اعذیه و فواکه و شومای بارده  
و انما ایشان رطوبت را باده از بید باشد و تخم خرفه  
ناخنده چیده بود و در شیان زرد قطعات باید اشربه  
و فواکه و اعذیه مناسبه متصل کنند غذا من حیث  
الکفیه و الکینه بوجه مناسبه و صله در تخم  
طاعت اند که خواب و طبع قوی است و در شمع نهایت  
اهتمام کنند و سراب استخاره دهد و سایر دق که در موضع

خود خورد

خود مذکور میشود بکار دارد اما چون دلول دریافت  
ندید و ضرر و عیب ناید و نکند و بجهت تسهیل در معالجه  
بدن ساقی مذکوره گذارافواص البان و غیر ذلک و عصار  
رفیق در اینجا معقول باشد بل شروع اگر طیب باشد که  
شراب زین مقام حلال شود و این فقیر در ایام طبابت  
بزرگی از کار برادران سادات شاهین را که چند طبیب  
شخصی دق کرده بودند بشراب علاج کرد و موافق  
فقیر شد و از غایب احوال که در نزد واقع شده آنکه  
یکی از وزایا بیمار داشت و اطبا شخصی خلط کرده  
بودند و فقیر دق باقیه بود و اوایل معالجه فقیر بود  
استخاره با بسم دو طبیب شخصی که قوی خوب نبود و با بسم  
ضعیف استخاره شد این استامد که اول صفحه نوشته  
بود **مُتَّبِعًا لَتَبَعُهُ** و آن دو طبیب بیمار را بنفقیر گذارند  
و فقیر با فواص لبن انان معالجه کرد و این معالجه قبل از معالجه  
سید زاده بود و سید مروری چون طبیب مشفق بودند  
بدق و سقی البان و غیرها شده بود لهذا شراب  
داد بدو استخاره و یک مدق و یک که انهم از سادات

بود و یکی از فضل استخاره نمودن این آیه امداد و صفحه  
تَا عَيْنُونِي يَقُو لَجَعَلْ وَاِنْ يَزِيدْ غُورَهُ وَهَبْ  
و چون هم دقیقه در زیر سیار را و کثیرین تجربه کرده به  
از این دستور نیت در اصفهان که این ضعیف و مطلب  
سوق معالیه میکند و ارام و نوسوان گزینان و موکه  
نبد و عهد نموده بکن شرف از اعیان و خدمت  
حضرات عالیاد علماء سلفه و فقهه یافته  
از ملاقات ایشان و سایر بخاریم طلبه مدارج محرم  
نیت و توفیق خدمت ایشان اکثر اوقات طهر میکرد  
و ازین وضع کمال شکر و سپاس دارد و عبارت فقرات شرف  
خود میداند و بشری که در مقدمه بجهت صلوات طیب  
مسفور شده دقیقه از خضایط فرو گذاشت نمیکند  
و این عطیه را فور عظیم میباید امید که انیت جمیع  
دوستان اهل رنج و محنت باشد بجهت کاتب فقیر و معذرت  
سلسله فقر و اندوه و زنی که در دوار و خست بودیم و ابرام  
منویری نشان رود و محتوی باشد و السلام **خاتمه**  
در دستور جوین و جلالت و قرا با این ترتیب است

خانه

قرابان

قرابان بن اتم نمودند مقدم داشت و فقیر و معذرت  
استاد و کان استادی بجهت این حسن الخلاق الشهر  
محکم ناجا و موکله مرحوم در بطنه طبعه همدان قباله  
مقبره شیخ رئیس ابو علی ابن سفنا منزل داشت و فقر  
مدا و ایل مس سفر دهند و نشان کرده بخود متوایب  
اصفهان طهرانی رسید و نواب مرحوم فقیر را ازین  
خطاب یاد و مکرر فقیر را تکلیف مدار رسید علی نمود  
در خدمت اعیان رحمت الله که ملازم نواب مرحوم بودند  
در کس طبعه بخاند و بعد از سفر حج در اصفهان کاهان  
موجود در خدمت حکیم عیاض بن میرزا محمد خورشید حکیم  
خوانند و بعد از زیارت عقیبات که وارد همدان شد  
بخدمت حکیم ناجا رسید و قانون در مدد رساند  
ایده مرحوم کتب ایشان و اجازه گرفته روانه نزد شد  
و مدت ده سال در نزد طبعه بود و دوازده سال شد  
بالا اله الحکر که در اصفهان معالجت و مدارات انتقال  
مینماید و خدمت اعیان بسیار کرده و دستور ایشان در  
انچه تجربه رسیده درین اوراق مندرج میباشد و فضل



خداوند جل شانده و چون طبیب کامل محرمین در کمارازی  
 قرار یابد این تریب علی نوشته و اول امر او را خلاصه ذکر کرده  
 افتد بآن نموده قیام **فصل** در دویه صمدی **خارالا**  
**طیله** صمدی در رخ صمدی سفید کل رخنی شیا فاشیا  
 بوش در رنیک با آب کشن تر از یکا هو **نی** بیکر صمدی که  
 کل رخنی سرکه عرفی کاشنیک **انضاد** بنفشه کل خطی  
 سفید بوش خشخاش از دجو با سفید نیم رخ لعاب **نی**  
**نی** بیکر رنیک خشخاش و بوشان و خطی از دجو کاهو فو  
 زعفران سرکه و کلاب بر شند **نطول** سرور و غن کل  
 سرخ سرکه آب عیار عرفی کاشنیک **انوالی** قرص بنفشه  
 آن بنفشه خشک ده درم زرد صمدی که نیم درم رب  
 السور یک درم محوره مشر یک درم کثیر اسفند نیم درم  
 مصطکی ربع درم کوشه با عرفی کاشنیک سرشته قرص  
 کند شوی به از یک درم نادر و درم **الاش** و شراب فیروز  
 صفیل کل فیروزه درم با یکر طالی بوشانیده  
 صاف نموده با نیمه شقال اندر سفید بوشانیده  
 از شوق شقال با نیمه شقال **کچنی** و ساختن آن بوشانیده

ینا و فرست **شربک** **شربک** صفیلان معروف **شربک**  
 صفیلان بطریق مسکین ساره **این** برک بیدرک **القطب**  
 کل خطی از دجو از هر یک قدیم بوشانیده اطراف بدان  
 بشویند **انکالا** لیا را **انکالا** فریون مرکی از هر یک دو  
 شقال چند بدست و نصف شقال با فیون زعفران  
 از هر یک یک قیراط مات مرین خوش سرشته صمدی کند  
**کالا** تخالده ملح زرد خطی اگر مرکه مرکه در دما  
 به بندند **نطول** کره الکلیل الماک با بونه صغیر مرین خوش  
 نما از هر یک نیم بوشانیده برزند **حلیله** بوشانیده  
 هلیله سیاه زرد محکوک از هر یک نیم شقال نیم شقال  
 مثل از هر یک با تکی از را کوشه با کلاب جکند و این  
 شرب بود با آب گرم بدهند **نخود** بوشانیده  
 نیم شقال بوش هلیله کالی به شقال ریونده چینی و شقال  
 زرد محکوک یک شقال کثیر اسفند نیم شقال کل سرخ شقال  
 کوشه شرب بوش شقال با آب گرم بدهند **شربک**  
 که بجهت صداع بارد و شقیقه و بصره برصدین با کلاب  
 و ایکشین تر و مالند صفیلان فیون مرکی کافور و

از هر يك دانه يك نوز و يك شغال كل از نوز يك شغال غنوم  
 بخت از يك كند نوز و يك شغال لاج دانه از هر يك يك شغال كفته  
 يا شوره نم كاه و كلا يك شغال شلث قوس سازند **در شغال**  
 صفات شغال در شغال نوزده پند در دانه از يك  
 يا اب هر جو شغال نوزده پند يك شغال نوزده پند  
 بقول از نوز شغال نوزده پند **در شغال**  
 صفات اسطوخودوس پرمياوشان از هر يك يك شغال  
 فادانا اصل السوس كاه و دانه از يك نوز يك شغال  
 از هر يك يك شغال سبتان نوزده پند از هر يك يك شغال  
 بنفشه كل سرخ از هر يك يك شغال جو شغال نوزده پند  
 شغال نوزده پند بقول از نوز شغال نوزده پند از نوز شغال  
**في البضه** سعوط نافع افون كاه و نوز يك شغال بالويه  
 كوشه با كلا يك شغال نوزده پند از نوز يك شغال  
 يكي از نوز در نوز بنفشه با دانه كل كرده در نوز يك شغال  
**اسحقون** ايارح فقا هفت شغال بوست هليله نوزده پند  
 لبناج از هر يك يك شغال نوزده پند شغال و حب النمل سنا  
 مكي چورده شوي از هر يك دو شغال شغال يك شغال باب

با دانه حب ساخته شغال شغال **شقيقه** نوز يك شغال  
 كاه و با شغال سرخ صندل نوز يك شغال لاج افون غنوم  
 از نوز يك شغال بالويه در نوز يك شغال بالويه  
 بر كاه و در نوز يك شغال نوزده پند شغال نوزده پند  
 اسرب نوز يك شغال نوزده پند شغال نوزده پند  
 بيد شغال نوزده پند شغال نوزده پند شغال نوزده پند  
 بوزنه بالويه قوس ساخته در نوز بنفشه كل كرده  
 در كوش از جانب لاج و فجا نوزده پند و اگر خواهد قوس  
 شغال نوزده پند شغال نوزده پند **حب نيا** صبر نوزده پند  
 افينين از هر يك يك شغال شغال شغال شغال شغال شغال  
 مصطكي از هر يك يك شغال نوزده پند شغال نوزده پند  
 اين يك شغال شغال شغال شغال شغال شغال شغال  
 دو شغال بوست هليله نوزده پند شغال نوزده پند  
 دانه مصطكي كاه و نوز شغال نوزده پند از هر يك يك شغال  
 نوزده پند شغال نوزده پند شغال نوزده پند **حب نيا** صبر نوزده پند  
 يك شغال بوست هليله نوزده پند شغال نوزده پند  
 از هر يك دو دانه با حب نوزده پند شغال نوزده پند



**حب صبر** زرد بیکقال پوست هلیله زرد افتون  
 بفاع از هر یک نیم مثقال و شش خطل سفوف یا سنا یکی مثل  
 از هر یک و دانک حب الیل یکی حک کنند و این دوشرب  
 باشد **حب بنفشه** بنفشه خشک دو درم نرید یک درم  
 السوس پوست هلیله زرد انیسون از هر یک نیم درم سفوف  
 نهدانک حب سازند و این یک رب است **حب ایاغ** ایاغ  
 بیکقال و نیم پوست هلیله زرد تربهار یقون شش خطل  
 از هر یک نیم مثقال مصطکی ایسوت حب الیل از هر یک  
 و انکی حب سازند و این دوشرب است **حب لادن** لادن  
 ایاغ فیکرا صفان داچینر سیله سنبل الطیب و  
 بلبلان حب بلبلان زعفران اسارون مضطکی از هر یک  
 بیکقال صبر سقوطری دوزن ادویه **اطریفل صغیر**  
 پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست هلیله الله  
 بنفشه از هر یک به مثقال کوثر باروغن یا دانه شش مثقال  
 جریه خورده با سر وزن ادویه غسل مقصود معجون سازند  
**ما ابلین** بکترند بر سر و به بنند و کشتن و تراشید  
 و کاه و شاه تره بنرید دهند و هر وقت عصر شیران

دوشرب

رو شده مقدار دو درم و طل و نیم در دیک صندک یا مسنه  
 فلیح کر به مالش زمر میخشانند و بوی اینجور که پوست  
 آن تراشیده باشد و بر سر حب بکشند و در میان  
 شش میزده باشند تا کیفیت خوب در شش میخند شود  
 و چون شش از شش بخیل رود دیک فرو گیرند و پوست  
 مثقال سکین خن صادق الحوصه دران ریخته در کربان  
 سفید کر به ابان بچکانند علی الصلح ابان چکیده  
 را در دیک کر به جوشانند که بکویند و شش مثقال  
 از اب یا بیک مثقال شربت افتون و نیم مثقال سفوف  
 ریخته و یک دانک نیم لاجورد و مغول نیم درم کر به  
 جریه که فاصله میان هر جریه یک ساعت نیم بخور  
 باشد بنوشد و هر سه روز یک بار به بجای سفوف خور  
 سفوف سهل مزج کنند و دران دوزن لاجورد دهند  
 و بیست روز ماء الین بخورد **شر قیچک** صفان را زیاده  
 تخم کاسنی تخم کرفس افشین از هر یک نیم مثقال حب الیل  
 مقشره مثقال پوست تخم کاسنی پوست تخم کاسنی را زیاده  
 از هر یک هفت مثقال اسطوخودوس بفاع از هر یک

دوشغال با سکه سفید ربع رطل فند سفید یک رطل بقره  
 آرند و اقیون در گمان بسته با آب برادویه بپوشانند  
**سفوف خرد** اخیون سشفال نه یک سشفال بخت  
 هلیله زرد یکسال و نیم مصطکی ایون کثیرا سفید  
 ازهر یک با یک کوفته سفوف عازند **سفوف خرد** صفات  
 سفوفیا مشوی غایقون ازهر یک با یک و نیم تربید کونک  
 نیم سشفال ایون چینی یکسال و نیم هلیله زرد نیم سال اگر  
 سفید با یک **مالا الشیر** بواج جو قشره قدر یک رطل است  
 رطل آب آش زرد بپوشانند تا نصف آید **مالا الشیر** غریز  
 لجنان بطریق مذکور است از راه کثیر تر خشک صغیر نیم کونک  
 ازهر یک سشفال درسته یک سکه کره در دیان اندازند  
**للبات** غمول تمام صداب مرنجوس عا شارب نجاسف  
 صغیر عا فرجایع شونیر بپوشانده با آب آن نظر کنند  
 طفل از غذا دکنند **نورین** دو غن نایون روغن سداب  
 روغن قسط **طلا** خرد فریون چندین ستر عا فرجایع  
 و کلاب **نظرون** چندین ستر فلفل سفید کنند  
**شیرین** که صفات در صداع بار و مذکور شد **غریز**

**گاهو** صفات بکیرند ستر گاهو و بکیرند و اندک از یک  
 بران بپوشانند با مال دنیا بر روغن آید **مقد** بکیرند ستر  
 گاهو و نیم سشفال سینه و سفید بود در ستر ازهر یک  
 سشفال مغز نیم خیار نیم کد و ازهر یک دوشغال صغ  
 عر لپاشا سته ازهر یک یکسال ایون و آنکی چند ستر  
 نیم سال کوفته با یک کثیر تر ستر ستر ستر  
 از یک کدانت و نیم نیم سشفال بدهند **للبات** غریز  
 کند در دوشغال بعد مصطکی ازهر یک سشفال رطل  
 دوشغال تربید در ربع سشفال زعفران یکسال مغز بادام  
 مفر سشفال سنا که سشفال کل ستر دوشغال  
 کوفته بپخته با یکونک ادویه قند و دوزن عمل  
 صاف معجون سازند **مالا الشیر** صفات در دیان  
 مذکور شد **مطهر** ایون صفات سنا که سشفال  
 کل ستر دوشغال و نیم اخیون در گمان بسته بخت  
 هلیله زرد هلیله و ساه ازهر یک نیم سشفال بواج  
 اصل السوس از آنکه ازهر یک دوشغال اسطوخودوس  
 بر سیاوشان شاهنره کاوزان مادرنجوبه بنفشه



نیلو فوار هر يك دو شقال و دو دانك مور و مرقه سبستان  
از هر يك سی عدد در سه رطل آب جوشانیده صاف نموده  
کلفند افشای هفت شقال مغز یا جنبر بر چنان از هر يك  
ده شقال روغن بادام یک شقال **دهن البوب الحما به**  
مقرنند و مقرن بادام مقرن به کینه و مقرن مغز یا جنبر و مقرن  
کردگان مغز تخم کدو هر دو گرفته روغن کند و در هر يك  
**البهاره** مغز تخم کدو و خیار تخم خازره تخم خاشاک تخم کاهو  
مقرن بادام یک عدد مقرن در دستور بعد از این **ماء الاصول**  
صفشان پوست بچ کر و سیب بچ را زبانه از هر يك  
هفت شقال بر سیب کبر هفت شقال حب لبان از هر يك  
اسارون را زبانه اینسون از هر يك هفت شقال خطیا  
ماعود لبان نوریدان از هر يك یک شقال مور و مرقه  
پنجاه دانه اخرا را جوشانیده با آوند میزدند و کربل بخواهر  
از دشت برین از چهار شقال تا هفت شقال با عرق شاهره  
بدهند **صمغ صندل** هفت شقال هلیله شیار و شیاره  
کابل را با مقرن و قیون از هر يك هفت شقال سیب بچ  
اسطوخودوس از هر يك شقال و نیم غایتقنی سقنیا

مشوی دو شقال لاجورد و مغسول یک شقال و نیم از را  
کوفته تا سیرا بر غسل بخواهر از دشت برین از شقال تا پنج شقال  
**حب توبیا** هفت شقال در شقیقه مذکور شد **حب البایج**  
که مذکور شد و صفشان یا رخ فیه را نیز در دوا مذکور شد  
**حب حب** حب صلیحی قون ماء الاصول که مذکور شد  
**حب نافع** عود الصلیحی حقوق کاکل **السکه** و **مورخ**  
خردل نیم شقال عاقر قرحا فاقا سفید و اسود را فاضل  
پوره مرزنجوش بر سا اجرا ساوی نیم کوزه جوشانیده  
صافی نموده با غسل یا ساکنین علی دو شقال عرق  
کند **بلالیک** نیم شقال عاقر قرحا جبهه السوداء قسط قسط  
و ج از هر يك ده شقال سراب جلیت خطیا تا دوازده  
طول جبالا را چند پند سی شیطرح خردل از هر يك پنج  
شقال عمل عاقر قرحا هفت شقال روغن بادام بیت شقال  
عمل مصف سوزن ادویه ستریتی از نیم درم باید شقال  
و نیم **القاج** بلالیک مذکور **بلالیک** هلیله سیاه آنکه از  
هر يك بیت شقال کند زعفران نیم شقال فلفل عمل بلالیک  
از هر يك هفت شقال عمل سوزن ادویه شریقا یک شقال

نار و شغال **جانبین** ایارح فقرا و شغال شمع خطا  
 یکی قطور یون ما نیز مرغ از هر یک شغال فریبون و  
 شغال و نیم چند پند نیز بچسل چلینت سکع حاو شیر شط  
 خرد فلعل از هر یک یک شغال باب سراج حب با از دین  
 از یک شغال نادر و شغال **عشبه** صفات آن کیرند عشق  
 شغال و هر و زده شغال از آن بایک رطل کلاب  
 و بیک رطل عرق بید شغال و بیک رطل عرق پند یوشانند تا  
 آید وقت صبح شغال نادر و شغال و شام و شغال  
 نادر و شغال نبات میفید نبوشند ناشن و نعام  
 بشود و بر غیر بدستور بر غیر جوی چینی است که در موضع  
 خود مذکور خواهد شد **موط** چند پند نیز کیش  
 فلعل چند نهک شمع خطا و در فریبون نهک کا و شغال  
 کره بخوارا ساو کو شغال کلاب شیاف شغال و شغال  
 باب مزجوش بکار دارند **رغی** صفات آن قطب جری  
 فلعل عاقره فریبون چند پند شغال عاقره از هر یک  
 ده شغال در شراب و رطل نجیاسه و بایع رطل و غن  
 کیند بمل از دین **طاول** صبر نیز که خصم زعفران کلاب

**حب** اصطیقون بلایک صغیر فسط و شغال و شغال  
 صفات آن در جیب بیک رطل و آب و رطل و غن کیند رطل  
 یوشانند و آب و در و غن نادر **ایارح** و **عازیا** شمع  
 خطا پند در بصل فصل بریان کرده غار یون سفینا  
 خرق سیاه اشق است و در یون از هر یک چهار و نیم درم  
 افیمون کادریوس رطل صبر از هر یک درم حاشا و  
 سا رخ فرا سیون جعد سلیحه فلعل سیاه و سفید  
 در فلعل زعفران در جیبی لبها حاشا و شیر سکع  
 چند پند ستر مریکی فطراسا لیون زرا و ندر طویل و صاف  
 افیمون فریبون سیل طبیب هما و بچسل از هر یک  
 یک درم و نیم عمل مضفر و در بارش توی و در شغال لجه  
 درم **دین** **الین** **الزبد** **الزبد** **الزبد** از زردت چهار شغال جو  
 مفر صبرانه از هر یک بیش از نه باب در شیش کره  
 بر روی آنش کزاند تا محل شود نیم گرم در زستان  
 و سرد زستان در شش چکانند **اشیاف** **ابض**  
 فلعل و شغال از زردت شغال صبح عرق کثیر است  
 از هر یک شغال شیاف از دین **دود** **دود** از زردت و در



ده شغال نشاسته دو شغال افون دانگی کافور نم طند  
 صلابه کند پروردن از زوت ددیش خرباش و زعفران  
 دوز **دور** از زوت مرابه شغال صبر زرد و **دور**  
 زعفران خضر یکی از هر یک یک شغال و نیم مری یک شغال  
 صلابه کند **عقرو** **شیانیا** اقلیمیا و هیچ مفعول و ثوبا کرنا  
 مفعول اسفند خا اعم کنند از هر یک دو شغال ترکی  
 از زوت از هر یک یک شغال و نیم دم الاخون صبر زرد  
 افون از هر یک یکدم شیاف سازند **شاف** **کند**  
 اشق از زوت از هر یک یکدم کند ده دم زعفران  
 در دم کوفه بلعاب علیه سرشته شیاف سازند **لحم**  
**ربا** و ساق را یک کطل با چهار کطل آب بجوشانند و **شاف**  
 کند پس در یک کمره بجوشانند تا بقوام آید باقیلند  
 کشند **شیانیا** **قربا** نور و جود نشاسته یک کمره  
 عربی نیم جود هم سرشته شیاف سازند **شیانیا** **شاف** مفعول  
 قلع طار حرق از هر یک یک شغال و سنج مرصاف و قور  
 فلفل سفید از هر یک یکدم باب را به شیاف کند **دور**  
 ثوبا کرنا مفعول یکدم هیلده زرد و کول صبر زرد

انهریک

اکبر

از هر یک دو دم فلفل سفید از فلفل از هر یک یکدم  
 کی سازند **السبل** **نظر** **نظر** **نظر** **نظر** **نظر** **نظر** **نظر** **نظر** **نظر**  
 ده شغال نخا سر حرق یکدم بلع اندکی اسفند خا خاص  
 فلفل سیاه از فلفل سبیل الطیب و ثوبا هندی از هر یک  
 دو دم قرینا اشته نک ترکیه از هر یک دو شغال صبر  
 زرد و شغال مرصاف مایه بران چینه عروق نوشا دنداز  
 هر یک یک شغال و نیم پوست هیلده زرد چهار شغال بلع  
 عین غل طعام یک شغال شیاف فاشیا دو شغال و نیم  
 غل هندی یکدم صلابه کند و در بعضی نسخ مشک یا نیک  
 و فیتور داخل میکنند **دور** **شیانیا** نخا سر حرق شاد مفعول  
 از هر یک یکدم فلفل و فلفل شمش خطل زعفران از هر یک  
 یکدم زنجار صبر و ثوبا اقلیمیا فاضه از هر یک یکدم صلابه  
 کند **دور** **شیانیا** **نظر** **نظر** **نظر** **نظر** **نظر** **نظر** **نظر** **نظر** **نظر**  
 یک شغال مر زعفران عروق از هر یک یکدم اشق کند  
 از هر یک یکدم بلعاب علیه شیاف سازند **شیانیا** **لحم**  
 صبر کند از هر یک یکدم از زوت دم الاخون جلیا و **دور**  
 شب یاقی از هر یک یکدم زنجار و ربع دم باب از یاقه

ببرند **شیانف** اشرك زهره کلنگ زهره باز زهره کلنگ  
زهره ماشه زهره زهره خشک کرده از هر یک دودم ششم  
حنظل سکنج زینون از هر یک یکدم بای بایان شش  
کند **دودار** ربع مشرک دم الاخون از زون و با صغ  
عرب ثبات سفید یا سوبه صلایه کند عوار چهار را و  
کوبند **شیانف** بای بنار شه و تا بر زقطه ناخته قشر صلایه  
کرده یا ای باران برشند و بشکل قفل شیا ف سازند  
**دربنج** شیا ف سود کوبند مشرک استامد زهار ساج  
هنگ از هر یک یکدم و نیم افلیما نقره دودم اشق  
سکنج دار قفل از هر یک یکدم بکارب برشند **بهار**  
سفید قلعی صغ عربی از هر یک یکدر بخار مثل الجع یا  
سراب شیا ف کند **حب** صبر زرد عصاره افستین  
از هر یک نیم مثقال شحم حنظل مقوی یا مشوی عوطی  
از هر یک یکدانک و نیم گوشه بای حبستان دایان یک  
شربتات **حب** صبر دوشغال پوست هلیله زرد  
نیم مثقال کل سرخ چهار دانک مصطکی کثیر از غفران  
مقویا از هر یک دانک و نیم کوفته حبستانند و این

دوشربا

دوشربا است **حب** صبر زرد یک مثقال پوست هلیله زرد  
کل سرخ زرد مد بر مصطکی از هر یک دودانک با ربع ساجند  
این یک شربا است **حب** صبر زرد یک مثقال پوست هلیله  
زرد افقون بسفاح از هر یک نیم مثقال شحم حنظل تمثی  
سنا مکی مقل از هر یک دودانک حب لیل یا کیک کند  
و این دوشربا شد **حب** حقیقه مقشر خشک دودم  
ژید یکدم رب السوس پوست هلیله زرد یا نسول یک  
نیمدم مقوی یا نیم دانک حب سازند و این کشر است  
**حب** ایاج فیقر ایک مثقال و نیم پوست هلیله زرد  
تر بد غاقون شحم حنظل از هر یک نیم مثقال مصطکی انیسو  
حب اسدل از هر یک دانک حب سازند و این دوشربا است  
**ضاد** للوجع الشدید فی الین کشین زرد اکلیل الملک  
بر کمان زعفران کله شربا هم برشند **طله**  
که منع نزله کند صبر افلیما شیا حنظل کل ایض صغ  
عرب بقیه تخم مرغ سرشته بر جبه یا الداد و **تالان**  
للوجع **قطر** آب بر لخته آب تراشه که در دوش کل سفید  
تخم مرغ باید که نقطه کند و مکرر بچکاند **ایضا** شجار





کند **السنبل** که حفظ دندان را کند و دندان سفید زرد  
رود و با آن سعد عذبه طراشند و قبل از بلوط تخم کلر و تخم  
شبهانی سماق چلنا رجب الا من غر اخضر و فلفل و  
بالسویه **اخر** که دندان متحرک ساکن کند زرد و دندان کوفته  
مقشودم الا چون شاخ کوزن سوخته از زوت مع  
عرب بالسویه **لارج** مضضها و آوردن کافور **اخر** برك  
چنان عذبه برك چنه **اخر** ایا ریح فقیرا بپاشند و بیا  
العل مضضه کند **اخر** ریح کبر حب الفار در سرکه بپزند  
مضضه کند **اخر** خراطین در روغن سون چنه **اخر**  
سرکه با آنکه مضضه کند **اخر** و **السنبل** که از قیل شده  
بود مضضه و در عذبه چلنا رجب عا فرقه بپزند که  
و کلاب چوشیده **السنبل** که در دندان گیرند سبیل و چنه  
قرنفل با ریش کبابه بسیاره فلفل سعد از هر يك  
یک درم قافله جوز بواشند از هر يك یک درم کوفته بپزند  
و کلاب وضع عرق چنه از آن **السنبل** و **لارج**  
زرنج احمر و صفر نوره چنه عصاره هر يك به شفا  
زنجار فلفط از هر يك یک درم آقا فیا چلنا از هر يك یک

کوفته

کوفته بپزند که سرشته در آفتاب بپخته بکند از آن پس لایه  
کره با آن فرغ کنند و در وقت حاجت بکند از آن پس  
لایه و حوالی فم بدان دلت کند بر دندان و روغن کل نیم  
که در روغن کاهوار **السنبل** بزرگ و در طباشیر و  
عسل و قشر تخم خرفه کشته خشک در کف اسفود از هر يك  
نیم درم عاقر قرحا کافور از هر يك یک درم سفید بپزند  
ارویه صلا یه دلت کند و برك و کلاب و روغن کل  
دهان بشوید و این عمل بعد از حجامت کند **الضمع**  
و هی العقه التي يحدث تحت اللسان و فوشار غصص ملح  
عین حل کوفته بپزند سرشته زیر زبان گذارد و **السنبل**  
الحار صه قد در کف الاسنواء مشروحا للبارد الصعب منه  
**حب** قوفا یا یک درم و مرتبه بدهند غرض از آن که بچین  
منضی ماء العسل یکا مده مفرنه و عجوقه **فلا فون**  
لتنه ان میجه اكله ثم و میجهت زخم ناصور و اگر زرنج  
عصیه مفید است صفشان آقا فیا دوازده درم زرنج  
احمر و صفر از هر يك شش درم و کلاب چهار درم فلفل  
حیه پنجر درم شبلیان هشت درم کوفته قرص سازند



و در وقت حاجت بار و غن کل هر ششده هر هم کند **سورتان**  
 بدل فلا فون است صفات شب قلفطار از هر یک یک جزو  
 قلفین یک سوخته نوشاد از هر یک نصف جزو  
 قوطاس سوخته نوره خیه از هر یک یک جزو نیم زعفران سوخته  
 کند در لختا از هر یک نشان جزو اندو کوشه با سرکه  
 فرس سازند و این بدو طریق استعمال شود بجهت خیم اگر  
 خواهند که هر هم کنند بار و غن کل هر هم کنند و اگر خواهند  
 بجهت کله نم بکار دارند باید که آب کشته تر حل کرده  
 مضغه کنند و اگر کحل باشد در صورت که کوشه بپایند  
 و دلت کنند و هفت نایب تر شاه بشوید **دو ششده**  
 سوال از نافع بود صفات غناب سیلانه سپستان خجانه  
 نانه انچه خشک یا نره عدد مقشر حلیه و نیل و خجانه  
 کا و زیان از هر یک دو مثقال زوفا با پس پسیاوشان  
 از هر یک پنج مثقال اصل السور نیم خطی از هر یک مثقال  
 جوشانیده صاف نموده با یکوطل فند سفید بقول دارند  
 شیرین از چهار مثقال تا هفت مثقال **حلیه**  
 شاسنه کثیرا صغ عری از هر یک دو مثقال و مقشر و سفید

شکر شغال

شکر شغال مغز بادام مقشر یا زرد از هر یک چهار مثقال کوشه  
 با عاییدانه حب سازند **حب** مفری و مفری و مفری و مفری  
 مفری و مفری از هر یک شش مثقال شش شاسنه  
 کثیرا صغ عری و با السور از هر یک دو مثقال مغز بادام  
 مقشر و شش مثقال با عاییدانه حب سازند **شش شش**  
 کثیرا صغ عری و با السور از هر یک یک مثقال از هر یک  
 شش مثقال پوست شش شش شش شش شش شش شش  
 جوشانیده با یکوطل فند سفید بقول دارند **حلیه**  
 تخم کرفس از نایب از هر یک با السور پسیاوشان از هر یک  
 دو مثقال مغز بادام و پنج مثقال فون و اگر با عاییدانه  
 حلیه حب سازند **حب** مفری و مفری و مفری و مفری  
 دو مثقال فون نیم مثقال هم ششده حب سازند **حلیه**  
 با السور فایند و فلفل السویه یا با بار از حب سازند  
**حب** از غار یقون شش خطی پوره با السور  
 تخم الخیر از هر یک ششده مفری و مفری و مفری و مفری  
 شریقت **حب** از غار یقون با السور غار یقون  
 از هر یک نیم مثقال بنفشه فایند از هر یک مثقال

این یکسری نیست **فوق** **بار** تخم خربزه تخم خیار زره تخم خیار  
مغز بادام مقشرا زهر یک یک شغال شاسنه صغ عرب  
کثیرا از هر یک یک شغال زنجبین نیمه طل فایند کطل  
بقوام آرند ملحقه از آن ارد و شغال نایجها و شغال  
**لغون** **نخ** بزرگ آن کر سینه مغز بادام مقشرا زهر یک  
ده شغال مغز جلعونه غدار السوس از هر یک یک شغال  
صغ کثیرا از هر یک دو شغال با زنجبین و فایند عمل آرند  
**مجنون** **نخ** مو بر سق بنیت یک شغال زعفران سبیل الحیب  
سیلخه دار چینه دار ششمان از هر یک یک شغال قصبه الزیره  
دو شغال ققاح از هر مقل علك از هر یک دو شغال  
یا غسل سه وزن ادویه شیرینی از یک شغال نادر و شغال  
**افراط** **نخ** کند دم الاغین از هر یک یک شغال کمر  
نخ شغال شاد رخ و طین مخوم از هر یک ده شغال  
یک شغال و نیم جلتنا و شغال و نیم اینون یک شغال شیری  
از یکدیگر نه یک شغال **طلایه** که منع لغت هم کند اقا  
و هیو قسطیه آن و کند و غصص و جلتنا و مرکب و صغ  
عرب و طین ارغوی و اینون از اجرام متا و تخم خربزه و تخم

و فنا و طلاله ایند **فوق** **نخ** **مسلول** و نافع بود صفیان کل  
ارغوی شاسنه کل صغ از هر یک یک شغال سلطان سوخته  
ده شغال کثیرا جلیا شیر شانه مغسول از هر یک ده شغال  
ربا السوس و شغال بقرق بارشک قوص سازند شیرین  
از یک شغال نادر و درم **ادویه** **نخ** **نخ** صفیان مروارید ماه  
کمر یا بر مرجان از هر یک دو شغال جلیا شیر کشین و شغال  
کل سرخ صندل سفید مغز شکر کدو تخم خرفه تخم کاهرا از هر یک  
شغال در ششمان **نخ** یک شغال کل کافور بآن دو شغال  
کافور از هر یک یک شغال با شربت سبب شیرین سبب اراد  
ببر شدند **مفح** **نخ** صفیان کافور بآن با در نجویه و در  
همین سفید قافله صغار سارح هندی از هر یک یک شغال  
ابریتم مقرض مروارید مرجان یا قوت از هر یک دو شغال  
بوستا **نخ** کل سرخ و صطک زعفران زرشا و از هر یک  
شغال نبات سفید یک کمر ابر غسل مصغ دو برابر اجزاء  
مجنون سازند **دواء** **المسد** **نخ** مروارید کاهرا یا قوت  
مرجان از هر یک دو شغال ابریشم مقرض کل کافور بآن  
طایر کشین و شغال کل سرخ از هر یک یک شغال صندل



سفید تخم خرمه تخم کاه از هر یک ششقال غیر اشبه شد  
 خالص و رقیق از هر یک یکشقال در شک منقح ششقال  
 شربت سیب قرمز سوزان و به بسوزند **دوا** **المشک**  
 زرباد در روغن از هر یک یکشقال مروارید اریسم از هر یک  
 یکدرم پنجاه سرخ هین سفید ساج هین فاقه کیار سنبل  
 الطیب چند ستر و ال از هر یک یکشقال و دو دانک  
 زنجبیل و از قلع از هر یک یکدانک مشک ششقال با عمل  
 خام بسوزند **شربت** **الرومی** اریسم طباشیر مروارید کربا  
 از هر یک دو شقال کل سرخ مسکه سنبل الطیب عفوان  
 عود هند بادرنجویه سعد کوفه ساج ریوند چنار  
 ششقال پوست لاج در روغن فاقه صفرا و زعفران  
 غیر اشبه شد خالص و رقیق طلا در رقیق از هر یک  
 دو درم اسار و کل ریح یا قوت از هر یک یکشقال در شک  
 منقح به شقال لاله باریک رطل خندان عسل از هر یک  
 یکوزن او به همچون سازند **دوا** **المشک** سیب جبر از هر یک  
 هشت درم پنجاه شش درم ناخواه زعفران تخم کوفه  
 چهار درم مشک نارین ساج هین از هر یک دو درم

بید ستر یکدرم و فیبا عسل مجنون سازند شربت از ششقال  
 نایکدرم **رقی** **یا** **اصفهان** مروارید ناسفته دو شقال  
 و رقیق کل سرخ طباشیر و بسوزند سفید از هر یک ششقال  
 تخم خرمه مغز تخم خیار زره مغز تخم کدو از هر یک ششقال عفوان  
 کافور کل ریح از هر یک یکشقال با کلابه **شربت** **الرومی**  
 مروارید ناسفته دو شقال کربا طباشیر تخم خرمه حسک  
 کل سرخ از هر یک ششقال عود خام و ساج از هر یک  
 یکشقال و نیم کوفه پنجه سفوف سازند **شربت** **الرومی**  
 کل کاوزبان کاوزبان کلابه از هر یک دو شقال با زعفران  
 دو شقال جوشانده با نند سفید کوطر بقوا سازند **شربت**  
**صدل** **صدل** سفید سوهان کرده یک کوفه از آن در روغن  
 رطل سرکه و نیم رطل کلابه یکشبا از روغن بنفشه سازند  
 کوفه با یک رطل سفید بقوا سازند **شربت** **سیب**  
 ترش آب سیب شش رطل بنفشه سازند نائیل از آن برودین  
 سفید یک رطل اضافی نموده بقوا سازند **مغز** **واکه**  
 طباشیر کل سرخ هین سفید کل کاوزبان کشتی خشک تخم  
 کاه از هر یک ششقال تخم خرمه زرشک منقح صدل سرخ

صندل سفید از هر یک چهار مثقال مغز تخم خیار و مغز تخم  
مغز تخم کدو از هر یک پنج مثقال پوست هلیله کابل و لاله مقشر  
کهرابا بزرگ از هر یک دو مثقال روغن پوست هلیله  
زغوان از هر یک یک مثقال کافور نیم مثقال آب صندل و آب  
سیب تخم یا آب از هر یک نیم رطل فندک سفید یک رطل بجز  
سازند **فصل در دهنه و فم** صفشان کل سوخ شش  
سعد کوفه بچندم قرنفل سارون مصطکی سنبل الطیب  
از هر یک سه درم قافله کبار قافله صفار زرد سیاه  
منقی جو ربوا قره زغوان از هر یک دو درم املا مقشر  
بدون رطل فندک ببار و عسل و برابرا **بخار و عسل**  
سنبل هفت سنبل یوغم کوفه انیسون مصطکی از هر یک  
یک مثقال قرنفل سیاه سه درم سدکل سوخ و زنجبیل  
قصا لندیره از هر یک دو مثقال عود خام زراخ از هر یک  
شش مثقال پوست هلیله کابل بوداده جو ربوا از هر یک  
یک مثقال و نیم با عسل مصفی سوزن ادویه همچون سازند  
**مانده الحویه** زنجبیل فلفل دار فلفل با چغندر مقشر  
پوست هلیله شیطان زداوند بدجرح جفت انشعاب

هش

جلفوزه عروق با بویه نارصل از هر یک ده درم با بویه پنج  
درم موریتی بوی درم عسل و برابرا و بویه **جالبوی**  
سنبل الطیب قافله کبار سیلحه و اچنی خولجان قرنفل سعد  
زنجبیل فلفل دار فلفل قسطعود بلسان سارون تخم  
موره قصا لندیره زغوان از هر یک دو درم مصطکی  
سدوم فندک ببار عسل و برابرا **کوفی** زیره سیاه و کوه  
خسایند در سایه خشک کرده یک رطل زنجبیل فلفل از  
هر یک ده مثقال سواب پنج مثقال بوره ارمی و شش مثقال عسل  
سوزن ادویه **شراب و عسل** زغوان غاریقون زنجبیل  
اچنی عک کبار از هر یک ده درم سنبل الطیب کوفه  
سفید عود بلسان اسطوخودوس از هر یک قسط سیاه  
کافور قندهار تیغ دار فلفل عصاره الحبه الیغی و بویه  
ساخته میوه جادو شیر از هر یک شش درم سینی فلفل  
سیاه و سفید سوزنجان جیده اسقود بون و قو  
الملک فطیانار و غول بلسان حبیبیان قره قویون  
مقل از هر یک هفت درم سراب و درم اشق نارین  
مصطکی صغری فطر اسایون قرمانا رازانه انیسون کل



سرخ مشکطرا مشع از هر يك بخوردم اينك سرخ كنج  
 قومو اسارون از هر يك يكدم افاقا اسوه سفوف و هون  
 ريقون از هر يك چهاردم بخور انچه صمغ باشد در كلاب  
 نفوع نموده باقی اجرا كوفته با دو وزن او و به عمل  
 همچون سازند **ترجیح** نه صفشان موز منقوع چهاردم  
 علك البطم بيش چهاردم مریك از خوار هر يك دو ذره  
 درم دارچین قمل اظفار الطیب نارین سیلخه اكلیه ملك  
 سعد حب الفار از هر يك سدر درم قطر اندیز نه درم  
 زعفران يكدم قمر البیهود و درم و نیم كوفته با آب انكو  
 قرص سازند **علاصه كبر** صفشان سیلخه از هر يك  
 دو مثقال و نیم چند پند سرفطر اسایون تخم كرفس از هر يك  
 با زده مثقال قسط پنج شش مثقال سیلخه ایون يكه مثقال  
 دارچین اقواس نار و انعامه سیلخه اسارون از هر يك  
 شش مثقال فلفل سفید دوازده مثقال سیلخه هندك  
 هفت مثقال حماما داز فلفل زعفران از هر يك چهار مثقال  
 ایون انیسون از هر يك دو مثقال سكر زنده **قرص زرد**  
 صفشان حماما دار شش مثقال قسط صلی اندیز نه درم

فلفل سفید

فلفل سفید ناخواه از هر يك سه مثقال فو يك مثقال سنبل  
 لطیف سابع از هر يك هفت مثقال دارچین مریك صمغ و هون  
 از هر يك شش مثقال كوفته با آب انكور قرص سازند **فلفل**  
 فلفل داز فلفل از هر يك سدر درم حلیان ده درم حماما  
 سنبل الطیب از هر يك دو درم زنجبیل تخم كرفس سیلخه ایون  
 سیلخه اسارون راسن خشك از هر يك يكدم غسل بار  
 شریقی يكدم با آب كبر **سفره** صفشان عود خام نند  
 سفید قرص فلفل امل قفسه پوستر و نیشه مصطکی  
 كشیر خشك طباشیر از هر يك نیم مثقال كل سرخ  
 پنجدانك دیونند چینی دو مثقال سفوف سازند شریقی  
 از يكدم فلفل امل **شیرین** چند پند شریقیون دارچین  
 اسارون قومود و قوار هر يك يك مثقال فلفل داز فلفل  
 قته قسط از هر يك شش مثقال زعفران يكدم غسل  
 دو بار و نیم شریقی نیم مثقال **مجزر** صفشان خشك  
 سنبل الطیب سیلخه سابع امل دیونند خطیابا امل  
 دو مثقال زعفران ناخواه تخم كرفس مصطکی از هر يك  
 چهار مثقال دارچین فلفل زرد و نیشه مریك از هر يك

عود خام تر نعل بر یکی از هر یک یک کفاله عسل سوزانده  
 شربتی یکدم **نخروش** پوست هیلله کبابی پوست بلبله شربتی  
 ابلج نعل دار نعل نخچیل بعد شیطرح سنبل الطیب  
 ده شغال نخه شنبه تخم کندا از هر یک چهار شغال خشت  
 الحیدر مسحوق در سرکه نفوس نموده بعد از چهارده روز  
 از سر که بیرون آورد مضطک کره بوقاره یک رطل اجرا کرده  
 بروغن کافور و طریحین نموده با سیراب و عسل و صندل  
 شربتی از یک کفاله نادر دم **نخچیل** یک کبرند به دانه بزرگ  
 کره یک رطل و در سرکه و رطل مهرانجه و بایک رطل عسل  
 بقوام آرد و اجرا کوفته پخته معجون سازند صفیاء  
 نعل دار نعل نخچیل از هر یک یک کفاله صفیاء  
 شغال نعل کبابی نعل سنبل الطیب یا جوی نعلان نعل  
 دو شغال شغال صندل شغال **نخچیل** پوست نخچیل  
 بیت شغال تر نعل اجرا و دار نعل نعل نعل نعل صفیاء  
 خولجان نخچیل از هر یک دو شغال شغال صندل  
 عسل سوزانده شربتی یکدم **نخچیل** یک کبرند به دانه بزرگ  
 پوست بلبله ابلج هفتاد و نعل نعل نعل نعل شغال

نخچیل نوزیدان شیطرح بسیار سه شغال نوزیدی و رخ  
 تخم خفاش اسان العصاره شهدانج حب نعل نعل شغال  
 کینه و فشر از هر یک دو شغال همین سرخ همین سفید  
 یک کفاله نعل سفید ده شغال اجرا کوفته بروغن کافور  
 شغال جرب نموده با سیراب و عسل معجون سازند **نخچیل**  
**صغیر** پوست هیلله زرد پوست هیلله کبابی پوست بلبله  
 ابلج هفتاد از هر یک ده شغال کوفته بروغن کافور و شغال  
 جرب نموده با عسل سیراب اجرا معجون سازند **نخچیل**  
 آب شربتی یا به شربتی یا آب انار شربتی یا آب انار  
 آب انار و آب زعفران از هر یک یک رطل آب زرد شدن  
 رطل جوشانیده نان صفیاء از آن برود با فند سفید  
 دور رطل بقوام آرد و اجرا نعل نعل نعل نعل  
**کلفند** طریحین ساخن از آن یک کبرند بر یک کفاله و از انجم  
 جدا کرده و بمهر اخیره کره پس در شعله کافور  
 کشته و فند سفید سیراب از کوفته مطبوخ کره  
 در ظروف غضاری یا چوبی کره سوزانده و شغال  
 کنارند بعد از دو ماه از انجاب بردارند **نخچیل**



قربان دارد صفه آن بوده است بگویند و آب آن بکوبند  
و نیم رطل از آن با چهار رطل آب تار بلس میوش و بکرطل  
قد سفید بقوام آردند شربت آن سفید شال با پنج شال  
**معجون عرق** آب زرشک آب لیمو از هر یک پنج شال  
آب سیب شال آب یکصد شال کلاب هفتاد شال  
قد نور شال عمل یکصد و نود شال بقوام آردند و در  
خاری باد بخوبی از هر یک ده شال پوست تخم بوس  
بسته از هر یک شال مصطکی زعفران سابع خوب  
بسیار قمر نعل فاقه صفرا از هر یک صد و نیم مثقال  
مقش و شال آخر کوفته با عمل و غیره که مذکور شد  
بپوشند شربت و شفا **دانه یکصد و بیست و نود و یک بار**  
صفه آن پوست تخم کاسیه شال تخم کاسیه تخم خیار  
تخم خیار زده تخم خربزه از هر یک پنج شال سرکه ربع رطل قد سفید  
بکرطل بقوام آردند **دانه یکصد و بیست و نود و یک بار**  
پوست تخم از آن با از هر یک هفت شال از آن با تخم کرفس  
تخم کاسیه تخم کشمش از هر یک پنج شال عصانه غافق ریوند  
چهار از هر یک دو شال با سوط آب و ربع رطل سرکه بکرطل

قد سفید

قد سفید بقوام آردند و این شربت مخصوص است شفا است  
کبدی را سفید بود **دانه یکصد و بیست و نود و یک بار**  
پوست تخم از آن با از هر یک ده شال از آن با تخم کاسیه تخم  
کاسیه تخم خیار تخم خیار زده تخم خربزه از هر یک پنج شال تخم کرفس  
شال سرکه نشت رطل قد سفید بکرطل بقوام آردند  
**دانه اب و زهر** عبارت از اجزاء سبکی بپوشند و در  
که بطریقی خلاص سرکه که بپوشانند یا کفند پنج شال  
تخمین ده شال بدهند **دانه یکصد و بیست و نود و یک بار**  
سی شال تخم کاسیه باز ده شال تیل و کرک سیر کازان  
از هر یک ده شال تخم کشمش پنج شال ریوند شال هفت  
سفید بکرطل بقوام آردند **دانه یکصد و بیست و نود و یک بار**  
پوست تخم کاسیه از هر یک هفت شال از آن با تخم کاسیه  
تخم خیار تخم خیار زده تخم کاسیه تخم خربزه تخم کشمش کل کشمش  
ریش کشمش از هر یک پنج شال سرکه نیم رطل قد سفید بکرطل  
و نیم بقوام آردند و اگر مایه رسما نباشد و شال پخته  
سرکه داخل نکند شربت از هفت شال باد و از شال پخته  
تخم خیار دو شال تخم کاسیه ده شال بدهند و از شفا بود

نادره روز دهند و پنج البته نباید داد **والله أكبر**  
 زعفران قومون ریوند چینی از هر یک دو مثقال نیم  
 سنبل الطیب در دم قسط سیلحه و حبلسان قفاح از هر یک  
 از هر یک یک درم رب السوس عصاره عافیه صلیک از هر یک  
 دو مثقال مرکب ستمثال بروغن بلیان یا زیست عرق شحمثال  
 جوب نموده یا اصل صلیک و برابر و نیم لجر امیون سازند  
 شریک شقال نادره درم **قرص** صفندان زرشک  
 با ندره شقال نیم کایه نیم خورده مغز نیم خیار نیم خیار نه  
 از هر یک ستمثال کل سرخ شقال ریوند سنبل هندی  
 یک شقال کوفه نیمه بلعاب بزرقطونا قرص سازند  
**قرص** صفندان لک فضول ریوند نوره هر یک دو مثقال  
 نیم کشوف رب السوس طیار نیم کایه صلیک سنبل الطیب  
 عصاره عافیه از هر یک و درم کل سرخ نیمین از هر یک  
 شقال زرشک مغز نیم خورده مغز نیم خیار نه از هر یک شقال  
 زعفران یک درم با عرق کایه قرص سازند **والله أكبر**  
 نخل یک زعفران سنبل الطیب سیلحه از هر یک دو مثقال از  
 مرکب قفاح از هر یک یک شقال اصل و برابر و نیم لجر امیون

از یک درم نادره و نیم و این سنبل فقیه است در سوء الفیه  
 و سایر یکدی **قرص** قفاح نادره قرص اسفیل جیل و هشت  
 شقال قرص افی بیست چهار شقال قرص اندر چون  
 قفل سودا فینون یا جینه از هر یک با ندره شقال کل  
 سرخ نادره شقال و نیم شلیک بری اسقور ریون  
 پنج سون غار فینون رب السوس و روغن بلیان از هر یک  
 نادره شقال مرکب زعفران نیم شلیک ریوند چینی فقط  
 قلن نود پنج جیلی فراسیون قفاح اسالیون اسقور  
 قسط قفل سفید دار قفل مشک شمع کندر قفاح از  
 صغ البطم سیلحه سنبل الطیب جعه از هر یک سی شقال  
 میعه سایله نیم کرفی سیالیون نخله کادریوس کا  
 نطوس عصاره لحیه البیتر یا روغن سارح حبلسان نادره  
 مایح کل محوم قفاح رسوخنه حاما و ج حبلسان  
 هو فاریقون فو صغ عرقی قفاحا نادره شقال  
 از هر یک چهار شقال دو قفاح نادره شقال  
 قفاح ریون دقیق ربا و نخل جیل از هر یک دو مثقال  
 چندین تر چهار شقال سکنج مثل اصل مضفده



شراب بحالی عشق در طالع چون سازند شریقی از یکدلی  
نایم درم این نسخه جهت عقابله مقهور شده اگر از ملوک  
وسلاطین مرتکب ساختن آن شوند نسخه صحیح بدین روش  
لهذا نسخه افراسی طور نشود و این نسخه قرآنی شیخ  
است و طرق ساختن بطریق فلومیا است که عنقریب مذکور میشود  
**نماز اربعه** مرتکب خطیای تا روز و پنج میل جفا افراسی  
با دو برابر و عمل مصفی بنازند شریقی اندودانک نایکده  
دهند **الاصول** پوست کف کف پوستیخ از زبانه اندودانک  
ده درم تخم کف کف از زبانه از هر یک پنج درم کل سرخ سبیل الطیب  
از هر یک سد درم نایک درم اربعه شایسته صاف نموده و این  
دو شربت است و هر شربت با پنج مثقال یا هفت مثقال کلفتند  
اضافه نمایند **فوق کافور** صفت آن طباشور کل سرخ در  
صیفی جنان سماق عذبه هم حاضر هم کاسیه فرخند تخم خربزه  
یکدم سعد قحاح از خراشون سبیل نوبلک پوستیخ  
کبرافون کافور از هر یک نایک نیم یکلامه خور سازند شریقی  
نیم مثقال و این فرج در راسته طبع فرم باشد مضیق است  
**ضاد** سبیل مصطکی از خرقصه اندودانک زعفران و کبرافون

بالا

یا است از بستر شدند **ضاد** دیگر از جو سعد بقر الفقم بوی کل  
از مینی بالوسیه **سکینه** از بیه سر که سفیدند فند سفید  
بقوام از بند شریقی هفت مثقال **دوسه** **الاصول** **فلومیا** **ری**  
فلومیا سفید بزرگ سرخ مدبر از هر یک هفت مثقال **افون** **مثقال**  
زعفران پنج مثقال فطر اسایون سبیل الطیب از هر یک چهار  
مثقال تخم کف کف سبیل الطیب سابع سبیل طبع عاقر قرحا صلیان  
فرنیون از هر یک کف کف از خراشون سبیل طبع عاقر قرحا صلیان  
صلیان دوازده مثقال عرب نموده با سیرا و عمل مصفی  
مجون سازند شریقی نیم درم **سفر** **فلومیا** **فلومیا** **فلومیا**  
صیفی مهر این درم نایک درم و در طالع عمل بقوام از زبانه اندودانک  
بر بزرگ زنجیر از نعل از هر یک چهار درم دارچین دو درم  
قافله صغار قافله کبار زعفران از هر یک سه درم مصطکی  
پنج درم مقهور نیاده درم تربید مدبر سیرا درم شریقی شربت  
نایک **سفر** **فلومیا** **فلومیا** **فلومیا** **فلومیا** **فلومیا**  
نمک هندی رب السوس از هر یک هفت درم از زبانه اندودانک  
مصطکی از هر یک پنج درم مقهور نیاده درم عمل ضایا چندی  
پنج فلومیا صلیان یکصد درم روغن بادام چهل درم فند و عمل

مصفا از هر یک یکصد شغال شریقی و شغال با ابر که **مواذیر**  
 زنجیر شغال مصطکی و شغال برید می دهند شغال  
 نبات با زده شغال کوفته سفوف سازند شریقی از یک شغال  
 نادر دم **سفرالین** با ریش تخم مروی و تخم ریحان تخم خاخر  
 بوداده از هر یک دو شغال صغ عربی بوداده شاسته بودا  
 کل از موی طایر از هر یک دو دم و رو زنده بوداده ناکوشه  
 و تخم خاخر یا سایر اجزا کوفته کلابیان پاشیده دستمالند  
 شریقی از یک شغال نادر و شغال با ابر بوداده **حقیق**  
 تخم خطمی مقشر تخم خاخری مقشر از هر یک شغال صغ عربی شاسته  
 کل از موی از هر یک ربع شغال فائده صفا مقشر دانگی کوفته  
 با کلابی و جبه سازند و این یکتر نیست باید که صفا فرو برد  
**سفوف با بود** صفیان شاسته صغ عربی از هر یک دو  
 شغال تخم مروی و تخم ریحان بر رو طونا مار شک از هر یک شغال  
 شریقی و شغال **سفرالین** با ابر زیر سیاه مدبر مصطکی  
 هلیله سیاه در رو کلاب بوداده از هر یک یکدم تخم تیزل  
 هفت دم بوداده شریقی یک شغال **طایر** و **مسل** کل صغ شغال  
 صغ عربی تخم خاخر از هر یک دو شغال شاسته شغال

طایر چهار شغال کل از موی یک شغال زعفران دانگی با ابر  
 غوره قرص سازند شریقی یکدم **قرص** با انجیر چهار شغال  
 کل سرخ صغ عربی کلاب از هر یک شغال شاسته کل از موی  
 بد طایر شریبا سورج طنا از هر یک دو شغال فاقیا  
 یک شغال با ابر و رو زنده شریقی نیم شغال **جبه** و **نوبه**  
 شاسته صغ عربی کلاب از هر یک یکدم تخم ریحان تخم  
 مرده مار شک از هر یک یک شغال زب چهار شغال با ابر  
 پنجه طایر نیم شغال بران ناپسند بد دهند و این یکتر  
**حب مقل** مقله در رو پوست هلیله کلابی بر رو کلاب  
 بوداده شغال کلاب و شغال اکلاب جبه سازند شریقی  
 نیم شغال **طایر** و **مقل** مقله شغال هلیله سیاه پوست  
 هلیله کلابی ابله مقشر از هر یک دو شغال عمل **مضطرب**  
 اجزا اگر خواهند ملین شوند و غلظت شغال واسطو  
 خود اسبی شغال ضافه نمایند شریقی هر یک شغال  
**سفوف با بود** انار دانه ترش بوداده کوفته بد شغال  
 کثیر لختک در سر که خیارند و خشک کرده بوداده کدو  
 یا مدبر بشد و رو کلاب از هر یک چهار شغال غنیه دو شغال



خوب ساز چنانرا از هر يك يكدم سفوف سازند شربت  
دودرم بر رب و در يارب به نقد دهند **طلا** لافراد  
كل سرخ صندل سرخ صندل سفيد فلفل كل ارضي مارو  
كل كوفه يارب سيب به سرشته برشكر اسهال بمانند  
**سفرالهند** ترش برنگ نيل از هر يك يدم درهم شبع ارمينه  
يكدم بر بنده بر يدم شفا ليل و دوانك شفا ليل  
زانك كوفه با شير كاويد دهند و اين يك شربت **شيف**  
**الديان** سفوف زرد الوخ سفوف سياه شفا الوهر و سوه  
سج ارمينه صبر قطعه سفيد زهره كاويم بر شند **ادويه**  
**الطمان** صفت از خم چنگك خم كاينه خم خرفه مغز تخم  
كدوانه يك شفا ل كوفه بكيچين سانه سرشته قوس  
سازند شربت يك شفا **سفوف** كد داد و به معده و كشد  
**ما الاصل** كه ديكده مفكورشاد و يك كوفه شفا ليل و دوانك  
مغز تخم خرفه ده شفا ل مغز تخم خيار شفا ل فقر تخم كدو بزر  
البنج بر تخم خرفه تخم خطمي مغز بادام قشر كيرك اسه  
رب السون تخم خشخاش كل ارضي تخم كرس از هر يك شفا ل  
كوفه قوس سازند شربت يكدم يك شفا ل **فلفل** كنج

مغز تخم

مغز تخم خيار حب كنج مغز بادام قشر رب السون شفا ل  
عربي كيرك دم الاخير كند از هر يك به ددم تخم كرس و دند  
افون يكدم كوفه قوس سازند شربت يكدم **مغز كنج**  
بزرالبنج مد بر تخم كرس از يانه از هر يك هفت درهم مغز  
خرفه تخم خا افيون مغز خرفه بوداده مغز بادام  
نخ مغز قندق از هر يك سددم حب كنج پسته و بنجد  
كثيرا چهاردم بدوشاب سبزا بر معجون سازند  
شربت يكدم **مغز خرفه** مغز تخم خيار مغز تخم  
خرفه مغز تخم كدو حب كنج از هر يك يكدم **مغز خرفه**  
نم خالصا به كره به غسل و برابر بر شند شربت  
يك شفا ل **سفوف** سله و ط كند از هر يك به شفا ل  
كثيرا شفا ل عربي كل ارضي هر يك شفا ل  
كوفه نكاهد از اند شربت و ددم **سج** صفتان  
كشت **يك كنج** پوست تخم كير پوست خرفه از يانه پوست  
بنج كرس از هر يك يك كوفه پوست رب دوقيه راسخ  
عنصل مشوي و قوفط راسا ليون نهوفيه خل خرد و ط  
قند سفيد يكوط و نیم تقوام از اند شربت يكدم با يكدم

**محرز الحلب** صفه از هیلله سیاه پوست هیلله کابی  
 سلت از هر يك بخوردم مر که چندید سترا زهر يك یکدم  
 نیم که را با سعد از هر يك بخوردم و نیم کند حبس الحلب  
 مقشر از هر يك به دم عسل مضمضه سوزن ادویه شتر  
 یک شقال **تریاک کبیر** مشرو و بطور ماده الحیوة مالینوس  
**مفوی بلوط** سعد بلوط شوز از هر يك یکدم قائله صفار  
 کند رسا از هر يك یک شقال کوفته شربتی یک شقال  
 مویائی در روغن زیتون در بر و لایل چکانند من الحریک  
 اکل البین با زیت کل پخته کمره و عشی **محرز الحلب**  
 نوع دیگر پوست هیلله کابی در روغن کاه و باده غرض  
 از هر يك و شقال فودغ یا بس حبس سندروس  
 مر که کند سعد لباسه از هر يك بخوردم قرینل  
 یک شقال اسنخ حبس الحلب مقشر از هر يك هشت شقال  
 عسل سوار شربتی یکدم **الطیاض** که لجزای آن در روغن  
 کاه و باده ساخته باشند طریقی کپرا **دینه البابوب**  
 صفه از مغز صغوره به دم مغز لبه فاعل مقشر  
 مغز خورن که چند مقشر خاش حبس لفظ مقشر از هر

د شقال

د شقال **محرز الحلب** صفه از هیلله سیاه پوست هیلله کابی  
 مقشر از هر يك بخوردم مر که چندید سترا زهر يك یکدم  
 حصه الشعلب و شقال لجن سرخ هین سفید تودر  
 سرخ نو یکوز در فورید از کشق قاشقال از هر يك  
 دو شقال لباسه جز بواشک خالص از هر يك یک شقال  
 کوفته یا عسل سوار ادویه شربتی یک شقال یا یک شقال  
 شیر کاه و بدهند **زرعونی** زنجیل لفل دار لفل  
 قره سادج سنبل جوزیا صندل سفید صندل سرخ  
 قائله صفار لباسه از هر يك بخوردم سعد سدم  
 طباشیر و دم نار بصل و شقال شک کافور از هر يك  
 یکدم فند یکبار عسل و برار شربتی یکدم **دال الدک**  
 زنب اسفند و یکوفیه و نیم تخم شکر خیز تخم زنب تخم  
 پیاز سفید تخم لجن نیم حیر از هر يك هشت شقال لفل  
 سیا و سفید از لفل از هر يك بخوردم بصل الفا و ش  
 چهار در حبس الصنوبر مقشر و یکدم عاقر قرحه  
 شقال نال بصا شش در مغز فاعل کجش زخانی  
 چهار شقال قصه غرس کوفیه کوفته بروغن کاه و کپرا



جرب نموده یاد و چندان عسل مضمض بر شند شش روئان  
 بعد از غذا بدهند **قیر و زنجبیل** که عانه و قصبه بمان حرکت  
 صفت آن فریون فتنه از هر یک دو درم فاسیایه یا رطل  
 از هر یک یک درم عاقر قرحا تخم جویهر از هر یک یک مثقال صندل  
 نیم مثقال روغن کسره مثقال موم زرد یک درم روغن  
 نرم کوفته موم و روغن در هم کداخته ادویه در آن کشند  
**حار** تخم هلون تخم پیاز تخم جویهر شهد انجم تخم شکر  
 اسفیل شوی تخم انجوره مثقال عفات یک درم عصاره  
 پنجم روغن کاکویکوزنا ادویه شیر کافور فایند  
 ادویه حلوا سازند خوبا کنی کوفته نادر و قیه بدهند  
**شمالی** طریقل کبریا حکیم غانا لیدن محو و یک درم آب  
 نوادر مسفور خواهد شد دواء السد حلومش و بطور  
 وضو الحار آب نیم درم انکر و مد بریا پنجم زرد تخم نیم  
**ایضا** انجوره بایشر کافور پنجم **عجین** مغز کفشدن  
 سر کبوتر نیم زرد تخم کفشدن زرد تخم مرغ خاک کمال  
 گوشت شیشد آب پیاز آب ریتیک روغن کاکویکوزنا  
 خاک کشته سازند ادویه **عجین** **عجین** **عجین** **عجین** **عجین**

حرفقا

قرقا یا حبایا رب حبش یا رب **عطوس** مانع صفت آن چند  
 خاک کتیا کوشموم مقصد چند بدست و طراز نقطه سنا  
 قنه یا سیر که سرشته ششامه سازند **زوجه** بورق کله  
 بصل ندهن بهن به غم از هم شد غیر عالیه روغن زنج  
 حباص طحیفون که مذکور شد یا رب لوغان یا رباق کبیر  
 مشرود بطور **الاجام** **زوجه** کد او را در هیچ کد صفت آن  
 مرکب سداب فواید اهل از هر یک یک درم موزنی ربع حل  
 زهره کادو و مثقال بایشر مثقال کد **مسک** **مسک**  
 استخاضه کاغذ سوخته اندک بایشر انکار الضاعه  
 ماز و سیر قافیا باب ورود بر شند در کان بسته شمال  
 کند **ضاد** صلال که از خارج ضاد کند سنبیل سنبیل فواید  
 مشکط امشع بار و غن با بونه بر شند **ابن** حاشا زو  
 بر سیاه شان مشکط امشع کل خطی با بونه اکلیل اللک  
 بر خاضع غنیه در ظرف کمره در میان آن نشند **ضاد**  
 مسکن وجع ارجو با نلا خطی بقیه کافور یک کشتی زرق  
 کاینه ضاد کند **فرز** لک موم سفید روغن بادام  
 از غنای شعلیه عرق نار نشند عصاره عصاره الرام

فطوره روغن کل سرخ بیه موع سفید تخم مرغ آب کشیز  
ترنجکامند و گاه اینون داخل کنند **ضماد** را شمع  
تخم کبریت عصاره البین المطبوخ فاصله کبر بر روغن کشیز  
**مرهم** صفشان حلیه بزکشان شفا کثیر را تخم کبریت  
الملک کل خطره یا شیر کا و پنجه مرهم با بلیقون کدر را در  
مذکور میشود **نحوه** لاخراج المهره یکی باز درجا و شری  
کو کرد سیاه زهر کا و سرشته بخور کند **ضاد** لبله خنده  
سره و العاصه شحم خطه فطال مراب یکی زهر کا و  
بر شدند **سفره** مر یکی جا و شیر سکه از هر یک یکدم  
گرفته با یک کرم میدهند **نحوه** معنه الحبل و این شفا  
بفرجه مومیا اسنه هلاسته شفا الو مومیا  
پنجم راز یا نه اینسون از هر یک یک شفا الی ساج  
زربا و از هر یک یکدم مر یکی مقل تا جیل مغز قند  
مغز پسته شکر سرخ نبات سفید قند از هر یک یک شفا  
معد از زردت کل بنفشه از هر یک یکدم و نیم ترنجبین  
شیر خشک زهر یک شفا کز انکین علفی ده شفا  
و نیم سرشته در کتان بنهند و چنان استعمال نمایند

ادویه

ادویه **مقاصد** **سورخان** سورخان سفید شش شفا  
زهره زیره سیاه پوست کبر شیطرح بوریدان زهر  
دو شفا پوست هلیله زرد هفت شفا تخم کبریت  
هند را بخار زید البحر فلفل سفید راز یا نه صغیر  
یک شفا اکشیز خشک کل سرخ و پنجهل سقونیا از  
هر یک یکدم تربید مدیده شفا روغن بادام چهار  
شفا عسل صغیر سیرا بر اجزای شری از دو دم ناه  
شفا **سفره** **مضاد** سورخان سفید هفت شفا  
سنا علفی پنجه شفا پوست هلیله زرد شفا مغز  
بادام مقشر دو شفا زعفران نیم شفا تربید شفا  
سقونیا شوی نیم شفا شری و شفا **شفا**  
اصل چقدر راز یا یک کرده راز یا هر کرده از خال بر  
کرده یکرطل زان یا سطل قند سفید بقوا از زهر  
از پنجه شفا ناهفت شفا با آب کرم میدهند **عشیره**  
صفشان در قلع گذاشت **نحوه** صفشان یکدم  
چوب سنکین یکی که که صمغ نداشته باشد و یک از سفید  
که مایل برنج باشد و با پسته زیره کند یکدیگر بکشد



و مقدار رویت شغال صغیر یک خوراک بود که هر روز رفت  
 شغال باشد و طریق کجاست که خوب و صوفی و زنده  
 بایست بطل آب خورد در یک صند با آبش نیم بچوشانند  
 تا نصف لید و افغان آن خیار است که سر پوش یک سولخ  
 تا باشد پیری و زان فریزند و نشان کنند و یکدو مرتبه  
 بپزند و آنند تا وقت که نصف نشان رسد و در یک  
 با سر پوش هر یک کنند و سنگ سنگی بر بالای سر پوش  
 گذارند که بخار بیرون رود و چون بخند شود در یک فریزند  
 در یک باله بوزن شغال یا پنجاه شغال از آن که در آن  
 باد و شغال نبات سفید علی الصبح بنوشند و باقی نگاه  
 دارند و چون تشنه شود بچای آب یا شامه و نمه و مال  
 اشربه و اطعمه کند و هر روز یا سر و در میان بصرق  
 نشیند چنانکه مرغی بر کسی نشیند و اطراف آن بلخاف  
 بپوشند و سر در یک تا کرده خود را بخار در یک بدار و عضو  
 ماوف را زانها را بر اعضا بخار دهد تا غرق نماید و بدان  
 کند و غرق اندر جحشک کند و لباس نپزند دهد و اگر چه  
 نتواند کوه هر دو سه مرتبه که غرق شود بغیر از این کند و زین

ایمان از غل و ترش و سفید و میوه تر و خشک و بقالی  
 اسفناج و مانند آن پریز کند و مایه آن بی غلک و لا  
 از ارد خود کنند و بخیل بخل آن کند و اگر خواهند  
 با شکر نزن و روغن طعام روغن کاه باشد و شبنمی که  
 صرف کنند و بعد از آن تمام لیس و زنجار رود و در یک  
 پریز غل احتیاط دارد و در واریعین با بار امیاه پریز  
 جماع تا سه بار یعنی **طال الزد** قول مرهات مندی این با شیا  
 پوش کل ارمی سفید آب غلیظ **طال** لعرق النساء و رقی  
 الفاد اکلیل الملك مرغوش صبر شاد با بونه از هر یک  
 جز و مقل از رقی سجز و در آب حل کرده ادویه کوشیدان  
 بر شند **ادویه الحیات** ضیفه نماید که این ضیفه شربه  
 و افراص و شیرجات و لغات که در شب عفونت و سایر  
 بها استعمال میکند باینکه عطارد را تا کثرت بکار  
 میدارند نسخه مطبوعه بپوشید و فصل آن نزد  
 عطارد معتمدی بسیار دوفایده دیگر آنکه در وقت شبنم  
 در اطرح نشود و فایده های دیگر نیز دارد که مستور نیست  
 و اشربه معهوده دوازده است و زرقه شما است

باشد به اساعشره و درین رساله باسم دواء المنع و دواء  
 المصلح که سفور شده باشد شربت منصف باشد و بیار تهر  
 که باشد فرقی نیست بجز هو صوف کردوا و اگر شربت  
 یا لفظ دیگر باشد صفت بجز است **دواء المنع** صفت از غلبه  
 ده دانه سبستان پخته اند خبازی جو شاند شیر تخم  
 خیار مغز تخم کدو از هر یک دو مثقال لعاب بیدانه سه مثقال  
 لعاب بز قطونا دو مثقال رنجهین از پنجه مثقال نه مثقال  
**دواء المصلح** را دانه کشتیز خشد عنب الثعلب اصل  
 السور خبازی از هر یک دو مثقال عنب سبستان  
 جو شاند شیر تخم پنجه شرح مذکور **دواء المصلح** بنفشه  
 نیلوفر خبازی اصل السور از هر یک دو مثقال عنب  
 سبستان پخته جو شاند شیر تخم خیار تخم کدو از هر یک  
 دو مثقال رنجهین فلوس خالص از هر یک دو مثقال رنجه  
 بادام نه مثقال **دواء السهل** بنفشه نیلوفر عنب الثعلب تخم  
 خطمی خبازی اصل السور تخم خیار تخم کاسیه از هر یک  
 دو مثقال عنب بیدانه سبستان پخته دانه نیم کوفته  
 رنجهین شربت فلوس خالص از هر یک دو مثقال رنجه

بادام یک مثقال اضافه نمایند **دواء المنع** قرص طباشیر ملین  
 یک مثقال شربت بنفشه یا شربت نیلوفر از هر کدام که سبستان  
 مقام باشد پنجه مثقال یا شیره تخم خیار تخم کاسیه یا شیره  
 کدو از هر کدام که صوفافو باشد دو مثقال نیز اگر اگر  
 سرفه باشد تخم کاسیه عوافی نیست عرق پدید یک صاع  
 اضافه نمایند **دواء المنع** شربت تخم خیار تخم کدو لعاب  
 بیدانه لعاب بز قطونا از هر کدام دو مثقال شیر عنب  
 ده دانه رنجهین هفت مثقال عرق پدید بادام شیر **دواء المنع**  
 قرص کافوری یک مثقال شربت نیلوفر خبازی شربت پنجه  
 خیار تخم کدو تخم کاهو یا بیدان تخم خرفه لعاب بز قطونا  
 لعاب بیدانه از هر یک دو مثقال عرق پدید بادام شیر **دواء المنع**  
 شربت خبازی لعاب بیدانه شیر تخم کاهو از هر یک دو مثقال  
 شربت بنفشه شربت **دواء المنع** شربت کاوزیان شربت  
 شربت نیلوفر شربت لعاب بیدانه شیر تخم خرفه از هر یک  
 دو مثقال **دواء السهل** لعاب پنجه خطمی لعاب بیدانه عنب الثعلب  
 از هر یک دو مثقال جو شیده شیر تخم کدو دو مثقال فلوس  
 خالص هفت مثقال رنجه یا دانه نیم مثقال **دواء المنع** یا یونه



عن الغلبه بوشانند ريشه خطمي درانه لعاب بکیرند  
**فول** **بوشانند** بکشفال و غنایا دارم شفا با پیوسته شکر  
 بجای و غنایا دارم و گاه بسبب رت بجای یا یونه خناری  
 تا سبب باز کنند زنجیر شفا کل سرخ طباشیر  
 از هر کدام شفا از مغر شکر و دو شفا از مغر شکر خیارین  
 چهار شفا از شکر شفا شکر شفا شکر شفا شکر شفا شکر  
 طباشیر ز قوطی قرص سازند **قرص** **کل** سرخ شفا  
 طباشیر شفا و نیم زنجیر شفا شکر شکر شکر شکر  
 مغر شکر شفا و مغر شکر و از هر یک دو شفا ربل سون  
 بکشفال کافور نیم شفا زعفران دانی طباشیر شفا  
**قرص** **بوشانند** ز رشک غنی و شفا شکر شکر شکر شکر  
 مغر شکر شفا و مغر شکر خیاره از هر یک دو شفا کل سرخ  
 دو درم دیوندر چوب بکشفال سبیل نیدم **قرص** **کل** سرخ  
 شکر شکر کل سرخ ده درم طباشیر مغر شکر و جها درم  
 ربل سون سدیم زنجیر ده شفا کافور نیدم درم  
 طباشیر قرص سازند شکر نیم بکشفال تا دو درم **نقرع**  
**مهل** صفات پوسته لیلله در دیت درم در آب گرم

بکشیانوز

یک یا نوز و پنج یا اند پس صاف خود به چانه شفا  
 زنجیر دران حک کرده بدهند و باید که در روز راحت  
 بدهند **قرص** **در** صفات کل سرخ ده درم طباشیر  
 شش درم عصاره افشین سدیم مصطکی سبیل سارک  
 ففاح از خا سون از هر یک یک درم قرص سازند شکر نیم  
 بکشفال **قرص** **در** شکر دیگر کل سرخ هفت شفا مغر شکر  
 خیار مغر شکر کافور از هر یک شفا ربل سون دو شفا  
 سقویا بکشفال کافور دانی قرص سازند شکر نیم یک درم  
**قرص** **در** نوع دیگر کل سرخ ده درم سبیل ربل سون  
 یک درم مغر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر  
 نیم شفا قرص سازند **مهل** در شب بلغم زید یک درم  
 شکر خط غار یقون یک درم **مهل** **در** یارب و داند عصاره  
 افشین ربع درم مصطکی دانی و این یک شربت **دواء**  
**الحامه** حلیث مرکب از هر یک ده شفا سراب فلفل  
 از هر یک ده درم باد و بر و عسل معجون سازند در شب  
 ربع و پنج یا شکر نیم بکشفال **قرص** **در** جو مغر و کف  
 شکر شفا عناب چنان بکشد نه اصل السون کل

خطی بخاری بنام فرعیان الثعلب زهر یک دو مثقال جو شسته  
 شیره تخم کدو و دو مثقال تخم باری و دو مثقال زنجبیل و دو مثقال  
 شکر سرخ نیم مثقال فلو سرخ خالص برده نیم مثقال روغن بادام  
 هفت مثقال بدو دفعه عمل کنند **دفعه دوم** دگر آب بچقند  
 بیاض اکلیل الملک بزنگنه از هر یک دو مثقال جو شیده  
 نمک طعام نیم مثقال اضافی بجز حقنه مذکور نمایند **شفا**  
 کل خطی سفید کل بنفشه از هر یک نیم مثقال شکر سرخ چهار  
 مثقال **شفا** دگر فلو سرخ خالص و دو مثقال زنجبیل و دو مثقال  
 بادام و قشر بنفشه غلبه زنی اشکر سرخ **دفعه دوم** نصف  
 آن بکوبند کدو تازه و در چهار دیو کوفته بکا کل پندارند  
 و شب در نور کدو اند و علی الصباح آن کل و خیر و ناوله  
 سوزا رخ کنند و شش مثقال آب بکوبند آن با شیر خشک  
 و زنجبیل از هر یک دو مثقال بدهند **دفعه دوم** بکوبند و  
 رسیده و نه آن بردارند و کارد باریک در آن دو ایند و نه  
 پاره شود و اجزاء آن زهر جدا کنند و بکدو زنده آب از جمع  
 بکوبند شود و یکپاله با مضافات مذکوره بدهند **اب**  
**کافور** بر لنگای ترش آن گرفته بکدو زنده و صبح و فرا

بکوبند

کج کرده صاف آن بکوبند و مقدار و مضافات بدستور  
**دفعه اول** که در مطب عقوق سانه نشسته میشود پوست  
 هلیله زرده در دم بنفشه هفت درم کل سرخ نیم درم  
 زرد و درم ریوند چینی یک مثقال کثیرا بنیدم کوفته شیره  
 دو مثقال یا آب که هر قدر بدهند **دفعه دوم** بنفشه و در  
 سقونی یک مثقال رب السوس و درم کثیرا و شاسته  
 از هر یک نیم مثقال بلعاب بزرگ و نافع و سارند شیره  
 یک مثقال **دفعه دوم** در رب صغرا و ی پوست هلیله زرد و پنج  
 مثقال پوست هلیله کاپی مثقال کلسر سرخ بنفشه نیلوفر  
 از هر یک دو مثقال غایب دانه سیستان پندارند  
 غر هندی و دو مثقال الوی بخار به عدد جو شایند و باریک  
 و شیر خشک از هر یک دو مثقال بدهند **فصل در عوارض**  
 چون بعضی از مکیات که مستعملین آن بودند زیت علی سفور  
 شد و بعضی دیگر که مشرب و باصفیات و خواص در با ناله  
 مسطور میشود و انا اسال الله التوفیق **معنی بدل الزنجبیل**  
 خاصیت آن دفع اکثر ارضی بلغمی سیما فالج و سبات و صرع  
 و لغوه را میفید و دو مثقال زنجبیل عاقر قرحا شیره و ج



قسط عسل بلادر از هر يك به شغال سراج چست خلیانا  
 حب الفار شیطوح زراوند طویل خردل از هر يك به شغال  
 چند پدیدست و شغال با عسل سیراب برشند شربت کیری  
**محرر حلقه** بنجیل ناخواه از هر يك به ددم شونر هلیل  
 کاجی از هر يك پنج ددم کند و شغال مصطکی یک شغال  
 زعفران یک ددم کوفته پنجه با سچندان عسل برشند  
 شربت یک شغال **محرر حلقه** که اسهال خلفه ندارد و عسل  
 قوت دهد صفشان دانه میز صلایه کوبه یک ددم شود  
 نیم طل خربوب طل جلتا رکند در عذبه ناخواه از هر يك  
 هفت شغال با عسل سیراب ترکیب کند **محرر حلقه**  
 سترگ معده و حکر و قولنج را تا نفوذ صفشان بنجیل قرنه  
 قرینل یا چینی سفید سنبل الطیب جوز بوا فافله صفاد  
 مصطکی فافله کبار حب لیسان زعفران از هر يك شغال  
 مقنونیاد و شغال زرد مدبر بنج شغال فندیک بر شربت  
 از دودرم تا دو شغال **محرر حلقه** کام و نوله دد و از افند  
 و مسکن او حجاج و زعفران را تا نفوذ صفشان فلفل سفید  
 بزرا بنج مدبر از هر يك به ددم ایون ده ددم زعفران

نجدد

بخندم سنبل الطیب عرق جافریون از هر يك یک شغال  
 با سچندان عسل مجنون سازند شربت زیند ددم نایک ددم  
 بعد از شش ماه شغال نماید **محرر حلقه** نفوذ قوت قلب کند  
 و خفقان و غش را تا نفوذ صفشان مروارید تا سفید  
 بنج شغال بر شغال یا قوت قفا و شغال و قطل  
 و نقره از هر يك یک شغال با جود مقبول و ددم عقل قوت  
 لیس از هر يك دو شغال طیار شیر ضد لیس از هر يك  
 شغال کربا کل نیلوفر زرد شد غنی از هر يك سدد  
 ضد لیس رخ کل اجنی از هر يك دو ددم کشتن خشک  
 بزرا الودع از هر يك سدد امیون شغال سادخ  
 زنیاد در فنج از هر يك یک شغال عود خام پوست اترج  
 کل کاو زیان از هر يك دو شغال بجن سنج و سفید بادر  
 نجوبه ریوند چمن از هر يك دو ددم محرق کاسینه غیر شرب  
 از هر يك دو ددم کافور یک ددم مسک ترکیب شغال  
 اربک مقصود و ددم شیر الیج پوست هلیل کاجی از هر يك  
 ده شغال رب صبیح کلاب قند از هر يك نیم طل ابلقار  
 شیرین ربع رطل نبات یک رطل همد را بقوام آورده دارا

کوفته با آن برشند شیرینی نمیشمال تا یکدم بدهند  
**معجون نازد** معروف است هلیله کابی از هر یک چهار شقال  
نخچیل یا چینه از هر یک و شقال فلفل سفید دودک طاب  
خولجان از هر یک سدک نازد شک شقال عصاوه افشین  
یک شقال عسل دوزیر شیرینی یک شقال **عصاره زعفران** معروف  
خرنوب بطریق زیره سیاه مدبر ساق تخم مورد در کنار  
بلوط کثیر خشک مصطکی از هر یک مساوی کوفته عسل  
دو برابر آردویه شیرینی از یکدم نازد و شقال بجمعه اشغال  
زلفی و رطوبت هله و امعاء مفید بود **معجون جندم**  
سهو و طبع و ناسر و زان حامله را نافع بود و صفات آن  
پوست هلیله کابی پوست هلیله بلبله ابله مفرغ و خندم  
مصطکی فائله نازده از نخچیل از هر یک شقال ناسجندم  
عسل معجون سازند شیرینی و دردم **توبان از دوز** مشهور  
صفحات آن موارید ناسفته مرغان کربا عشق و شجاع  
طبا بشرط طراش کثیر خشک بوداده ضد اسهال سفید  
لجمن سفید و سرخ فلفل زیره سیاه مدبر مصطکی گردیا  
ماز و سیر کل این شاد نه صغیر اردک دار و سجد تخم

مورد عذیه دانه عناب بوداده پوست پسته دانه مورد  
از هر یک و شقال و زعفران یکدم تخم خرده بوداده خشک  
سفید از هر یک پنج درم عود خام زرد المیخ مدبر از هر یک  
دودک زیره شیرین ریح حبیب شیرین ریح مورد از هر یک  
یکبار یا جزا معجون سازند شیرینی از یکدم تا یکدم **معجون**  
**نیلای معجون** معروف زعفران کاشمشم کرس نخچیل جاشا  
مقر جلفوزه از هر یک شش درم قره فلفل قره فلفل کل قره  
جوز بودا از چینه از هر یک مددم و ج انیسون عود الصلب  
از هر یک پنج درم با سجدان عسل معجون سازند شیرینی  
**معجون زوفا** اسهال کهنه و دیورانا نافع بود ریح السون و زوفا  
پرسیا و شان از هر یک هفت شقال قره فلفل فلفل از هر یک  
سد درم فقر با المیخ زراوند مدح تخم الحزه از هر یک پنج درم  
کوفته ناسیر از عسل برشند شیرینی یک شقال **کاسه از باج**  
تولنج ریخ و قعصر و ریح بواسیر را نافع بود و صفات آن خطایا  
حب الفار و مکی فداوند لحویل سراب زیره سیر از هر یک  
پنج درم مصطکی یکدم ماز و زرا عسل برشند شیرینی یکدم  
**معجون الاله** معروف فلفل فلفل از فلفل زنجبیل زیره سیاه مدبر



سر از خون آن گرفته از هر یک ده درم سفیدانی طبع  
 دور طبع شریکی شفا **دوم** رویت بعد از خوردن  
 رجم و اختلاط جگر با ناف بود و ریاح غلیظه دفع کند و صف  
 آن زردیاد در رویت ایمن چند ستر عاف فرجا طفل دار  
 سله و هم الحوس بر زانج مد بر شط عسل اینج با و شتر و  
 از هر یک شش درم حبه هشت درم بار زردی از هر یک  
 دوازده درم عسل و برابری یک درم **دوم** معروف غم  
 خربل مد بر یک طبع و نمک کند و بختمال ریون چندین زردی و نخل  
 از هر یک ده شفا زردی زردی و ریاح از هر یک ده شفا و صک  
 حبیبان زعفران سنبل الطیب یک لیل الی لیل از هر یک  
 ایون بخیل قسط طبع سیخه از هر یک شش شفا نخل چند  
 گرفته بختمال سوزن ادویه شریکی یک درم **دوم** کوب  
 و جمع معده را ناف بود سنبل مصلی با رجه کنند از چند  
 چند ستر یکی نخل ایون روح بر زانج مد بر صبر افشین  
 از هر یک یک درم فرس سازند شریکی یک درم **دوم** کبر  
 معروف بختمال طحل عدل ندارد بر سنج کبر حب افقد  
 از هر یک ده درم اسفوطند ریون هفت درم زردی و نخل

سکون

سر از جمع شون را شوق از هر یک سده اشود رخل ملکرده  
 و با سا برادویه فرس سازند شریکی یک شفا **کامل** نج  
 یار و بختمال سنبل نافع است صفشان مازیون در سکر  
 پرورده غار یقون تربد پوست هیلله ندر از هر یک شش درم  
 افشین سده کل سرخ کاشی مفر شریکی از هر یک ده  
 زنجبیل یک طبع جوشانیده نابو و ام عسل شده در لزان  
 با سا بر اجواب شش شریکی سده **کامل** نج حارها زردیون  
 مد غار یقون پوست هیلله زرد سکنج از هر یک شش درم  
 اوسا سده ریون چندین عصاره غاف سنبل ایون از هر یک  
 دود در عباد و برابری عسل بر شش شریکی و ددم **دوم** ایون  
 قوت یاه دهد و منی زیا رکنند زنجبیل یک طبع در چهار طبع  
 شیر نازه بچوشانند نابو و ام ایون و هر شش شفا ناده  
 شفا بدهند **دوم** زانج مد بختمال ریون ناف بود عتاب  
 ده دانه سیستان بیست نه بنفشه شفا بر سیاه و شان  
 دو شفا زردی یا بس شفا شش خطی اصل السری مکرک  
 از هر یک دو شفا جوشانیده زنجبیل ده شفا یا نکلون  
 جالصر به شفا و زردی یا نام یک شفا **دوم** منضج تخم کرفس

رازانه اینسون اصل السون را اینا از هر یک دو شغال  
 جوشانیده با زنجیر نبات سفید از هر یک پنج شغال **مطلوب**  
 عناب سفید از هر یک یک شغال نه تخم خطی خاری لوز  
 بنفشه اصل السون از هر یک دو شغال برسیاوشان  
 رازانه از هر یک یکدم جوشانیده زنجیر و نبات  
 لشرح مکرر **مطلوب** شش عناب سفید از هر یک  
 با زره عدد لوز چهار عدد تر هندی به شغال لوز  
 سفید صابون از هر یک دو شغال پوست هیلند زنجیر شغال  
 تخم کاسیند و درم خیارانده صاف نموده قلوب خالص  
 به شغال بون با مکی شغال شربت بنفشه شغال  
 اضافه نموده بدهند **طریق** که عناب سفید از لوز  
 سفید لوز و لبخا تخم خطی تخم کاسیند از هر یک دو شغال  
 زرشک سفید پوست هیلند زرد چهار شغال هلیک که باده  
 جوشانیده زنجیر به شغال اضافه نمایند **حسب بنفشه**  
 معروف بنفشه و درم زرد یک شغال هموده نانکی و نیم  
 رسب السون نیمدم باب حبسازند و این کثیر سیاست  
**حالی** قشوی رخ نفل از هر یک یکدم مرکب معده

سائله

سائله از هر یک یکدم حبسازند شربتی نیمدم **شربتی**  
 اخیر خشک سرطل در جوشانیده کشتن بطل باشد که کثیر تر  
 باشد از جوشانیده باشد باشد و جدا از آن دو سرطل خود سفید  
 لشرح مکرر بپزند و هر دو صاف کرده تا بطل عمل بقوا دارند  
 دارچینی فرقیل سبیل خولجان از هر یک یکدم زعفران نیمدم  
 در کسبه بسته اندران اندازند در وقت جوشیدن شربتی  
 پنج شغال **افزای** تخم زرد تخم خاص مققر از هر یک دو شغال  
 صغری باشد از هر یک یکدم در طباشیر رسب السون شربتی  
 کاهوان از هر یک دو درم و نیم تخم خرفه یک شغال فرج سازند  
 شربتی یک شغال **قرص** صغری کل از بقی از هر یک پنج  
 درم کربا بر شادنه از هر یک یکدم رسب السون باشد  
 درم الاخون رازانه از هر یک دو درم قرص سازند شربتی  
 یک شغال **افزای** کنند درم الاخون از هر یک یکدم کربا  
 محذرم شادنه کل از بقی از هر یک دو درم شب نیم یکدم  
 جلفار دو درم افیون نیم شغال دارچینی نیمدم فرج سازند  
 شربتی از یکدم تا یک شغال **مطلوب** حبس کثیر سفید  
 طباشیر سفید شغال حاق کثیر خشک زرشک صنف





ایرسانا کی حاشا پنج داریا نه با نونه اکلیل الملك کل خطی  
 جوشیده از هر یک چهار دم سکنج صبر از هر یک یکدم  
 نمک ترکی پوره از هر یک یکدم تخم خنظل غاریقون  
 از هر یک یکدانک و نیکوفه روغن زیتون روغن شترخیت  
 از هر یک هفت دم شیر و سبوز کنندم شیر کاشه از هر یک  
 نیم حل هر یک بسوزند و علقه نمایند **حشفه** بجهت فولجی  
 کور یا قوما را از زایا نه اینست تخم خنظل تخم کاینه پنجاه گانه  
 بخیگر بچا دیان از هر یک چهار دم جوشیده کفند  
 شغال ترنجبین شکر سرخ پوره ریوند چنی شیر کاشه روغن  
 شترخیت بدو دفعه برزند و یکیا له آب برک حشفه یاد  
 شغال فلو و خالص و پنجه شغال روغن بادام مرتبه آخر عمل  
 نمایند **حشفه** فولجی بقی با نونه اکلیل سنا یکی پسیاوشا  
 بنفشه نیلوفر اصل السون تخم خنظل تخم خنظل کل خطی عین  
 الشلب جازین از هر یک شغال کاشه و قشر یک کف  
 سبوز کنندم و آب برک حشفه دانه یکیا له ترنجبین  
 شیر خشت فلو و خالص از هر یک ده شغال روغن بادام  
 روغن کل سرخ روغن کاه از هر یک پنجه شغال غل طعام نیم

شغال

نیم شغال پوره نمک ترکی از هر یک یکدم و نیم دم نیم شغال  
 ریوند چنی یکدم هر یک بسوزند و علقه نمایند **حشفه**  
 الزهرمان کان تراهم ان مطاء مشکط امشع پسیاوشا  
 حاشا بادا و رد جعه بنفشه کل خطی اکلیل با نونه تخم  
 کثوث کل کثوث از هر یک ده شغال جوشانیده ترنجبین  
 فلو و خالص از هر یک ده شغال روغن کاه و روغن بادام  
 روغن نارین از هر یک پنجه شغال پوره یکدم بدو دفعه  
 عمل نمایند **حشفه** لبقیه الزهرمان و عین علی الجبل لعل  
 جابو شیر مرکی از هر یک دانه یک لادن نیم شغال روغن نارین  
 چهار شغال امعین الشلب مشکط امشع جوشیده نیم  
 پیاله شیر و خنجان یک شغال همه را بدو دفعه در قابه  
 کوچک لوله دار کرده عمل نمایند **سفره** و کاهی سفوف  
 هلیله لخته میشو و مسهل بنفشه و بعد از منتضات عمل  
 است صفات این پوست هلیله زرد و پنجه شغال کل سرخ شغال  
 بنفشه دو شغال ریوند مدبر یک شغال ریوند چنی یکدم  
 گوشه سفوف سازند شترخیت و شغال با ایکه و **دفعه**  
 بجهت خنجر کاه و مفسدات و بلبین برفق کنند فلو و خالص



ده شغال بد و شغال روغن بادام چرب نموده در آب گرم  
 بکینا له حل کرده با پنجه شغال شربت بنفشه بدهند **در کرم**  
**لغاب** یعنی موم روغن صفت آن بگیرند حلیه بزرگان  
 تخم زردانه کثیرا از هر یک چهار درم در یک کاسه  
 آب لغاب آنها بگیرند پیله زربه سرخ از هر یک پنجه شغال  
 روغن کل سرخ ده شغال موم سفید دو شغال و نیم  
 بکند اخنه با لغاب است مذکوره بخوشانند با بقوام بکند  
 امراض صدر و صلاحات است شغال نماید **دویه رادعه**  
 ضد یلین بر آب غلبه تطبیق کما یفرغ فلول و شربت  
 شیاف ما شاد روغن کل سرخ سفید تخم سرخ با آب خیار  
 مشعل است و با آب کشینتر تر مشعل نمایند **ضاد حلاله**  
 با بونه اکلیل کل خطمی کشینتر حلیه بزرگان تخم انجیر  
 شهاب رصه کبوتر پیاز بر کس روغن زیتون روغن صفت  
 روغن نارین **دواء الحار** را زیاده نیشون تخم کرفس تخم  
 خطمی خوشا بنده با کلفتند زنجبین بدهند **دواء الشیر**  
 دواء الاسهال است که در حیات مسطور شد **سکینان**  
**عنصلی** پیاز شش بکار و جوین حلقه کرده در شیشه کنند

در سایه خشک کنند پس بکوزا و از آن در شش خور و سر که کرم  
 ظفران در آفتاب بکند از آن پس سر که آن یافتند  
 چنانچه رسم است بکینان بازند شرب چهار درم بدهند  
**هبق قوس** اینسون زهره سیاه مد ز طفل سفید دار  
 فلفل حب لغز طم فشر از هر یک دو درم سفید بکند  
 زنجبیل فریون از هر یک چهار درم مصطکی شش درم  
 سوربجان بپوشد با آب را زیاده حلیه بزرگان شرب  
 بکند شغال با آب کمر نافع است **فروج صندل** بجهش امراض  
 فلد و صده ها رکل سرخ هون سفید کل کا و زیان تخم کاه  
 صندل سرخ صندل سفید پوست هلیله کابل اطریقی  
 کل از پی کربا از هر یک دو شغال بجا شرب روشن  
 بدهند از هر یک شغال کشینتر خشک صفت تخم خیار  
 مفر تخم خیار زعفران کدو از هر یک چهار شغال تخم  
 خربزه پنجه شغال زعفران بر پوست بلیله در روغن از هر یک  
 بکند شغال کافور نیم شغال آب به آب پیست شرب کنند  
 سفید از هر یک شصت شغال تخم چون سانه شرب  
 بکند **دواء کرم طاری** صفان مرکب مرقارید شفته

یا قوت علی عقیق مرجان که با جد و ارضش بود خاتم ابر  
 مخرج و رقت نفوس و طایفه بوزیدان و صطکی موصی کافی  
 حماما فلما و به عافیه قریها از هر یک دو مثقال چند بستند  
 ضد لیسید و بن سقید تخم کندنا یعنی سرخ عود  
 حبیبیان سفید شفاقل سبیل الجبل شسته و ریخته  
 امله منقی پوست هلیله تخم شلغم استخرنج شک ندر  
 فو لیجان مغاث پوست استخرنج پوست کبابه جالفار  
 جنطیان افریون از هر یک شش مثقال خشک ریخته  
 کبار قافله صفار حصه الثعلب قدی در دودری  
 سرخ نوید سقید زایانه ناخواه فطر اسالیون حب  
 الرشاد حب البطم حب السنه تخم خورق قطنجی زاید  
 کرد کل سرخ تخم زبان انسان الصافی و ریخته و ریخته  
 حب الزلری و ریخته جو زو و السیاسه منقی و ریخته  
 عرق بابونه تخم کرفس زاید و ندر لویل نارمشک از هر یک  
 پنج مثقال اسطوخودوس کندنا از هر یک چهار درهم  
 زعفران زنجبیل نار قفل از هر یک شش مثقال قفل  
 بست مثقال مغر غلیظ و زعفران چهل مغر حبه الخوا مفر شسته

مفر قرق

مفر قرق مغر یا امار از هر یک ده مثقال بزر النسخ مدبر نیم  
 رطل اینون خالص سی مثقال کلایجهت کلکری صریح  
 بقدر حاجت عمل یکبار دانست مثقال یکم روز سه بار  
 مجنون سازند **نسخه شکر کبک** بزر النسخ مدبر هفت مثقال  
 و نیم قیون یک مثقال میعه سایله سی مثقال حبیبیان  
 پنج مثقال سفید احمر سبیل الجبل زعفران فسطاط فطر  
 اسالیون تخم کرفس مکی سایه هندی از هر یک شش مثقال  
 اسارون دو مثقال قفل سقید هفت مثقال روغن  
 نابام پنجاه مثقال اینون سی مثقال صسل سوزن ادویه  
**مرهم باسیلق** و زام صلیبه زار مکنند و از زهر پاک کنند  
 و کوشش برقیانند صفتان زعفران تیغ موم سفید از هر  
 یک سه درم یا زرب و چهار درم روغن زیتون سی مثقال  
**مرهم سازند با غلیظ** مراد سناک صلایه کرده و شفا  
 یا پنجاه مثقال زعفران تیغ بچوشانند تا نلک برانند  
 از آتش فریاد کنند و اما با تیغ بر سر آن ریخته  
 زهر بچوشانند تا مرهم شود کچی میزده بایستند صفت  
 لها با تیغ جلیه بزد کشان تخم مخطم از هر یک پنجاه درم



لعای بکری ندم **مخار** صفیان زنجار صلایه کرده ده  
 موم عالم را شیخ از هر یک بخندم از زبون بکدم زنی  
 زیتون سی شغال بر هم سازند **مهم مقل** موم در دغنی  
 شیر نجیب به بطمق ساق کاو کوهان شیرازه ده را  
 فکله آخته در لعای زرقان کرده کت کنند نامر هم  
 شود بجهت زخم موضع بواپس نافع است **عنه خالی**  
 حاو ریش قشر کل سرخ چلار بر رخ که کوفته عدس  
 خفت الملو ط از هر یک یک کف آرد و سر کوفته سعد  
 همه را چوشانده صاف فوده سفید آب غلیظ کاغذ شسته  
 خاکتر خوب بر روی زهر یک بکدم کل از منی نهدم  
 زرده تخم نیم است سعد بعضی کل چهار شغال آید  
 دفعه عمل نمایند **ما التهم** عبارت از نظور است که سفینه  
 خطی خبازی با نوزده اکیل و مانند آنها در افتایه  
 بریند و کمر از لوله افتایه بشوید و بر هر عضوی  
 که در می کنند میخچه میاشند **ازن** عبارت از ظرف  
 بزرگ چون طشت و دیک ما نالیتی حمام و حوض بنهار  
 هر کدام باشد حشایش چاره یا باده هر کدام باید چینه

در انظر کرده علیل را جلوس فرمایند و اگر از ارد را ساند  
 بدن نماید لکن را از آب شایش موصوفه پر کنند و در میان  
 آن نشینند و هم چنین اگر شیر گا و نیم کمر در ظرف کنند داخل  
 این است **فرا** معروف صفیان قصبه اندیزه سعد  
 حب القار عود بلسان لك منقی سادج هندی بر لمود  
 از خرابه ل راسن قوما را بر زنجوش مساوی کاشی و ابواب  
 یکشیا زور بخیشا نند و باروغن زیتون دور طر بچوشا  
 تا آب برود و روغن بماند و سفید در نه نشینند **لانیان**  
 پوست سر سوخته باروغن زیتون سر شسته بمالند **و عید**  
 زید البحر خاک کثیری با سف کوفته روغن زیتون **و عید**  
 روغن جالبان یکوفیه در اربعه مقطوعه الراس الاخضره  
 دو شغال کوفته بمالند اگر خواهد که بدو تبا شد بشت عتی  
 مطیب سازد **عمر** که بفارسی روی شویه کوبند ترس ارد  
 جواره بخود آرد و با فله نشا سنا کثیرا شخم یکوفه بچینه  
 بشیر و خزان سر شسته شب بر روی مالند و صبح با بک  
 و سوسو بشویند **عمر** خالیه اللهق شخم خلیل مقهوریا  
 خردل شیطرح شخم خطی زمر کوفته با سو که بمالند **طاب**





خطی خیار از اسطر خود و منبالتی ششم کاشته بوست هیلله  
 زرد بوست هیلله کاجی از هر یک ده شقال تره شقال  
 عناب نه دانه سبستان پسته نه دانه لوی بخارا انجیر خشک  
 از هر یک ده عدد میوز صیف پسته نه دانه جو شایه ده با تخمین  
 شیر خشک تلوی بخارا از هر یک ده شقال بر روغن بادام که  
 دهند **مصلح کمال** بوست هیلله زرد بوست هیلله کاجی هیلله  
 سیاه شافیه و قیضه تلوی بخارا از هر یک شقال کل  
 سیرج دو شقال عناب نه دانه سبستان پسته نه دانه  
 لیتر ایضا اسطر خود و ششم خطی خیار بر سیاه و شیان  
 از هر یک ده شقال لوی بخارا ده عدد تره شقال  
 میوز صیف پسته نه دانه انجیر خشک ده عدد جو شایه کل  
 تخمین شیر خشک تلوی بخارا از هر یک هفت شقال و تخمین  
 بادام که شقال دهند **مصلح** خطی خیار بر سیاه و شیان  
 بوست هیلله زرد زرد محوف تراشید بر روغن بادام خوب  
 غوطه از هر یک یکدم سقویا شوی که در میان سیاه  
 گذارند و بخیر کرده بریان کنند یکدانه کثیر اسفند که  
 مثل باغی کوشه و میوه سوراخ است که سفوف مکرر

بر سحر ایسهل ریخته بوشند پس اگر از ای جلاب یلج  
 نذار و سوراخ باین وضع مناسبت والا سوراخ و  
 حب که به قبل از جلاب به چهار ساعت دهند یا وقت  
 خواب دهند و صبح جلاب جو شیده یا نفوی از شش  
 تخمین تره شاید از هر یک ده شقال لوی بخارا ده عدد  
 صاف نموده دهند **مصلح** تخمین بادام که مراد از اصطلاح  
 حالت در عرف ایضا است که بعضی دویه را بطریق و زمانها  
 وضع کرده اند و بعضی لموصوف بصفه مدبر و میوز  
 و مغبول و مانند آن نقل کرده اند خیار که طلا گویند  
 و شراب خوانند و مانند آن زیر و مدبر بعضی زیر سیاه را  
 در سحر که دوشیا از روغن بخارا است و در سایه خشک  
 کرده بریان کنند و در بعضی مواد محتاج به بودادن نیست  
 میوز بعضی را با زرد چون تخم کوس و زرا زبانه و ناخاه و  
 مانند آن داخل جو مقشر کرده ماء الشیر سارند تا بای  
 ابار زیادت و دار و کرم چون فلفل و زیره زایر گویند  
 اندویه بخارا زانها قهر مطبوع است چون عود و کافور  
 و صندل و عنقران طبر بنار به چون کافور و صندل

و مانند آن چوب خانه چون مثل صندل و عود و صندل  
و غالیله و امثال آن مصلوحان را در خانه نماند  
که لا جورد و شخرف و سیف و امثال آن را کنند زیرا  
که مرثیه اول که در لا جورد و شخرف را آورده میکنند  
در اصطلاح اهل آن صنعت شریقی میگویند و شستن  
الطاف است که یک مرتبه دیگر بطریق که نقاشان در دیوار  
رزیخ و شخرف میگویند هفت مرتبه در آب کنند و هر  
برگ را پسند برین و آنچه ته نشین نگاه دارند و این  
عمل هفت مرتبه باز را در و کمتر کنند تا خالی از شوائب  
و طریقی شستن است غنی بمحلولات و این دستور است  
و ضمیم بدان که صوبه ای که آن سنان در تفاوت میگویند  
و که چوب باشد اما بعضی صوبه که خشک شود اگر بخواهند  
در محل شود که چوب را بیدار ساختن و بر آن یکسالی عمل  
کنند و ضمیم چون و مزاج آن آنچه معاجین کبار باشد  
اول مزاج ششماه باشد و بعد از یکسال استعمال کرد  
است باشد چون شریقی و مصلوحه و مانند آن  
دوین تر یا ق که اول مزاج آن چهار سال و هفت سال نیز

گفته اند

گفته اند و چون معاجین کبار عتیق شود مقدار سه سال  
آن مضاعف کنند و الا نفع نکند و طریقی است تا یکسال  
زیاده نباید داشت که قوت آن کم شود و بعد از دو سال استعمال  
کند و اول مزاج یکماه و شش ماه تا دو سال میباشد  
چون چالیوسی و عود و مانند آن و اقراض شش ماه و شش سال  
آن تا ششماه میباشد و چون از دریا و امثال آن تا یکسال  
قوتش باقی است و قوتش باقی است تا یکسال و بعد از آن  
ندارد و بالجمعه از اقراض معاجین که کتب زور و سایر  
لبوب دارد زود تر نقصان پذیرد و آتشویه مقهورینا  
باید که محموله اصلی غیر مقورش باشد که بطریق چوب مقورش  
چون بدست نمایند تر شود و بعد از آن باید در زمان  
که ماشی یا مل ایوان است بغیر که اید از آن بعد در شش ماه  
در میان سیب که طایفه که باشند که آتشویه مقهورینا  
و در آن شریقی بر آن کنند مضاعف که مقهورینا در آن میان آب  
شده باشد یا سایر اجزای مزاج کرده بکار میان در زود  
مدیر یا یکسالی در صورت که خدا ششماه باشد و سیف و  
تا باشد پورست آن را شش ماه و غرض از آن مرعوب نمودن



[illegible]

**سهمان** هیلده زرد تمهیدیک زنجیر بنفشه افشین سقونی  
 لیلای خاص شاهزاده و صبر کل سرخ شکر خشت **سهمان** بنفشه  
 شمع الخصال قنطوریون ماهی نهج غاریقون حبالبینل  
 ترید غریل بسفاح **سهمان** هیلده کاپلی و شیا سنا و الیکو  
 افتمون اسطوخودوس حرک زور و بسفاح غاریقون کشت  
 حبالبینل هیلده **سهمان** بنفشه زرد برکان کنکر زرد غریقون  
 تخم شبت پوست شخم خوزه تخم خیز غریقون غریقون  
 آب که قما الی هسل تخم ما زریون بورد سکچین مقحان  
 که سوره بکشاید ترس از خوش شاهزاده غاریقون رازیا نهج  
 قنطوریون افشین بقر قوما اسطوخودوس عود قوما  
 افتمون حبلیا نافرانیون زره ایرسانا ناهواه هلیون  
 دارچینی زعفران مرزنجوش کرفس زاوندها ما کبابه کرسنه  
 حاشاکوشت و حرمل **سهمان** بنفشه زرد ویکه که لطیف و لطیف  
 غلیظه کند اهل اسفیل حاض اسطوخودوس حبالبینان  
 اقوان با بونه انجیر چند پدید سرخ دل قرطیم سیر از خیمکت  
 با بونه دارچینی حبه و ج زونا خشت لیس ستر قوما زونه  
 زراوند جرف حاشاکوشت کادیوس شکطرا شمع ایرسانا تمام

ملفوظات

سراب ناهواه سکچ عاف فر **سهمان** بنفشه زرد ویکه که دار بول  
 کد اهل اقوان ترس انیسون رازیا نهج انجیران قنطوریون  
 برنجاسف قوما ما بوردنه قسط کبابه برسیا و شان چند  
 بد ستر فرامیون عروق عود قوما و انیا حبلیا نانا ناهواه  
 شکر خیز دارچینی حبه سراب بعد حبه سیلخه تمام  
 زونا خشت شکطرا شمع کرفس مرزنجوش کادیوس  
 حبه الخضر **سهمان** بنفشه زرد ویکه که حضا زراوند سارک  
 برنجاسف صغ الو شکر خیزه خشت برسیا و شان خورسیاه  
 جوا بهود بادام تلخ سعد سکچ رازیا نهج **فایضات**  
 ادویه که طبعیت بنشد ریح بلوط بر با قلی و سر و ج  
 کاورس از تخم کل مور و غریقون کل داریم الاغون زعفران  
 نخود ورق مرود طایب مرصطکی کربا طین مقوم کنند  
 کویا ناردین سباق عدس شاشه تخم شام فرم  
**فصل اول** ادویه که غلیظه و صلابت را تحلیل برد  
 در بوس حاشاکوشت زراوند اکلیل الملک و ج خوزه هوار  
 حبان جمل جوا و شراش برسیا و شان اسفیل با بونه  
 روبا و ریل برنجاسف از خواص اسارون اقوان خطبی



رفت صمغ بطم لاون تمام سوسن قشای الحار صمغ نارنجی  
 فودنه خروج **ملک** ادویه که صلابات را نرم کند و صمغ  
 بزرک را شیخه قمل سعد زعفران خروج و پیه سبطیه  
 مرع مغر ساق کاو و کوسفند زفت صمغ بطم **منجیات**  
 ادویه که او را موصلا بابت داخج دهد اکلیل الملک زرد  
 زعفران را سا کریت صمغ بطم لادن صمغ انجیر و صمغ خطی  
 مر در شک **منشآت** ادویه که نفخ و ریح را بکشد و تخمیل  
 برد اینسون افقون ایسا سه پنجه کشکته و شیر تخم کز  
 تخمیل با رفعل ها ما نیزه زراوند ناخواه کند دنیا  
 و کرفس گردیا سراب قمر سعد فلفل قرمما **مفرجات**  
 ادویه که عضود را ریش کند و سوزنا را سقیم زنجیر راج  
 سیرخ و سبز عوف لیان **تجرباتی** که بکن کبوتر اهلیان  
 سنبله در قیون صابون سراب فودنه در آن فلفله  
 سیر زنجیر **فصل** در علامت افتلا و امتلا و کثرت  
 کتب الخلاط بدیه و الخلاط صالحه بود و علامت افتلا  
 صلاصله اعضاء کسل و ضعف ایشان و انتفاخ عروق  
 و امتلا نیز با اصاع و غلط قاروره و ممال صبر بود

اما مفصلا علامت غلبه دم قمل سرد عطش و تشا و قمل  
 که درت و ملازمت غواس و ملازمت هن و جبر لاون و دنیا  
 و ظهور رشور و رش خول و واضع مهله مثل منی و بن  
 دندان و محل چترهای سرخ بود و علامت غلبه بلغم باق  
 لون و سستی و نرمی و ردت اعضاء و کثرت زراق و طلقه طشر  
 و ضعف هم و مشا و رش و کثرت خواب ملازمت غواس و تخم  
 آب و سرما و چترهای سفید بود و علامت غلبه صفرا  
 صفرت لون و جسم و تلخی و خشونت زبان و خشکی  
 منخرن و دهن و خشکی و ضعف ایشان و عشان و قی صفرا  
 و تشویه و تخمیل علامت اش چترهای زرد بود و علامت  
 غلبه سوزا ترکی و خشکی بدن بود و غلط و سوزا و تشویه  
 کارد و کثرت انکار و سوسه و خوف و تخمیل و د و ترکی  
 و چترهای سیاه بود **یتوهمات** برعات و یغنیاتی است  
 که آن را شری بود چون شی و انچه چون بخندند از و ظاهر  
 شود و از توغات انچه مشهور است هفت است ششم ازین  
 عشر لایقه

اجدان اکیل الملک اصل السوس ایرسا  
 افتون اسارون اسق اسقودینون ایلینا  
 طلا اسطوخودوس اشنه انزروت افاضا  
 انجبار انجره الموت لعل اسفیل فستق قووفند  
 ادخراشترغاز صطک اردکنا دله منق بادخوبه  
 برسیاوشان بارتک بادورد سفاخ بوش ریشک  
 یاجونه بخ جلیموز زرنج برنجاف بوزیدان بونه  
 بزنگان بیاسه برهنه مرغ بونیند بازرد  
 بنگ بلوط بخ دازیانه بخ کایسه بخ کبر بخ کوس  
 بدادر بادروح بخ خطی سنان افور بدیده ریزد  
 بچکشت بنقه بخ خطی بخ کسوف بخ کایسه بخ کوس  
 بخ حاض بخ کندا بخ کاهر بخ کوس بخ خیانه بخ حین  
 نید ترس تندی نوروزد توپای کرمانی بخ کلم  
 بخ شبت قنای هندی بخ حوز بخ شلم بخ سار  
 بخ زبانه بخ جت بخ کاج  
 حبیطانا حینار حث جوزیونا جاپوشر چندپدر  
 جیده جود مائل صرا عب الیل حبیلان علیث

قاقیل خضخاشا حبلسنه حانا حبالزله  
 حبالفار حبالشاد حبالاس حبیلان حجرالیه  
 فرق سفید فرق سیاه حصه الثعلب حوالجان  
 خرنوب نعل خرنوب شای خبازی خربل خرب  
 خاکش دارفلل دمالا حین دارشعان دانک  
 درونج دوتو دهنج دیق دند دازیانه دیوند  
 دیالکوس دلب راتج داس ریشه کسوف دیان  
 رته زبدالحر زبره سیر زداوند طویل ندادند  
 زرنباد زربت زوقایا یس سقویا سلیمه  
 سلب سناکی سیالور سادخ هند سفل  
 سنبل دیو سک سقنقور سعد سکینج  
 سورنجان شبنم شبنم شبنم شاهره شمل  
 شیطوم شکر نیال شکای شفاقل شفاق  
 صبر زرد طراش طباشر عروق عاقه قرا  
 عود بلسان عود الصلب عذبه عنب الثعلب  
 عصاره غاف عصاره فستق عصاره الحلیس  
 عودنی عروق باینه غایقون فونجش کرا



مظالمی قوتل و نیون قتل ایض نظر سالی  
 قلعونه قلعطار قصب الدین قلعیدیس قانع  
 قانع کبار قوعانا قرنه قفرانی قوطیون  
 قتل قسطجری قسطلخ قتل کتابه کافیط  
 کادریوس کلثوث کندی کلکوزیان کربا  
 کلارینی کافیان کند کاشه کوسنه ککزه  
 الک مرهاسند مرهخود مومفات صیائی  
 مایه شراغی مری قتل مبعه سالیله مشکور  
 نارمش ناخوه ناردن نله هیک نندکی  
 هلیله سیاه هلیله

جهنم قضم و خرقه البول جهنم زلو خوردن  
 هر روز یکره شکر کاونا موی و خورده پسر  
 کیمقال بوستان افزوسیل خود دود کند رلو  
 فرمایند بقیند

جهنم قضم کیمدیر جهنم شور کبار  
 طلا نمایند سر که کل ارضی صورت اردقار ریشه  
 جهنم و شش جهنم طلا نمایند خار شش ریشه  
 سفیداب فلی مند لاغت داس طلا نمایند  
 تر یا نشور رخترا نه کیمدیر مرهاسند کیمانی  
 مجنون که بجهنم قوه یاه و مجنون طلا نمایند کیمانی  
 کافور فایده نامنه از و جهنم قوتل سفیداب  
 ریشه مرهاسند کیمانی و ریشه ریشه سفیداب  
 کل سرح کیمانی حشودار جهنم کیمانی افزوسیل  
 عود هندی قتل زعفران هل قانع سالی  
 ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰







جانب اول مقابل استقرانی است بطریق مندرج و در آن یک  
جانب از او طرف منتهی در آن یک طرف است که در آن

[illegible]

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۸

و

۱۰۰

1872

مردم

م

100

[illegible]

هو الله جل جلاله  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible]







